بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح لنا طریق العمل بنصب الاعلام والدلائل
واظهر سبیل الخیرات بنشر السنن و الشرایع و الصلوة والسلام
علی افضل البریة و اشرف الخلیقة محمد و اله ارباب الفضائل
و الفواضل کوید اقل خلیقه حسن ابن محمد علی یزدی
که چون عالیجناب علامة العلماء فخر المحققین قدوة المجتهدین
شیخنا العالم العامل الکامل دام ظله العالی
امر فرمودند به ترجمه اصلاح العمل خود بعد از ترجمه
آن چون مشتمل بود بر مسائل کثیره و فروع غریبه باعتبار

بعض

بسطش زیاده از فهم قاصره اکثر عوام بود لهذا امر فرمودند
که از آن نیز مختصر نموده اقتصار بر مسائل ضروریة عام البلوی
نماید پس امتثالا لامره العالی بانتخاب رؤس مسائل مهمه
و فروع ضروریه از فتاوی ایشان پرداخته آن را رساله قرار داده
چون ماخوذ از اصل آن مصابیح میباشد آن را مسمی بمصباح
الطریق نموده چون مقصود بیان احکام طهارة و صلوة
و صوم بوده آن را مشتمل بر سه مقصد قرار دادیم
در بیان طهارة است و آن مشتمل است بر سه باب
در بیان وضو است و در آن چند فصل است در بیان
اموراتی که وضو از برای آن واجب یا مستحب میباشد
واجب است وضو بجهة نماز واجب و طواف واجب و بجهة مس
کتابت قرآن بعضی واجب میدانند و در آن حکم بوجوب اشکال است

لکن حرام است مسّ آن بر محدث و مستحب است بجهة نماز
مستحب لکن شرط صحت آنست امّا نماز میّت پس واجب
نیت از برای آن وضو و شرط صحت آن نیز نیت و همچنین
مستحب است بجهة مسّ کتابت قرآن اگر سنّت باشد از برای
دخول مساجد و بعضی هر مکان شریف را ملحق کرده اند بمسجد
و مستحب است بجهة قرائت قرآن و جماع کردن با زن حامله
و بجهة خواب و طلب حاجت و بجهة جنب اگر خواهد چیزی
بخورد یا خواب کند و بجهة دفن کردن میّت و بجهة مسافری
که خواهد وارد بر اهل و عیال خود شود و بجهة جنب که خواهد
جماع کند و سنّت است تجدید وضو بجهة نماز خواه نماز
واجب باشد یا مستحب خواه بوضوی اوّل نماز کرده باشد یا نه
و در تکرار نمودن به تجدید بجهة یک نماز اشکال است اگر

وضوی

وضوی تجدیدی ساخت و بعد معلوم شد که وضو نداشت بلکه
در وضو نیّت وجوب یا ندب نکرده بلکه بقربت تنها کرده با آن
وضو میتوان نماز کرد و اگر نیّت مستحب نموده پس اگر وضوی
سابقش وضوی سنّتی بوده این وضو نیز کافیست و الّا احوط
شکستن وضو و دومرتبه ساختن آنست و یا وضوی که بجهة نماز
سنّتی ساخته است نماز وجوب میتوان نمود و همچنین با وضوی
که بجهة قرائت قرآن و مثل آن از اموری که وضو بجهة آن
مستحب است لکن شرط آن نیت نماز واجب میتوان کرد از مثل
این است که اگر بجهة محض طاهر بودن ساخت ولکن احوط در اینها
شکستن و اعادهٔ وضو است امّا وضوی که بجهة خواب کردن ساخت
نماز با آن خلاف احتیاط است و حکم باستحباب وضو قبل از وقت
از برای تهیّهٔ نماز اشکال است لکن اگر نیّت قربت تنها کند

دور بیت که مجری باشد در بیان انچه ناقض وضو کند

وضواست ودر آن چند چیز است بول غایط هرگاه

از موضع طبیعی آید یا از موضع که خلقی است آید یا از موضع غیر طبیعی

آید باشد از موضع طبیعی واکثر علما شرط عادی شدن در اینجا

نکرده اند واگر از غیر طبیعی آید موضع طبیعی منسد نشده باشد

عدم نقص خالی از قوة نیت واحوط نقض است واگر معده آلوده

بنجاست از مقعد بیرون آید چنانچه از برای صاحبان بواسیر

اتفاق میافتد اگر نجاست از آن جدا نشود نقض نمیشود

باد است که از مقعد خارج شود وبادی که از فرج زن آید ناقض

نیست خوابست زوال عقل است استحاضه

است هر قسم که باشد وهم چنین خون حیض ونفاس نیز ناقض

وضواست موجب وضو میباشد اما مذی وبوسیدن زن وقهقه

وحقنه ومس فرج زن وبیرون آمدن کرم یا سنگ ریزه یا حقنه

یا خون یا ودی یا وذی وبخواب امورات وضو را نمی شکند

در آداب خلا رفتن است واجبست در حال تخلی نشستن بطریقی

که نه بیند عورت او را کسی که حرام است دیدن آن واگر چنین کسی

نیست پوشیدن عورت ضرور نیست وپوشیدن عورت از زن وکنیز

که جماع او جایز است واجب نیست در تعیین عورت خلاف است اقوی

اینست که عبارت است از قضیب وبیضتین ومخرج غایط واحوط پوشیدن

ناف تا زانو است وحرام است رو بقبله کردن وپشت بقبله کردن

بتمامی بدن وفرج را در حالت تخلی واستقبال بفرج تنها یا بدن

تنها نیز احوط ترک است وهم چنین در استبرا واما در حال

استنجا پس احوط اینست که حکم آنرا نیز مثل تخلی دانیم ومکروه است

رو باد کردن در حال بول وغایط ورو بقرص آفتاب کردن فرج

ونیز مکروه است بول کردن بر زمین سخت وایستاده بلکه غایط
نیز در اینحال مکروهست ومکروه است بول کردن از بلندی مثل
بام به پایین وبرهنه ودر آب مطلقا بلکه غایط را هم در آب
ایستاده نیز مکروه است ودر کوچها وشارعها وکنار نهرها وسر چاهها
ودر سایها که متردّدین نزول میشوند ودر زیر درخت میوه دار
وبر قبرستان ومکروه است بسیار نشستن در خلا وخوردن وآشامیدن
ودر آن مسواک کردن وتکلّم کردن مگر بضرورة وذکر خدا مکروه
نیست واحوط اینست آهسته ذکر کند وقراءت قرآن نیز ضرر ندارد
وحکایت اذان نیز جایز است بی کراهت ومستحب است جستن
واختیار کردن مکان مناسبی بجهة تخلّی یا اینکه از نظرها
بپوشد ومرتفع وپرخاک باشد ومستحب است سر خود را بپوشد
ودر وقت رفتن پای چپ را پیش دارد ودر وقت بیرون آمدن پای

راست را

راست را اگر در مثل صحرا باشد در وقت تخلّی آخر پای که میگذارد
بجهة نشستن پای چپ است اوّل پای که برمیدارد پای راست
وادعیه که وارد شده است بخواند وبعد از بول استبراء کردن که
بعضی واجب میدانند وباستحباب خالی از قوّة نیست ودر کیفیت
آن خلاف است اکثری بر آنند که باید سه مرتبه مسح نماید از مقعد
تا بیخ ذکر بقوّة پس سه مرتبه از آنجا تا سر ذکر پس سه مرتبه حشفه را
بیفشرد وبعضی گفته اند که باید آنقدر دست بمالد که آنچه
از بول در مخرج باقی مانده بیرون آید خواه کمتر از سه دفعه
حاصل شود یا زیادتر این قول خالی از قوّة نیست اگرچه قول
اوّل احوط است با زیادتی تنحنح سه مرتبه واظهر اینست که
مسح وفشردن بهر انگشتی که باشد جایز است وبعد از استبراء
شرعی اگر تری از مخرج بول بیرون آید ونداند که این بول است یا نه

مبدا نزاع هم

سنّت است

پاک است و بجهة خروج آن وضویش باطل نمیشود و اگر شک
کند که آیا استبراء کرده یا نه حکم بطهارت آن بل مشتبه
والحاق او بکسی که استبراء کرده خالی از قوّة نیست و واجبست
شستن مخرج بول اگر خواهد چیزی که مشروط بطهارة است بجا
آورد بغیر از آب از آن پاک نمیکند و استعمال آب بدو مقدار
آنچه بر سر حشفه کافیست و دو نوبت شستن آن احوط است
و احوط از آن سه نوبت است و مخرج غایط اگر اطراف آن نجس
شده باشد و تعدّی خلاف عادة کرده باشد واجبست آن را
نیز باب بشوید هم مخرج را و هم اطراف آن را و اگر تعدّی نکرده
باشد مخیّر است میان شستن به آب یا غیر آن بجز از سنگ و نحو
آن و اگر از محلّ تعدّی کرده باشد لکن از محل عادت نگذشته
باشد بعضی تعیین آب را لازم میدانند و بعضی از آن مجزی
میدانند

میدانند اوّل احوط است و اگر استنجا باب نماید واجبست
عین نجاست و آثار آن را زایل کرداند و مراد از آثار آن
خورده هائیست که اگر بغیر آب پاک کند باقی میماند و ازاله
رنگ و بو واجب نیست در استنجا بسنگ ازاله اثر ضرور نیست
امّا چیزی که استنجا بآن میتوان کرد پس بدانکه معتبر است
دران چند امر   انکه از اموریکه ازاله آن عین نمیشود از
قبیل اجسام صیقلی مثل شیشه و نحو آن مثل سنگهای براق
که نمیتوان نجاستی را بآن زایل کرد مثل خاک و نحو آن از چیزهائی
که بجهة انفصال اجزای آن نجاست را بر نمیدارد
انکه سرکین و استخوان و چیزهای خوردنی و تربة طاهره سیّد ع
و سایر ائمّه ع و سایر اموراتی که احترام شرعی از برای آن
ثابت شده باشد که استنجا بمجموع اینها حرام است اگر مرتکب آن

حرام شود آیا طاهر میشود یا نه خلافست و عدم حصول
طهارة خالی از قوتی نیست و سنگی که استعمال شده باشد اگر نجس
نباشد استعمال میتوان کرد و احوط ترك آن است و احوط
اینست که آن جسم که بآن استنجا میکند خشك باشد و لکن
لازم نیست اگر سه مرتبه عین نجاست برطرف نشود باید زیاده بمالند
تا زایل شود و اگر بیکمرتبه کمتر از سه زایل شود اکتفا بهمان
قدر خالی از رجحان نیست لکن احوط تمام کردن سه است
و در اکتفا بیك سنگ سه گوشه یا خرقه سه گوشه مثلاً
اشکال است و احوط این است که بآن اکتفا ننماید و مستحب است که اول
استنجا از مخرج غایط نماید و در جمیع مخرج غایط جمع میان آب و غیر آب نماید و الا اختیار آب
نماید و مکروه است استنجا بدست راست و بدستیکه در آن انگشتریکه اسم خدا یا یکی از ائمه علیهم السلام
یا حضرت فاطمه ع بر آن نقش است و این در وقتی است که ملوث بنجاست نشود و الا حرام است

چنین

چنانچه گفته اند بلکه اگر بداند که بقصد اهانت چنین کند کافر میشود فصل چهارم در کیفیت
و آداب وضو است و واجبات آن هفت چیز است اول نیت پس اگر در حال غفلت
بجا بیاورد عملش صحیح نیست و واجب است نیت قربت پس اگر بقصد ریا بجا آورد وضویش باطل است
و اگر از خوف عقاب و امید ثواب بجا آورد عملش صحیح است اگر نیت قربت حاصل شود
بنابر اصح و اگر ضم نماید ریا را با قربت پس اگر باعث اصل ریا است یا اینکه ریا و قربت مساوی اند
و هر دو با هم باعث عمل شده اند پس وضویش فاسد است و اما اگر نیت داعی اصل قربت باشد
و کمی ریا نیز با آن منضم شده مثلاً جماعتی از علما آن عمل را نیز فاسد میدانند و آن
احوط است لکن صحت محتمل است و در این حال جمیع عبادات در این احکام حکمش حکم
وضو میباشد اگر امر راجحی را با قربت ضم نماید مثل کم خوردن در روزه و اعلام در تکبیر
در صحت نمازش خلل یا فساد آن مطلق یا جهت آن اگر مقصود اصلی قربت باشد و الا فقد
چند قول است و احوط فساد است در اینکه قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل است مثل سرد

شدن بدن در غسل یا وضو مثلا اگر باعث اصلی قربت باشد احتمال صحت بعید نیست و اما
لازم است قصد وجوب در واجب و ندب در مندوب یا نه اقوی اینست که ضرور نیست بلکه قربت
تنها کافی است دوم چنین واجب نیست قصد رفع حدث و مباح بودن نماز مثلا بنا بر اقوی
دیگر احوط است سیم واجب است که مقارن باشد نیت در شستن اول جزئی از رو و اگر
مقارن با شستن دستها قبل از شستن رو که سنت است یا مقارن با مضمضه و استنشاق
نماید نیز کافی است چهارم واجب است استمرار حکمی نیت و اقوی اینست که نیت عبارت است از داعی
و باعث بر عمل پس در خواطر گذرانیدن ضرور نیست دوم از واجبات وضو شستن روست و
حد آن بحسب طول از رستنگاه موی سر تا ذقن و بحسب عرض هر قدر که فرو گیرد او را انگشت
ابهام و انگشت میان پس اگر دو طرف پیشانی او موی نداشته باشد یا اوسط سر او که او را
انزع گویند شستن آن لازم نیست و کسیکه پیشانی او مو بر آورده باشد یا پیش سرش مو
نداشته باشد یا انگشتش بسیار بزرگ یا بسیار کوچک در کند رجوع به مستوی الخلقه می کند

و زیاده

و زیاده از آنچه گفتیم واجب نیست شستن آن اگر چه بعضی مواضع را بعضی حکم بوجوب کرده‌اند
و بشره که پوشیده شده باشد از موی ریش یا ابرو یا مژگان یا غیر آن شستن واجب
نیست خواه آن مو خفیف باشد یا کثیف باشد و اما اگر بشره ظاهر باشد در میان
مو پس اگر در شستن آن محتاج بتخلیل نباشد آنرا باید شست و الا فلا بنا بر اقوی و لکن
احوط شستن است سیم از واجبات وضو شستن دستهاست از مرفق تا سر انگشتان و مرفق را
بالاصاله باید شست و قدری زیادتر از آن هم از باب المقدمه باید شست و واجب است در شستن
رو و دستها ابتدا کردن باعلی و بعضی ابتدا با علی در هر جزوی از اجزای او را [illegible] لازم
میدانند و آن احوط است لکن ظاهر آنکه کافی است ابتدا باعلی در جزو اول و اگر مانعی از
رسیدن آب به بشره یا دست باشد باید آنرا ازاله نماید و یا حرکت دهد تا آب بزیر او
برسد و چرکهای زیر ناخن احوط ازاله آنهاست و لکن عدم وجوب خالی از قوت نیست
و اگر موی دست بسیار باشد که محتاج بتخلیل باشد در رسیدن آب به بشره احوط تخلیل کردن است

و دست کشیدن و دست مالیدن بر دست واجب نیست و جایز است فرو بردن عضو در آب
بعوض آب ریختن در شستن اعضا واجب نیست مگر یکمرتبه و دفعه ثانیه سنت است و مستحب است
از برای مردان در شستن دستها در شستن اوّل ابتدا از ظاهر و ذراع نماید عکس زنان
و در شستن دوم حکم را منعکس میدانند بعضی مردان از ابتدا از باطن و زنان از ظاهر
در شستن چهارم مسح سر است و مسمّی کافیست و احوط مسح بقدر سه انگشت و مسح موخر
سر کافی نیست بلکه پیش سر را باید مسح نمود لکن لازم نیست که مقابل پیشانی را
مسح نماید اگرچه احوط است و ابتدای با علی در مسح احوط است و عدم وجوب خطی از قوه نیست
چهارم مسح پاهاست از سر انگشتان تا کعب که استخوان برآمده در پشت پاست و ابتدا
بسر انگشتان احوط است لکن عکس آن نیز جایز است و در عرض مسمّی کافیست و در طول
کافی نیست بلکه باید بقدر خطی از سر انگشتان تا کعب بلا اقل مسح کرده شود و واجب نیست
که آن خط راست بوده باشد و احوط این است که با ظاهر دست مسح نماید و جواز مسح سر و پاها

بیکدست

بیکدست خطا از قوه نیست و لکن خلاف احتیاط است و باید مسح بتری آب وضو باشد و آب
تازه جایز نیست و اگر تری از آب وضو بر دست نمانده باشد باید از محاسن آن گرفت و مراد
از آن موی ریش و مژگان است نزد بعضی و بعضی موی ابرو را نیز داخل میدانند و بعضی از سایر
مواضع وضو جایز میدانند و فرق نیست میان موهای ریش که از ذقن پایین آمده
باشد یا نه بنابر اجود و اگر در دست تری باشد جایز نیست از مواضع دیگر اخذ نماید و اگر
تری در مواضع وضو نمانده باشد وضو را از سر بگیرد و اگر ممکن نشود مسح بتری آب وضو در
وضوی دویم و اگر در وضوی دویم بجهة زیادتی حرارت یا نحو آن مسح بتری آب وضو اصلا
ممکن نشود در وجوب تیمم یا وضو با مسح با آب جدید خلاف است و احوط جمع است اگرچه
قول ثانی خالی از قوه نیست و اگر بر محل مسح آب وضو کرده باید آنرا خشک کند
و اگر صادق باشد خشکانیدن ضرور نیست و واجب است مسح نمودن بر بشره و مسح
بر حایل جایز نیست بدون ضرورت و مسح بر موی پیش سر که از حد سر نگذشته باشد جایز است
ششم ترتیب است و واجب است مقدم بر داشتن رو بر دست راست و آنرا بر دست چپ
و آنرا بر مسح سر و آنرا بر مسح پاها و پای مسح راست را بر چپ بنابر اقرب و اگر ترتیب را
فراموش کرده بر میگردد و جزوی را که فراموش کرده بجا میاورد تا ترتیب بعمل آید بشرطیکه

موالات فوت نشود و اگر رو را شست و دست راست را فراموش نمود و دست چپ را مقدم داشته
پس دست راست را نیز شست که بجا آورد آنچه اقرب آنست که در شستن دست راست اکتفا
باین شستن کرده است چپ را میشوید نه آنکه هر دو را مرتبه بشوید و سایر اعضا نیز همین
حکم دارد و اگر ترتیب را ترک کرده باشد در آنجا هفتم موالات است و آن اظهر آنست
که آن عبارت است از آنکه عضو بعد از پیش خشک شدن جمیع اعضای سابقه بشوید پس اگر چیزی
از اعضای سابقه قریب یا بعید تر خشک شد وضویش باطل است خواه عمداً تأخیر انداخته باشد
یا سهواً و اگر در اثنای شستن عضو جمیع اعضای سابقه خشک شود ضرر ندارد فصل پنجم
در بیان احکام وضو است بدانکه واجب است در وضو که خود مباشر افعال شود و نایب
نتوان گرفت پس دیگری روی او را شست مثلاً یا او را مسح کرد بنیابت از وضوی غافل است
و در حال اضطرار نایب گرفتن جایز است بلکه واجب است و اگر مزد خواهد باجرت باشد باید
داد مگر اینکه متضرر شود از آن یا اجحاف در آن شود و نیابت در نیت در هیچ حال جایز
نیست و مکروه است استعانت از غیر در وضو و مراد از آن طلب کردن آب ریختن است
در دست شستن و استعانت در آب آوردن و گرم کردن آب مکروه نیست و اگر شک
کند در یکی از افعال وضو آن فعل را با ما بعدش بجا می آورد و اگر مراعات فوت نشود
و اگر بعد از فارغ شدن از وضو شک کند در یکی از افعال وضو التفات بآن شک نمیکند

مطلقا

مطلقا خواه شک بجزء آخر باشد یا غیر آن خواه زمان طویلی گذشته باشد یا نه بنا بر اقوی
لکن در جزء آخر احوط التفات و بجا آوردن آن جزء است تا از جای خود بر نخواسته
و هم چنین اگر زمان طویلی نگذشته باشد و شک در نیت مثل شک در سایر اجزا است
بنا بر احوط بلکه شاید اقوی است و اگر طهارت را بجا آورده بعد از آن شک نماید در حدث
شک اعتبار ندارد و اگر شک در وقوع طهارت کند بعد از حدث باید طهارت را بجا آورد
و هم چنین اگر داند که هر دو از و حادث شده و نداند که کدام مقدم بوده اگر حال پیش
از این دو حالت را نداند و هم چنین اگر بداند بنا بر احوط بلکه شاید اقوی است فصل ششم
در احکام جبیره است بدانکه اگر در موضعی که باید شست جبیره باشد و ممکن باشد
شستن آن موضع بکندن آن یا فرو بردن عضو در آب یا مکرر ریختن آب در آن
باید اطراف آنرا بشست و روی آنرا مسح نمود و در این حکم فرقی نیست میان آنکه
آن موضع شکسته باشد یا زخم باشد و چیزی بر آن بسته باشد یا مالیده باشد و اگر آن
موضع چیزی بر آن نباشد و نتوان آنرا شست اگر تواند روی آنرا مسح میکند
و اطراف آنرا میشوید و اگر نتواند چیزی بر روی آن میگذارد و آن چیز را مسح مینماید
و اگر نتوان آن موضع را که بر آن جبیره میباشد شست بجا از این طریق که گذشت
باید آنرا شست و احوط آنست که اگر تواند آنرا بکند آنرا کنده بشوید و اگر جبیره در محل

مسح باشد با امکان بر خود عضو مسح میکند و با عدم امکان اگر تواند آب بر آن
بریزد تا بمحل برسد جمع نکرد اگر آب بجبیره رسیدن بر محل لازم میدارد و در آن خالی از قوة
نیست و احوط جمع میانه این و مسح بر جبیره هست اگر آن نیز ممکن نباشد باید مسح بر جبیره نماید
و اگر جبیره نجس باشد احوط آنست که بر آن با حال مسح کند پس دست را بشوید
و چیزی پاکی بر آن گذارد و بار دیگر بر آن مسح نماید و جبیره که در محل شستن است احوط
آنست که جمیع آنرا مسح نماید و اکتفا بمسمای مسح خالی از قوة نیست و اگر خواهد همه آنرا
مسح کند خلل و فرج آنرا لازم نیست که فرا گیرد مسح و اگر در موضع تیمم جبیره باشد بر روی
آن مسح مینماید و اگر نتواند کند آنرا و احوط جمع میان تیمم و وضو یا غسل است در صورتیکه
محل خالی از جبیره باشد بلکه در صورتیکه چیزی بر آن باشد نیز احوط جمع است و کسیکه
وضو با جبیره ساخت یا بطریق تقیه وضو ساخت پس ضرورت برطرف شد ظاهر
صحت وضوست و اعاده لازم نیست باب دوم در بیان غسلهاست و در آن چند
فصل است فصل اول در بیان غسل جنابت است و در آن سه مقام است مقام اول
در بیان جنابت است و آن حاصل میشود بدو چیز اول خروج منی است از قبل مرد و زن
مطلقا در خواب یا بیداری باختیار یا بغیر آن و در آن شهوت و جهنده گی شرط نیست و اگر
در خواب دید که محتلم شده بعد از بیدار شدن چیزی ندید بر او غسل نیست و اگر مشتبه

شود

شود بر او که آیا آنچه از او آمده است منی است یا نه بعضی از علما علامات را معتبر میدانند
و احوط آنست که با علامات غسل نماید و از آن گذشته وضو بگیرد و علامات فتور بدن
و جهنده گی و شهوت بیان شد و بعضی بو را نیز اعتبار کرده اند با آنکه بویش بوی خمیر مایه
تر یش و شکوفه خرما باشد دوم دخول کردن حشفه است در قبل یا دبر زن یا مرد
خواه در خواب باشد هر دو یا یکی یا در بیداری باشند خواه با غفلت باشد یا در مستی
یا در هوشیاری یا غیر اینها بمجرد دخول غسل بر فاعل و مفعول واجب میشود و خواه
انزال بشود یا نه و با بهائم دخول غسل واجب نیست و لکن احوط است و ادخال بعض حشفه
موجب غسل نمیشود و اگر قبل از بلوغ وطی کند یا کسی او را وطی نماید جماعتی تصریح کرده
بوجوب غسل بر او بعد از بلوغ و آن احوط است و هم جنابت نماز موقوف است بر غسل
جنابت و هم صحت روزه ماه رمضان نیز موقوف است بر آن و با تعمد بقای بر جنابت
تا صبح عمدا باعث فساد روزه میشود و ملحق برمضان میشود در این حکم قضای آن
و اما سایر روزهای واجب اظهر آنست که ملحق برمضان نمیشود در این حکم و وقت
واقع ساختن غسل جنابت را در شب ماه مبارک لکن خلافست که آیا وقتش
مجموع شب است پس در مجموع شب وجوب غسل میکند یا اینکه وقتش جزء آخر شب است
پس با وجوب محقق با آن جزء است تفصیل مقام آنست که اگر از جنابت قبل از نماز

داخل شده غسل را به نیّت وجوب بجا می‌آورد و به نیّت اباحهٔ نماز را اگر لازم دانیم باید کرد
و ضرور نیست نیّت اینکه بجهت نماز و روزه هر دو باشد خواه از نماز مغرب یا عشا باشد
یا نماز یکه بعد از نیمه شب آن واجب شده باشد و اگر بعد از نماز جنب شده به نیّت قربت اکتفا شود
اگر کسی قول باینکه صحیح است وقت غسل است خالی از قوّه نیست مقام دوّم در بیان
کیفیت غسل است بدانکه واجبات غسل چند چیز است اوّل نیّت است و وجوب در آن
قصد قربت و کذا رافع بودن در دل ضرور نیست امّا احوط است و هم چنین نیّت وجوب
در واجب و ندب در مستحب ضرور نیست لکن احوط است و نیّت رفع حدث و مباح بودن
نماز مثلاً ضرور نیست لکن احوط است تعیین اینکه این غسل بجهت جنابت است مثلاً
یا بجهت حیض است و زن مستحاضه و هر که حدث از و قطع نمی‌شود نیّت رفع حدث نکند
و اگر نیّت مباح بودن چیزی نماید که موقوف است بر غسل مثل نماز و طواف یا نیّت مباح
بودن چیزی نماید که غسل بجهت او مستحب است غسلش صحیح است و امّا اگر نیّت مباح بودن
چیزی نماید که غسل بجهت او نه واجب می‌باشد و نه مستحب غسلش صحیح نیست و واجب است
مقارن بودن نیّت با اوّل جزء از آن و اگر مقارن شستن دست که مستحب است
قبل از آن یا با مضمضه و استنشاق نیّت کند نیز صحیح است و تأخیر نیّت از شستن سر جایز است
در غسل ارتماسی نیّت را از زیر اوّل جزء از بدن که داخل در آب نماید نیّت میکند یا آنکه

با تمام اجزا

با تمام اجزاء بدن مهلت داخل در آب شود و اگر غسل را با موالات بجا نمی‌آورد تجدید
میکند نیّت را نزد شستن آن جزء متأخر و اگر از نیّت اوّل غافل شده باشد دوّم
شستن سر و گردن است سیم و چهارم شستن طرف راست و چپ است و شستن ظاهر بدن
کافی است و باطن او را شستن لازم نیست و در تمیز میان ظاهر و باطن رجوع بعرف
میشود و اگر در چیزی شک کند که آیا آن ظاهر است یا باطن باید آنرا بشوید و جایز است
در غسل ترتیبی اکتفا با قلّ شستن که بطریق روغن مالیدن است و کمتر از آن جایز نیست
و در فهمیدن اقلّ شستن رجوع بعرف میشود و اگر شک در حصول شستن نماید اکتفا
بآن جایز نیست پنجم ترتیب است اگر غسل ترتیبی نماید پس باید ابتدا بسر کرد
پس جانب راست را پس جانب چپ را بشوید و اگر ترتیب را ترک کند اکتفا بآن
غسل جایز نیست خواه از روی عمد ترک ترتیب کرده باشد یا از روی سهو یا از روی
جهل و در نفس اعضا ترتیب نیست پس ابتدا باعلی لازم نیست و لیکن ناف تابع جانبین است
نصف پستان راست از راست و چپ از طرف چپ می‌باشد هم چنین بیضتین هم
و احوط شستن جمیع آن است با هر یک از دو طرف و امّا آلهٔ مرد و فرج زن تقسیم
نماید تا هر طرف را نصفی باشد یا مخیّر است میان اینکه آنها را از هر طرف که خواهد
بشوید اقرب است و اولی شستن آنها است با هر دو طرف و عضوی که می‌شوید

واجب است قدری از عضو دیگر را نیز بشوید تا یقین باشستن همه این عضو تمام رسانده و جمع
کردن از سنت است و آنرا استبرا باید شست و ترتیب میان سر و گردن معتبر است بدانکه
غسل بر دو نوع باشد یکی ترتیبی و کیفیت آن گذشت و دیگری ارتماسی و آن عبارت است
از داخل شدن در آب دفعةً و مراد از دفعه دفعه عرفیه است یعنی در عرف گویند که یکدفعه
در آب رفت نه دفعه حقیقیه پس اگر جزوی را داخل در آب کند و مدتی صبر کند و بعد جزو
دیگر را و هکذا چنین تا جمیع اجزاء بدفعات داخل در آب نماید غسلش باطل است و در غسل
ارتماسی ترتیب ساقط است و بجمیع غسلهای واجب و مستحب بارتماس میتوان نمود در جمیع حالات
و نیز و یک بودن مکانیکه ایستاده و با آب ضرر نیست پس اگر از پای خود را نیز بر آورده
در آب غسلش صحیح است و اگر در میان آب باشد و خواهد غسل ارتماسی نماید بیرون
رفتن از آب ضرور نیست بنا بر اقرب خواه تا زانو باشد یا بیشتر یا کمتر و با تحقیقه
معتبر صدق فرو گرفتن در آب است و در این حال باید بدن را حرکت دهد تا آب جمیع
بدن را فرو گیرد و غسل ترتیبی افضل است از ارتماسی و واجب است تخلیل هر چیزی
که مانع است از رسیدن آب به بشره و چرک زیر ناخن حلقی در وضو گذشت و اگر
باید تخلیل کند در غسل ارتماسی را باید زیر آب تخلیل نماید یا در نزد سوراخ آن
نیز میتواند نمود معتقد اجزاست و موالات در شستن اعضا در غسل شرط نیست بلکه

در اجزاء و اعضا نیز شرط نیست پس اگر سر را در صبح بشوید و باقی بدن را در آخر روز غسلش
صحیح است اگر چه در اثنای آن از وی سر نزده باشد و موالات اگر چه واجب نیست لکن
سنت است هم در اعضا و هم در اجزای اعضا و مراد از موالات سنت است موالات عرفیه است
و اگر شستن اعضا را از هم جدا اندازد پس اگر نیت سابقه باقی است که شستن
جزوی که جا فر افتاده را بر گذشته بشستن بقیه غسل حاجتی بتجدید نیت و الا لازم است
بنا بر اقرب و موالات اگر چه لازم است واجب نیست لکن گاه است که بالعرض واجب
میشود مثل ضیق وقت و نحو آن و واجب است در غسل مباشر شدن مکلف خودش جمیع افعال
واجب را و متوجه شدن غیر و مباشر بودن دیگری در کل یا بعض موجب فساد غسل است
و اگر ضرورت داعی شود جایز است مباشرت غیر بلکه واجب است و اگر موقوف بر اجرت باشد
لازم است و نیت را خود میکند و در استعمال و استعانت در نحو غسل مثل آب ریختن مکروه است
نه بر جاخر کردن آب و گرم نمودن آب و نحو آن مقام سیم در احکام غسل است اینکه
شرط است در صحت غسل اینکه آبی که با آن غسل مینماید پاک بوده باشد و اگر نجس باشد غسل
فاسد است عالم بآن باشد یا جاهل و باید آن آب پاک شده باشد و باید آب مطلق باشد
و مباح باشد و اگر جاهل بغصبیت باشد غسل صحیح است اگر چه مالک مستحق عوض میشود و آب
وضو نیز در این احکام نیز چنین است و اقرب اینست که شرط نیست طهارت اعضای غسل

از تمامی باشد یا ترتیبی خواه به آب کثیر غسل کند یا به آب قلیل پس یک غسل به جهت رفع حدث و خبث
کافی است پس اگر نجاست به یک شستن زایل شود بنا بر آن لازم نیست والله یعلم و دیگر میشود
به جهت پاک شدن اگر چه بعد از غسل باشد و یا آنکه قصد رفع حدث و خبث با آن بکند و در سایر
اعضای طاهره استعمال آن میتوان کرد یا نه اقرب اینست که اگر نجس شده نمیتواند والله در آن
اشکال است و احوط اجتناب است بلکه احوط اینست که محل غسل پاک باشد قبل از شروع
به غسل و اگر در اثناء غسل نجس شود محل غسل باطل نمیشود اگر چه طهارت محل شرط
دانیم به جهت آنکه بنا بر این دو شستن یکی به جهت رفع حدث و دیگری به جهت رفع خبث بنا بر
مختار شستنی کافی است به طریق تداخل و وضو نیز ملحق به غسل میباشد در حکم طهارت محل
بنا بر مختار و اما بنا بر قول به وجوب تطهیر محل غسل قبل از غسل احتمال عدم الحاق وضو به غسل
در غایت قوت است و اگر شک کند در شستن عضوی از اعضای غسل پس اگر شروع بما بعد آن نکرده
باید آن عضو را بشوید و ظاهر لحوق میباشد مطلقا یا اگر کثیر الشک در آن عضو باشد التفات
نمیکند و اگر در غیر عضو کثیر الشک باشد احوط آنست که التفات نماید و اگر بعد از شروع در عضو دیگر
شک کند آن عضو را با ما بعدش بجا می آورد و اگر بعد از فراغ از غسل شک کند در شستن
جزوی احوط این است که شک او اعتبار ندارد و معلوم نیست اگر شک به جزء آخر تعلق یابد عدم
التفات به شک محل اشکال است و احوط آنست که آن را بجا آورد و در این نیز غسل جنابت مثل

مرد میکند

مرد میکند بیان کیفیتی میکنند مگر آنکه وضوی قبل از آن باید ساخت و آیا واجب است بر مرد
دادن قیمت آب بر زوجه خود به جهت غسل او یا نه بعضی در آن تامل کرده اند و بعضی تصریح به عدم
وجوب کرده اند لکن گفته اند یا باید آب را بسوی او آورد یا او را بگذارد به سوی آب برود

فصل دوم در بیان بعضی از احکام حیض است بدانکه واجب است غسل حیض به جهت نماز
و طواف واجب و شرط نماز و طواف است مطلقا و غسل حیض باید بعد از طهر و پاک شدن
آن خون باشد و حرام است بر حایض مس کتابت قرآن بر حاشیه آن و برداشتن آن
و اگر مس واجب شود غسل واجب نشود و حرام است بر او درنگ کردن در مساجد و گذاشتن
چیزی در آنها و گرفتن چیزی از آنها جمعی تصریح کرده اند که جایز است و حرام است بر او خواندن
سورهای عزائم و بعضی از آنها و خواندن غیر آنها از قرآن جایز است و حرام است که داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و داخل شدن و عبور کردن در مساجد جایز است و اگر پاک است
باشد احوط اجتناب است اما مشاهد و روضات شریفه حکم حایض و جنب نسبت به آنها یکی
باشد و روزه که در ایام حیض خورده باید قضا کند و موقوف است صحت روزه رمضان
بر غسل حیض بنا بر اقرب بدانکه حیض عبارت است از خونیکه آن فرج زن آید بعد از بلوغ
و قبل از سن یأس که غالبا متصف است به این صفات که آن یا سیاه است یا سرخ و غلیظ
و گرم میباشد و به قوه بیرون می آید و با سوزش میباشد و تر و تازه میباشد که خدا [illegible]

از آنجمله تربیت طفل خلق کرده در رحم زن است آن غذای طفل میباشد و بعد از تولد مبدل
بشیر میشود و از پستانها بیرون می آید که طفل با آن تربیت می یابد و خونی که پس از نه سالگی دیده شود
حیض نباشد اگرچه بصفات حیض باشد و حد یائس پنجاه سال است در غیر قرشیه و نبطیه
و شصت سالست در قرشی و نبطی بنا بر اشهر و اظهر و آیا مراد از پنجاه سال یا شصت سال حقیقة
آن است که اگر یکروز از پنجاه سال تمام کمتر باشد بحد یائس نرسیده یا آنکه رجوع بعرف میشود
پس همینکه در عرف گویند که پنجاه سال دارد یائسه میباشد اقوی احتمال دوم است و جمعی
تفریع کرده اند که مراد از قرشیه آنست که از قبیله قریش میباشد خواه هاشمی باشند یا نه
و اگر از این طایفه هاشمی میباشد و قریش از قبیله ایست که از اولاد نضر بن کنانه میباشند
که جد اعلای پیغمبر است و اگر مادر زن قرشیه میباشد ملحق بقریش نمیشوند و اگر پدر زن تنها قرشی
باشد قرشی است و در تعیین نبطیه اختلاف شده است و اگر کسی نسبش معلوم نباشد حکم آن محکوم
و اگر مشتبه باشد ملحق بقریش و نبطی نمیباشد و اگر مشتبه میشود بر زن خون که از او بیرون می آید
خون حیض است یا خون قرح و زخمی که از اندرون بهم رسیده انگشت خود را داخل
فرج خود کند پس اگر خون از جانب راست می آید خون قرح است خواه بصفات خون حیض
میباشد یا نه و اگر از جانب چپ آید حکم بحیضیت میشود مطلقا اگرچه بصفت خون حیض
نباشد بنا بر اظهر و اشهر و مراعات احتیاط در حال اشتباه بهتر است پس اگر خون بصفات حیض

میباشد

میباشد و ممکن باشد که آخر حیض قرار داد و مشتبه بقرحه باشد حکم بحیضیت میشود اگرچه
از جانب راست آید و آنچه مذکور شد در وقت اشتباه انگشت را داخل در فرج میکنند و مشاهده
میکنند ضرور نیست که در آن حالت که بپشت خوابیده و پاها را بلند کند و انگشت میانی را
داخل در فرج کند لکن احوط مراعات این امور است نیز و اگر خون مشتبه شود بخون بکارت
پنبه برمیدارد پس اگر آن خون پنبه را فرو گرفته حیض است و اگر بطریق اطراف پنبه خون آلوده
شده خون بکارت است و لازم نیست در وقت پنبه برداشتن که بپشت بخوابد و پاها را بلند
کند و قدری صبر میکند پس بعد از آن بیرون آورد و اگرچه احوط مراعات این امور است و احوط آنست
که غیر پنبه از پشم و کهنه و نحو آن برندارد و شرط است در صورت طوق زدن که مثل
دایره مجموع دور پنبه را طوق بزند بطریقیکه گویند طوق زده حکم بکارت میکنند اگرچه بصفات
حیض باشد و همینکه فرو گرفت حکم بحیضیت می شود اگرچه بصفات حیض نباشد و اقل
حیض سه روز است پس اگر یکروز یا دو روز خون دیده نمیشود تا ده روز آن خون حیض نیست
و شرط است در آن توالی و پی در پی بودن پس اگر در اول و وسط و آخر ده روز
خون ببیند حکم بحیضیت بنا بر اظهر و اشهر و اکثر حیض و غایت زمان آن ده روز است
پس اگر یازده روز خون ببیند مجموع از حیض نیست و اگر زیاده بر ده روز خون دید
یا اول را حیض قرار میدهد یا آخر یا وسط را و در آن تفصیلی است که بعد مذکور شود بعد از این

انشاء الله و زمانی غیر حیض را طهر میگویند اگر چه خون ببیند زیرا که هر خونی حیض نمیباشد و طهر
کمتر از ده روز نمیباشد و اگر طهری را اعتبار نمینمایند زیرا که هر خونیکه ممکن باشد حیض حکم
بحیضیت آن میشود بنا بر اشهر و اظهر و مراد از امکان آنست که مانع از موانع شرعیه
نباشد مثل اینکه قبل از بلوغ یا بعد از سن یأس یا کمتر از سه روز متوالیا یا زیاده از ده
یا اقل طهر فاصله نشده باشد میان آن و حیض سابق یا از جانب راست آید در صورت
اشتباه بخون قرحه یا با حمل باشد بنا بر اینکه حمل با حیض جمع میشود و بالجمله باید که حیض
ممکن باشد حیض قرار دادن حکم بحیضیت آن میکنند خواه بیک نسق باشد خواه مختلف
باشد خواه بصفت خون حیض باشد یا نه اگر سه روز خون بیند پس قطع شود و پیش از
ده روز یا در روز دهم خونی بیند حکم بحیضیت زمان دو خون آنچه فاصله میباشد میشود
خواه این دو خون مثل هم باشند یا نه بصفت حیض باشند یا بصفت استحاضه و همچنین
اگر زیاده بر سه روز بیند پس قطع شود پس قبل از ده روز یا در ده خونی بیند لکن آنچه
گفتیم در صورتیست که زمان دو خون با آنچه در میان واقع شده از ده تجاوز ننماید یعنی
که خون واقع بر سر ده یا کمتر قطع شود اما اگر از ده تجاوز کند اگر ذات العاده
باشد رجوع بعادت خود مینماید و اگر مضطربه باشد یا مبتدئه باشد در آن تفصیل
و خلافی است که هنوز علما متعرض نشده اند و اگر سه روز خون بیند پس قطع شود تا ده روز

پاک باشد

پاک باشد پس سه روز بیند این دو خون هر یکی حیض علیحده می باشد و خون حیض و نفاس
و استحاضه در بسیاری از احکام رجوع بعادت میشود پس آنکه حاصل میشود عادت بدیدن خون
دو مرتبه در دو ماه هلالی یکنوع پس در دفعه سیم ذات العاده میباشد خواه این دو خون
مثل هم باشند در صفات یا نه پس اگر در اول این ماه هفت روز خون بیند
و در اول ماه دیگر هفت روز خون ببیند پس از اشکال ذات العاده میباشد و اما اگر
هفت روز از اول این ماه ببیند تا تمام سیم یا چهارم یا بیشتر پس هفت روز از اول
ماه دیگر ببیند آیا ثابت شود عادت یا نه اقرب ثبوت است و شرط این نیست در
ثبوت عادت مساوی بودن دو طهر پس اگر در میان دو خون مثلا بیست روز فاصله
شود و خون سیم را بعد از آن سی روز از خون دویم که گذشته بیند یا بعد از پانزده روز مثلا
از ذات العاده خارج نمیشود پس در خون سیم رجوع باحکام ذات العاده مینماید و اگر دو خون
در وقت مختلف باشد و در عدد متفق مثل اینکه هفت روز از اول ماهی ببیند و هفت روز
در آخر ماه دیگر این نیز ذات العاده میباشد در عدد و احکام ذات العاده بر او جاری
میشود پس اگر در ماه سیم خون از ده تجاوز کند رجوع بعادت میکند و بقدر عادت حیض قرار
میدهد و باقی را استحاضه و همچنانکه اگر در وقت متفق میباشد نه در عدد ذات العاده
وقتیه میباشد مثل اینکه در اول ماهی هفت روز خون ببیند و در اول ماه دیگر نه روز

ذات العاده وقتیه نمیباشد پس در ماه سیم بمجرد خون دیدن عبادت را ترک مینماید چنانچه ذات
العاده میکند و آیا بقدر آن قدری که در دو ماه مکرر شده که هفت روز باشد در این مثلاً
ذات العاده میباشد یا مضطربه میباشد بحسب عدد در آن خلاف است احوط و اقوی
وجوب کفاره است بر زوجی که وطی نماید با زوجهٔ خود در حال حیض اگر چه جماعتی حکم
باستحباب کفاره کرده اند و در قدر کفاره خلاف است مشهور اینست که در
اول یک دینار و در وسط نصف دینار و در آخر ربع دینار است و در جمیع مسائل و فروع
از احتیاط است وام خلیه متعرض نشده اند فصل سیم در بیان استحاضه و احکام
آن است بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که خون
از پنبه سرایت ننماید بسوی خرقه و متوسطه آن است که از آن سرایت نماید و پنبه را
فرو گیرد و لکن بکهنه نرسد و کثیره آنست که بکهنه نیز رسد اما در استحاضهٔ قلیله باید
بجهت هر نماز وضوئی بسازد و غسل بر او نیست و اما متوسطه باید بجهت هر نمازی وضو
بسازد و غسلی بجهت نماز صبح نیز بجا آورد و دیگر غسلی بر او نیست و اما کثیره باید
بجهت هر نماز وضو ساخته و سه غسل بر او واجب است یکی بجهت نماز صبح دیگری بجهت
ظهر و عصر و دیگری بجهت مغرب و عشا و آیا واجب است بر او جمع کردن میان هر دو نماز
بیک غسل هم یا اینکه میتواند تفریق نماید نمازها را و از برای هر نمازی غسل بجا آورد

والاحوط

والاحوط اختیار اولی است و حرمت مس کتابت قرآن بر مستحاضه بجهت اولی بعید نیست و اگر جمیع
آنچه بر او واجب است بعمل آورد و جایز نیست از برای او مس نمودن کتابت قرآن و جایز است
از برای او دخول در مسجد مکه و مدینه با خالی بودن از نجاست و هم چنین جایز است از برای او خواندن
سورهای عزیمه و جایز است زوج را او را وطی کردن با او اگر اعمال که بر او واجب است بجا
آورده باشد و اگر بجا نیاورده باشد در جواز خلاف است و احوط منع است اگر چه جواز
خالی از قوت نیست و صحیح نیست روزهٔ رمضان اگر خون از پنبه تجاوز کرده باشد
و فرو گرفته باشد آن را بدون غسل و غسل بجا آورده بر آن غسلی که بجهت نماز باید کرد
بر او نیست و لکن اگر فرو گرفتن پنبه قبل از صبح باشد احوط غسل کردن قبل از صبح است
و آیا صحت روزه موقوف بر غسل روز است یا غسل شب را نیز مدخلیت هست احوط آنست
که صحت روزه با شرط بجمیع اغسال دانیم حتی شب آینده فصل چهارم در غسل
مس میت است و واجب است غسل مس بدن میت انسان بعد از سرد شدن و قبل از غسل
دادن و هم چنین مس بدن قطعه‌ای که در آن استخوان باشد و احوط آنست
که بدون غسل مس میت اهل نماز نمیتوان شد بلکه حکم آن بعید نیست و احوط
آنست که روزه نیز موقوف است بر آن لکن اقوی آنست که روزه بدون
غسل صحیح است و اما درنگ کردن در مسجد و گذاردن چیزی در آن و خواندن

اقوی

سورهای که سجده واجب است در آنها و مس کتابت قرآن نیز احوط است که بدون غسل نکند
نیاورد و لکن قول بجواز بدون غسل خالی از قوت نیست و در غیر از اخبر در غسل
میت و کفن نمودن او است واجب است پوشیدن عورت میت در وقت غسل دادن
و جمعی گفته اند که اگر غسال کور باشد یا از خود خاطر جمع باشد در نگاه کردن ستر عورت
او سنت است و آیا میتوان میت را غسل داد بطریق ارتماس و فرو بردن در آب
یکدفعه در آب کثیر که بملاقات نجاست نجس نشود یا نه در او خلاف است و قول
بجواز خالی از قوت نیست لکن احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاست از میت خارج
شود اعاده غسل لازم نیست اما واجب است ازاله آن و جمعی گفته اند که در این
غسل نیز چنین است و حرام است نبش قبر مطلقا اگرچه از برای نقل کردن بمشاهد
مشرفه باشد و آیا این در صورتی است که وصیت بنقل بمشاهد نکرده باشد
یا اینکه در این صورت نیز حرام است بعید نیست که در این صورت نیز حرام باشد و اگر
در زمین غصبی دفن کرده باشد جایز است مالک را نبش قبر لکن مستحب است او را ترک
آن و مکروه است نقل میت قبل از دفن از آن بلاد به بلاد دیگر بغیر مشاهد مشرفه
که مستحب است اگرچه از میت متغیر باشد بلکه مستحب است نقل نمودن در بقعها نهادن
که قبر شهدا یا صلحا در آن باشد اگر خوف هتک حرمت آن نباشد باب تیمم

در تیمم و احکام آنست و در آن دو فصل است فصل اول در بیان امور که
تیمم با آن صحیح است بدانکه جایز است تیمم بر خاک و سنگ اگرچه خاک ممکن
باشد بنابر اقوی لکن با وجود خاک احوط تیمم است بر سنگ و تیمم جایز نیست
بر آرد و اشنان و سرمه و زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره سوخته و قبل از آن جواز
تیمم در او خالی از قوت نیست لکن احوط اجتناب است و مکروه است تیمم بر زمین شوره و رمل و اگر
خاک و سنگ یافت نشود میتواند تیمم نمود بر غباری که جمع شود از جامه یا نمد زین یا یال
اسب و اگر خاک بهم نرسد تیمم بر گل جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلاف است
و کسیکه عمدا خود را جنب کند و استعمال آب او را ضرر داشته باشد جایز است او را
تیمم و واجب است طلب کردن آب بمقدار یک تیر پرتاب از چهار طرف در زمینی
که مشتمل بر کوه و بلند و درخت بسیار باشد بنحویکه نشیب آن هموار نباشد و در زمین
هموار بمقدار دو تیر پرتاب از چهار طرف باید طلب نمود و اگر بنحویکه واجب است از چهار
طرف باید طلب نشود و اگر تیمم را در وسعت وقت کرده باطل است و آنکه وضو و غسل
می شکند تیمم را نیز می شکند و علاوه بر آن یافتن آب نیز تیمم را می شکند و تیمم بدل غسل
از وقت میتوان کرد و در تنگی وقت اشکال در آن نیست و در وسعت وقت خلاف است
اقوی صحت است اگر بداند یا مظنه داشته باشد به باقی بودن عذر تا آخر وقت و در غیر

آن مطلع و اگر نماز قضا در ذمه او باشد جمع کرده اند در همه اوقات تیمم میتواند کرد
فصل دوم در کیفیت تیمم است و در آن چند چیز واجب است اول نیت و واجب است
نیت قربت و نیت وجوب و ندب و مباح بودن لازم نیست لکن احوط است اقرب
اینست که نیت بدلیت از وضو یا غسل نیز لازم نیست دوم زدن دستها است
بر زمین یا چیزی که بآن تیمم میکنند و گذاردن بآن کافی نیست و اقوی اینست که این
نیز جزو تیمم است پس نیت را باید وقت زدن آن باید کرد بنحوی که مقارن آن باشد
و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک بدست تا مسح بآن کند اگر چه احوط است
و واجب است که دستها را با هم بآن که بزند و باید کف دستها را بر خاک زند و واجب است
که در وقت زدن دستها را گشاده باشد و واجب است که مجموع کف دستها را بر زمین گذارد نه
بنوعی که در عرف گویند همه دست را بزمین رسانید و واجب نیست که در وقت زدن انگشتهای او
باشد و مستحب است آن مضایقه ندارد و مستحب است تکانیدن خاک را از دستها بعد از زدن
پیشانی و آن حاصل میشود بمالیدن آنها بیکدیگر یا بیاد کردن و کوتاه سیم از واجبات
تیمم مسح پیشانی است از رستنگاه موی طرف بالای دماغ تا سر آن و واجب نیست مسح کردن
دو طرف پیشانی که آنرا جبین گویند و مسح کردن ابروها واجب نیست و بالجمله مسح کردن
چیزی از دو طرف نیز از پیشانی واجب نیست لکن احوط اینست که هر دو دست پیشانی

و دو طرف

و دو طرف آنرا مسح نماید یک مسح کردن و واجب است که قدری از آن دو طرف پیشانی
و ابروها را مسح نماید تا یقین بمسح پیشانی حاصل شود و واجب است با علم در مسح
پیشانی و اگر عکس نماید تیمم باطل است اگر چه سهواً باشد و جمیع پیشانی را باید
از بالا به پایین مسح نماید و واجب نیست که هر دو دست مسح نماید لکن احوط
است که مسح را بکف دست بجا آورد و اگر باطن ممکن نباشد بظاهر مسح کند
و اگر موی سر زیاده از متعارف به پایین آمده باشد آنقدری که مستوی الخلقه
مسح میکنند باید آنرا مسح نماید و هم چنین رجوع بمستوی الخلقه میکنند کسیکه قدری
آن بسرش موی نداشته باشد چهارم مسح ظاهر دستها است از بند دست تا سر
انگشتان و باید ظاهر هر یک بباطن دیگری مسح نماید و اگر بباطن نتواند مسح کند بکه
پشت آن یا بجزو آن اقرب اینست که بظاهر دست دیگر جایز است مسح نمودن
و در اینجا نیز واجب است ابتدا با علی بنا بر اقرب و باید قدری زیاده از واجب مسح او
تا یقین بآنچه بر او لازم است بعمل آید پنجم از واجبات تیمم ترتیب است بانکه
اول دستها را بر زمین زند پس پیشانی را مسح نماید پس دست راست را پس دست
چپ را پس اگر ترتیب را ترک نماید تیمم آن باطل است خواه عمداً باشد یا سهواً
یا از روی جهلی که تقصیر کرده باشد در تحصیل علم عمداً و اگر چیزی را که واجب است

که بعد از جزء وی بجا آورد و بعضی از آن بجا آورد مثل اینکه دست چپ را پیش از دست
راست مسح نماید بمحض این تیممش باطل نمیشود بلکه از آنجائی که ترتیب را بهم زده از سر
ترتیب را بجا می‌آورد و تیممش صحیح است اگر موالات بعمل آید و اگر بعد از مسح دست
چپ دست راست را نیز مسح کرده باشد پس خواهد ترتیب را بعمل آورد ضرور نیست
مسح نمودن دست راست را دو مرتبه بلکه همان مسح اکتفا میشود و مسح دست چپ را
دو مرتبه بجا آورد بنا بر اقرب و هم چنین است نسبت بسایر اجزاء و بدانکه واجب است
در مسح پیشانی و دستها اینکه مجموع آنرا مسح نماید هم در طول و هم در عرض و ترک
جزوی از آنها باعث بطلان تیمم است خواه عمداً باشد یا سهواً پس اگر جزئی را
از اعضا ترک کند و عضو دیگر را مسح کند باید برگردد و آن جزو را مسح کرده عضو
دیگر را مسح نماید اگر موالات بهم نخورد و الا باید از سر گیرد و اگر ترک موالات را
باعث بطلان ندانیم لکن احوط اینست که قدر کمی از آن جزو و ما بعدش کند و احوط
اتمام و اعاده و اگر در وسعت وقت باشد و مسح همه پیشانی و دست بنحویکه عرفاً
گویند همه او را مسح نموده کافی است و واجب نیست رسانیدن غبار بهمه عضو اگر
چه مراد آن لازم باشد و عضوی که با آن مسح عضو دیگر میکنند لازم نیست که همه اجزا
محل مسح برسانیدن و اگر در محل مسح مانعی باشد مثل انگشتر و چرک و نحو آن باید ازاله

نمود

نمود و اگر بر عضوی که مسح میکند جبیره باشد اگر تواند آنرا بیندازد باید بردارد
والا بر روی آن مسح میکند و اگر بعد آن تیمم صحیح است تواند جبیره را بردارد لازم
اعاده تیمم نیست ششم از واجبات تیمم موالاتست یعنی که بطوریکه یکی در پی
بجا آورد پس فاصله کمی ضرر ندارد و تیمم باطل میشود بترک موالات بنا بر اقوی
خواه عمداً باشد یا سهواً هفتم از واجبات تیمم آنست که افعال را خود بجا آورد
پس نیابت و وکالت در آن صحیح نیست پس اگر دیگری او را تیمم دهد با خود دست
تیممش باطلست و اگر نتواند خود را تیمم دهد نایب قرار دهد که دیگری او را
تیمم دهد و لکن بقیه را باید خود بکند و اگر هر دو با هم بکنند اولی است و اگر بعض را تواند
خود تواند بجا آورد و بعض نتواند آنچه را میتواند بجا آورد و آنچه را نمیتواند
دیگری او را بجا می‌آورد و در صورت نیابت نایب دست مریض را بر زمین
زند و بدست او را مسح نماید اگر ممکن باشد و الا دست خود را بر زمین میزند و
او را مسح کند و اگر نتواند دست مریض را حرکت دهد و او را با دست خودش مسح کند
بنا بر اقرب و باید باذن مریض او را تیمم دهد پس اگر بی اذن کسی او را تیمم دهد
کافی است بعد از آن لازم نیست که بگوید بلکه اشاره نیز کافی است هشتم شرط بودن
طهارت محل مسح که پیشانی و پشت دستها است خلاف است اقرب اینست که شرط

منیت بلکه اگر جنابت آن سرایت کند تا کف دستی که با آن مسح نماید نیز ضرور بود
پس رست پاک بودن و خاکی که بدست میباشد که با آن مسح میکنند شرط همیت
بنا بر اقوی پس واجب میشود تیمم بجهت نماز واجب و مستحب میشود بجهت دخول در مساجد
و درنگ در آنها حتی مسجد حرام نسبت بجنب که تیمم کرده باشد بعوض غسل جنابت
یا حیض اگر نتواند غسل کند و هم چنین جایز میباشد خواندن سوره های عزیمه که سجده واجب
دارند اگر تیمم کرده باشد در حال عدم امکان غسل و هم چنین مس کتابت
قرآن و جنب و حایض اگر خواهد روزه بگیرد و نتواند غسل بکند باید تیمم کند قبل
از صبح و هر چه موقوف بر غسل و وضو نیست اما وضو بجهت آن مستحب است مثل
قراءة قرآن یا زیارة اگر نتواند غسل کند یا وضو سازد تیمم بجهت آن مستحب است و در تیمم
جز ندارد خاتمه در بیان مطهرات دیگر است و در آن دو مقام است مقام
اول در احکام آبهاست بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق آنست
که در عرف آنرا آب گویند بدون قید اضافه و نتوان گفت که آب نیست و اگر آنرا
آب گویند با قید و چیزی باشد که توان گفت آب نیست آنرا آب مضاف گویند
مثل آب انار و نحو آن اما آب مطلق پس جمیع اقسام آن پاک است و پاک کننده
غیر او هم هست اگر نجاستی از خارج با آن نرسیده که باعث نجاست آن بود و اگر
نجاستی

با او نجاستی از خارج به آن رسید پس اگر جاری باشد که بقوه از چشمه بیرون می آید یا کر
باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه در وقتی نجس میشود که رنگ یا بو یا طعم
آن بسبب ملاقات نجاست متغیر شود و کر هزار و دویست رطل عراقی است هر رطل صد و
سی درهم است که نود مثقال باشد این بحسب وزن است اما بحسب مساحت اقرب اینست
که آنقدر است که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه شبر و نیم باشد و مراد از شبر
شبر مستوی الخلقه است و اگر از آب کر نجس قلیلی کم باشد گر نمیت بلکه آب قلیل
گویند او را و آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود اگر غیر آب سبیل و نحو آن باشد
و اگر آب چشمه و نهرها باشد حکمش خواهد آمد و اما آب مضاف اگر از چیزی
از ابتدا گرفته شده پاک بوده پس آن پاک است اما بمجرد ملاقات نجاست نجس
میشود هر چند بسیار باشد و از آنچه نجاست میکند اگر چه در ضرورت باشد و اگر
او را لشو طه آب مطلق کنند بحدی که آب مطلق مضاف شود از آن نجاست بلکه
حدث نیز نماید اگر چه رنگش مثلا متغیر شود و در حال که آنکه بقدر طهارت نیست
باشد و تواند بطریق مذکور خرج نماید و واجب است این اما احتیاط جمع میانه وضو
و تیمم است یا غسل و تیمم و اما سئور بدانکه در سئور حیوانات که حرام گوشت است
خلاف است بعضی نجس میدانند لکن اقرب طهارت است با کراهة و حیوانات نجاست خوار

اگر موضع ملاقات او پاک باشد شستن مکروه است بلکه شستن او بلیغ و بهتر و اجتناب نیز مکروه است
و اگر ظرف آب پاک با نجس مشتبه شود اجتناب از هر دو واجب است و اگر غیر از آن دو آب
آبی نباشد واجب است تیمم و واجب نیست ریختن آن و اگر چیزی پاک به یکی از آن دو آب برسد
حکم نجاست آن چیز نمیشود و اگر آب مباح مشتبه بغصبی باشد اکثر علما حکم او را نیز مثل
حکم شبه بنجس میدانند و اگر آب مطلق مشتبه بمضاف باشد باید از هر دو وضو بگیرد
و اگر یکی از آنها بریزد باید جمع نماید میان وضو و تیمم و جایز نیست وضو و غسل بآب
نجس و خوردن آن هم حرام است در حال اختیار و مظنه نجاست باعث نجاست
نمیشود و اما بنجاست روده و دعاوی در آن اشکال است و آب استنجا پاک است و شستن از آن
لازم نیست خواه استنجای بول باشد یا غایط خواه نجاست از مخرج تعدی کرده باشد
یا نه مگر تعدی فاحش کرده باشد که استنجایش نگویند و اگر نجاستی غیر از بول و غایط از مخرج
بیرون آید آبی که بجهت استنجای آن استعمال میشود مثل آب استنجا نیست مدار حکم آنچه گفتیم
در حالی است که آب استنجا رنگ یا بو یا طعم آن متغیر نشده باشد و الا نجس است
مگر تغیر قلیلی که لازم آبی است که با آن استنجا میشود و نجاستی خارجی نیز باید بآن نرسیده
باشد و اجزای نجاست نیز باید در آن ظاهر نباشد و بعضی این شرط را نکرده اند و احوط
اشتراط است و از آنکه نجاست با آب استنجا میتوان شست و از ازاله حدث با آن اشکال است

احوط عدم رفع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن متغیر شده بنجاست نجس است
و اگر نه در طهارت و نجاست آن خلاف عظیم است و اقرب عدم نجاست بمجرد ملاقات است

مقام دوم در بیان نجاسات است و آن ده است اول شراب دوم و سیم و چهارم
بول و غایط و منی انسان است و غیر آنچه مذکور شد هر چه از قبل و دبر بیرون
آید پاک است و مذی پاک است و فضله مرغ خانگی پاک است پنجم خون انسان مگر
نه هر خونی است ششم عرق شتر نجاست خوار است که آنرا جلال گویند و احوط نجاست
عرق هر حیوانی است که نجس خوار باشد و در نجاست عرق جنب از حرام خلاف است
احوط نجاست و اقرب عدم نجاست است و طهارت عرق جنب بحلال در آن اشکالی
نیست و در نجاست مسوخات مثل موش و وزغ و روباه و خرگوش خلاف است و اقرب
طهارت است و قی و چرک و خلطی که از سر یا سینه آید همه پاک است هفتم میت
هر آدمی است بعد از سرد شدن و بعضی بمجرد مردن نجس میدانند و در آن احوط است
و در نجاست شیره انگور بعد از جوشیدن و پیش از رفتن دو ثلث خلاف است
و اقرب نجاست است و جوشیدن را تفسیر کرده اند بآنکه اسفل در آن بالا رسد و اگر
بگذارد از نفس دو حاصل شود نه دیگر پاک است و عصیر مویز و شیره خرما نجس نمیشود
هشتم و نهم و دهم سگ و خوک و کافر است مشهور از الکه نجاست آن واجب میدانند

از جامه و بدن از برای نماز و غیر آن هر چیزیکه مشروط بطهارتست و آن احوط بلکه
شاید اقوی است و واجب است ازالهٔ خون حیض از برای نماز اگر چه بقدر سر
سوزن باشد و خون قروح و جروح مادامیکه قطع نشده معفو است و بعد از انقطاع
در آن خلافست و کسیکه فراموش کند در شستن مخرج بول و غایط را با وضو نماز کند
باید نمازش اعاده کند در وقت باقیست و الا قضا کند و خونیکه بعد از ذبح باقی
میماند اگر از خونهایست که حلالست بیرون آمدن آن عادة و غالباً باقی میماند پاک
بلکه حلال است و عرق حلال باشد یا در شکم یا در گوشت و خونیکه عادة بایست بریزد و بجهة
نفس کشیدن مثلاً مانده باشد حرامست حکم بنجاستش آن کرده اند و جامه که آب
کم شسته شود فشردن ضرور نیست مقصد دوم در نماز است و در آن چند
فصل است فصل اول در بیان عدد نمازهاست بدانکه نماز بر دو قسم است اول واجب
اما واجب هشت نماز است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز طواف و نماز
میت و نماز آیات و نماز احتیاط و آنچه واجب شود بنذر و قسم و نماز یومیه در حضر
هفده رکعت است و در سفر یازده رکعت که شش رکعت از نمازهای چهار رکعتی کم میشود
و سنت است در هر شبانه روز در حضر سی و چهار رکعت نماز و آنها را نوافل یومیه گویند
هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت

بعد از عشا

بعد از عشا و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت نافلهٔ صبح و تأکید در این نوافل بسیار شده
افضل است خصوصاً نماز شب و وتیره را ایستاده کردن خلافست احوط است
که نشسته بجا آورد بلکه حکم یک رکعت دارد و نماز وتر را از نماز شفع جدا کرده
و مستحب است قنوت در نماز وتر پیش از رکوع و وظیفهٔ معین ندارد بلکه هر دعا که
خواهد بجهة دین و دنیای خود میکند لکن بهتر است که دعائیکه از ائمه علیهم السلام وارد شده
بخواند و مستحب است در قنوت هفتاد مرتبه استغفار و سیصد مرتبه العفو العفو و دعا کردن
بجهة مؤمنین و اسم بردن ایشان است و اقل چهل نفر را دعا میکند و بدانکه نافله
روز افضل است که از اخفات بخواند و نافلهٔ شب را بجهر و نافله را بدون عذر
نشسته بجا آوردن در آن خلافست اقوی جایز است و احوط خلاف آنست
بلکه اقوی اینست که خوابیده به پشت و پهلو نیز جایز است اگر چه قدرت بر قیام
داشته باشد و در سفر نافلهٔ ظهر و عصر ساقط میشود بلکه وتیره نیز بنا بر اقوی و نافله
که در سفر ساقط میشود که نماز در آن قصر میشود و نمازهای سنتی اغلب مجموع دو رکعت
بیک سلام است مگر وتر و نماز اعرابی فصل دوم در بیان وقت نماز است
بدانکه نماز یومیه را دو وقت است یکی وقت فضیلت و دیگری وقت اجزاء اگر در وقت
فضیلت نکند بر او گناهی نیست اما مستحب را ترک کرده و هر نماز یک وقت معین

بجهة او تعیین شده مثل نماز یومیه جایز نیست او را پیش از وقت بجا آورد و هم
چنین بعد از وقت نیز جایز نیست مگر بطریق قضا اگر در شرع ثابت باشد وجود
نماز نیز حکمش حکم کل است پس کسی که عمداً یا با علم او پیش از وقت شروع در نماز
کند نمازش باطل است اگر چه بعض آنرا در وقت کند اگر چه این یقین باشد و اگر اعتقادش
این باشد که وقت داخل شده پس شروع بنماز کند نماز در وقت شده باشد اتفاقاً
پس اگر معلوم نیست که جایز نبوده بر او شروع در نماز و شروع کرد نمازش باطل است
و اگر بجهة شبهه اعتقادش این بود که جایز است نمازش صحیح است بنابر اقوی و اگر
کسی پیش از وقت نماز کند بجهة فراموشی نمازش باطل است اگر چه جزو نمازش بعد از
وقت واقع شود بنابر اقوی خواه فراموش کند که نماز را وقتی است یا فراموش
کند مراعات کردن وقت او ولکن اگر اتفاقاً شروع کرد و جمیع نماز در وقت
واقع شود نمازش صحیح است و اگر از روی جهل قبل از وقت نماز کند یا اجزاء نمازش
قبل از وقت واقع شود نمازش باطل است خواه جاهل بالحکم باشد یعنی نداند که نماز را
وقتی است و پیش از آن جایز نیست یا جاهل بموضوع باشد یعنی نداند وقت نماز
داخل شده یا نه یا جاهل بتفصیل اوقات نماز باشد یا جاهل بحکم نماز پیش از وقت
باشد و اما اگر جاهل بالحکم نمازش بجمیع در وقت واقع شود در صحت نمازش اشکال است

وصحت اول است

وصحت اول است و اگر عالم بحکم نماز را بجا آورد در حالتیکه شک در دخول وقت داشته
باشد پس معلوم شود که مجموع آن در وقت بود و اگر بجهة شبهه اعتقادش این بود که دخول
در نماز جایز است نمازش صحیح است و اگر با مظنه بوقت نماز کند و جمیع آن در خارج
وقت اتفاق افتد نمازش باطل است اگر چه مظنه باشد که شرعاً معتبر باشد و اگر معلوم
شود که ظن او مطابق واقع بوده و نمازش در وقت اتفاق افتاده اگر ظنش شرعاً
معتبر بوده نمازش صحیح است والا در آن اشکال است و با امکان تحصیل علم عمل بمظنه
نمیتوان نمود بلکه باید تحصیل علم نمود اگر ضرری و حرجی لازم نمی آید و اگر تحصیل علم ممکن
نیست عمل بمظنه میکند و اگر تحصیل علم ممکن نشود مگر بتاخیر نماز بمدة مدیدی مثل اینکه ابر
یا غبار یا نحو آن باشد عمل بمظنه میتوان نمود بنابر اقرب لکن احتیاط را ترک نکنند و در
قول ثقات و عدول اشکال است و قول یک عادل که البته معتبر نیست و اذان موذنها را
اعتمادی نیست خواه ثقه باشد یا نه مگر علم حاصل شود و در جائیکه اعتماد بمظنه میتوان
نمود و اذان ایشان افاده مظنه نماید آن ظن معتبر است اگر چه اذان موذن عادل
باشد و اعتماد بر کوبیدن خروس و بال زدن خروس اعتماد نیست و اگر کسی کور باشد یا در حبس
محبوس باشد یا عاجز باشد که وقت را بشناسد اگر اینها را ممکن است تحصیل علم بوقت اگر
چه بتاخیر نماز باشد واجب است تحصیل علم اگر علم ممکن باشد تحصیل مظنه ممکن است باید

در قول ثقه

تفصیل مظنه شود و اگر مجتهد نباشد تقلید میکند غیر را و جمعی گفته اند که واجب است که بر آن
موقوف است نماز در وقت کردن و تفصیل آنکه علما ذکر کرده اند لازم نیست در قضای
نماز یومیه بلکه هر نمازی که قضای آن لازم است آنرا در هر وقتی میتواند بجا آورد مگر در وقتی
اداء یومیه تنگ شود که در این حال یومیه را باید مقدم داشت بر غیر اگرچه غیر اداء یومیه
باشد مثل نماز آیات پس اگر در اثنای نماز غیر یومیه ظاهر شود که وقت یومیه ادا تنگ شده آنرا
قطع میکند و شروع بنماز حاضر میکند چنانچه آن نماز مستفاد میشود و اول وقت یومیه را نیز قضای
معین است پس نافله مغرب وقتش بعد از فراغ نماز مغرب است تا سرخی مغرب طرف شرق
و اگر وقت از خارج شود و مکلف مشغول بنافله شده واجب است قطع آن بنا بر آنکه و اگر تنگ
کند که از وقت بیرون رفته باید حکم میکند باقی اول آن وقت وتیره بعد از نماز عشا است
و وقتش دو است تا وقت عشا باقی است و نماز شب اول وقتش نصف شب است پس بعذر تقدیم
را آن جایز نیست و آخر وقتش صبح صادق است و نماز شفع و وتر داخل در نماز شب است و مراد
از نصف شب نصف ما بین غروب آفتاب است تا طلوع آفتاب و اگر صبح شود و چهار رکعت آنرا اتمام
نکرده باشد جایز نیست بجا آوردن آن بلکه در اثنای نماز باشد باید آنرا قطع کند و اگر چهار
رکعت را تمام کرده باشد اگر سر از سجده برداشته باشد جایز است تمام کردن بقیه آن قبل از نماز
صبح و اگر تمام را بعد از نماز صبح قضا کند بلکه این افضل است و اگر وقت از نماز شب تنگ شده باید بتخفیف بجا آورد

واکتفا

واکتفا کند بآنچه لازم است پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجود یک ذکر میکند و اگر نشسته نیز تواند
بجا آورد نشسته میکند و آن تهجد اگر بعد از طلوع صبح و پیش از نماز صبح کرده و در آن نیت ادا و قضا نکند
و شفع و وتر نیز جزو نماز شب است پس آنرا نیز در این صورت پیش از نماز صبح میتواند کرد فصل دوم
در لباس مصلی است و در آن چند امر است اول آنکه باید لباس مصلی از جلد میته نباشد پس جایز
نیست نماز در جلد میته خواه از حیوان حلال گوشت باشد یا نه خواه دباغی کرده باشد و خواه نه بلکه
با جزو و اشیای آن نیز جایز نیست اگرچه پوشیده باشد پس اگر جلدی در آن نماز کند نمازش
باطل است و اما در صورت جهل و نسیان اشکال است لکن اقرب این است که فاسد نمیشود دیگر آنکه نجس باشد
یا از حیوانات غیر ماکول اللحم است که حکم نجس و غیر ماکول اللحم در آن جاری میشود و فرق میته و اینکه
آن میته از حیواناتی باشد که نفس سائله یعنی خون جهنده داشته باشد یا نه و اگر چیزی از آن در جای
افتاده باشد و نداند که تذکیه شرعی شده یا نه حکم میته آن در اشکال است لکن احوط بلکه اقوی
وجوب اجتناب است خواه در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر دوم آنکه باید از جلد حیوان غیر ماکول
اللحم نباشد پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه و دباغی شده باشد و هم چنین جایز نیست
نماز در جلد سمور و پلنگ و غیر اینها از حیوانات خواه مرغ باشد یا غیر مرغ خواه از حیوان بری
یا دریائی خواه دباغی شود یا نه خواه ساتر عورت باشد یا نه و هم چنانکه نماز در جلد آنها جایز نیست
و هم چنین جایز نیست نماز در مو و پشم و کرک و پر و استخوان آنها از سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم

واگر اجزاء او غیر مأکول اللحم متصل بشود بر جامه و مخلوط از چیزی که ساتر عورت نشود و متفرق باشد نیز نماز در آن
جایز نیست بنابر اقوی واگر جزء از حیوان غیر مأکول اللحم را با خود داشته باشد لکن نپوشیده باشد در جایز
بودن نماز در آن خلاف است لکن اقوی جواز است و احوط منع است اگرچه یک مو باشد و لکن نماز [illegible]
و از او مثل مو و آب دهن و چشم و نحو آن در آن اشکال نیست بلکه غیر نحو از انسان
دیگر جایز است اگرچه فرض کنیم که منع کنیم که نماز در جزء حیوان غیر مأکول و پوستهای ریزه که
از شپش و اطراف دهنها در وقت حلق شدن می ریزد و نحو آن اگر از خود نیست باشد نماز با آنها
میتوان کرد و اگر از غیر است اقوی و احوط منع است با پشم و کرک و پشه و مگس و موم و عسل
جایز است و هم چنین بر لباس شمع لکن در اینجا احوط منع است و نماز با مروارید و صدف ضرری
ندارد و نماز بر روی جلد و پشم و کرک و نحو آن از حیوان غیر مأکول اللحم جایز نیست و اگر شک کند
در جلد و مو و نحو آن که آیا از مأکول اللحم است یا نه باید اجتناب کند از نماز در آن بنابر اظهر
پس مثل این نیست که بداند که از غیر مأکول اللحم است و ثابت شود بودن اینکه این جزء حیوان غیر
مأکول اللحم است به شهادت دو عادل و بقول صاحب [illegible] آن و اما [illegible]
از آن هم [illegible] اشکال است احتیاط را ترک نکند و اگر حیوان را نشناسد و نداند که مأکول
اللحم است نه به اجتهاد و نه به تقلید واجب است اجتناب از آن و فرقی نیست میان آنکه عمداً در جزء حیوان
غیر مأکول اللحم نماز کند یا سهواً یا از روی جهل و فرقی نیست میان افراد آن [illegible]

مکروه است

مکروه است نماز در جلد آن ضرری ندارد و نماز در جلد و کرک خز جایز است و در جلد سنجاب
خلاف است اقرب منع است [illegible] آنکه باید حریر محض نباشد اگر ممتزج مرد باشد بلکه پوشیدن حریر
در غیر نماز نیز بر ایشان حرام است مگر در حال حرب و ضرورت پس نماز در آن باطل است
اگر عمداً پوشیده باشد اگر از روی سهو یا فراموشی یا جهل اینکه از حریر است نیز نماز کند نماز او باطل
و [illegible] مثل ابریشم است بنابر اقرب و اگر کسی شک کند که آیا حریر است یا نه احتیاط را ترک
نکند که مسئله محل اشکال است و از برای اطفال و زنان پوشیدن جایز است و نماز در آن و اگر
آن جامه ساتر نباشد مثل بند زیر جامه و عرقچین که ساتر عورت نیست تنها پس در صحت نماز در آن
خلاف است اقوی منع است و بنابر مختار پوشیدن آن مطلقا حرام است و فرش قرار دادن حریر [illegible]
و نماز بر آن نیز جایز است و سواری بر آن و بالش و متکا کردن نیز جایز است و لحاف کردن
و پوشیدن آن مثل لحاف احوط منع است به جهت مردان لکن در غیر نماز جواز هم نیست و اما
حمل و برداشتن ابریشم و حریر جایز است در نماز و غیر آن و جایز است نماز در جامه که در اطراف [illegible]
و سر آستینها آن سجاف کرده باشند بنابر اظهر و هرچه از آن سجاف کنند عرفا جایز است اگر
چه احوط این است که زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد بلکه در سجاف بالاپوش نیز منع نیست
و اگر ابریشم را با غیر مخلوط کنند بنحوی که از حریر بودن بیرون رود نماز در آن جایز است [illegible]
اگر جایز نیست مردان را پوشیدن طلا در حال نماز خواه ساتر باشد یا نه حتی مثل انگشتر و کمربند

بلکه در غیر نماز نیز جایز نیست و احوط آنست که مرد زینت بطلا ننماید اگر چه بطریقی که غیر پوشیدن باشد
و در حال ضرورت پوشیدن آن جایز است و در حال حرب و همچنین فرش قرار دادن و بالش
قرار دادن و سوار شدن بر آن جایز است و برای طفل پوشیدن آن جایز است منع کردن
ولی او لازم نیست و مطلقا و چیزی که از طلا و نقره باهم میسازند اگر صادق است که نماز در طلا
جایز نیست نماز با او و الا جایز است و همچنین در جامه که با طلا بافته شده یا با طلا نقش شده
و بالجمله حرام است نماز در طلا مطلقا پس طلا با خود داشتن ضرر ندارد و آنچه مذکور شد در حال عمد است
و اما در حال فراموشی و در حال جهل مطلقا پس چون ضرر ندارد و مسئلهٔ پنجم آنکه غصبی نباشد پس اگر
لباسی که پوشیده و قابل ستر عورت است غصبی باشد نمازش باطل است خواه از آن ساتر قرار داده
باشد یا نه و چیزی که قابل ستر عورت نباشد دیگر بند و نحو آن پس اگر نماز کردن در آن لازم
ندارد تصرف را زیاده از پوشیدن و رد کردن آن از صاحبش یا قائم مقام صاحبش لازم ندارد
بجا آوردن نوعی از منافیات نماز را پس نماز در آن باطل نیست و اگر نماز در آن باعث
تصرف زیادتر میشود نمازش باطل است و اگر باعث تصرف زیاد نشود اما رد کردن به صاحبش
مثلا منافی با نماز است حکم بطلان نماز از قوه نیست و حکم فرع غصبی که با خود داشته باشد و نپوشیده
باشد نیز چنین است و سایر عبادات از قبیل او و ... است که لازم ندارد تصرف در مغصوب را
و رد کردن به صاحبش منافات ندارد با آن عبادت پس آن عبادت صحیح است و اگر لازم دارد

نمود

تصرف در آن از عبادت باطل است بنابر اقوی و اگر رد کردن به صاحبش منافات با آن عبادت
باشد حکم بفساد و عدم فساد از قوه نیست آنچه مذکور شد در حالیست که علم بغصبیت داشته باشد
و اگر نه نمازش صحیح است و اگر فراموش کرده است نماز در جامهٔ غصبی جایز نیست پس اگر تقصیر در تحصیل
علم شده کرده نمازش باطل است و الا چنین باطل است نماز در آن لکن ... که باعث بطلان
نماز میشود و چیزی را که خریده به بیع فاسد یا اجاره کردن با اجارهٔ فاسد پس اگر علم بفساد
آن نداشت نماز در آن صحیح است والله اعلم بایع و مشتری بفساد و اگر میداند راضی است بایع
که او نماز کند با جامهٔ او اگر چه میداند بیع باطل است پس نماز در آن صحیح والله صحت در کمال
اشکال است و اگر اذن دهد مالک به پوشیدن جامه را نماز در آن نیز صحیح است مگر آنکه منع
کند از نماز و مستحب است نماز در نعل عربی و مکروه است نماز با جامه و در جامهٔ سیاه مگر
در عمامه و چکمه و در جامهٔ سرخ و بعضی هر رنگ سیر را مثل آن میدانند و ... میشود از آب
کلام
در ستر عورت مقصد چهارم در بیان ستر عورت است و واجب است پوشیدن تمام
عورت در حال نماز و شرط صحت نماز است هرگاه باعث بطلان نماز میشود خواه ناظر
کننده در آن باشد یا نه حتی در نماز مستحب بنابر اقوی خواه جمیع اجزا را ترک کند پوشیدنش را
یا بعض اجزا و عورت مرد قبل و دبر و بیضتین است و زیاده پوشیدنش واجب نیست و اگر
در بین نماز عورتش مکشوف شود و مطلع شود تا بعد از نماز یا اینکه در میان مطلع شود و پوشیدن

آنرا در صحت نمازش خلاف است اقوی آنست که صحیح است و اگر در بین نماز مطلع شود و بپوشد
نمازش باطل است و اگر فراموش کند ستر عورت را در این نماز که نمازش صحیح است و واجب است
پوشیدن عورت از چهار جانب پس اگر از پیش یا پشت یا جانبها است دیده شود آنرا بپوشد
و اما از زیر نیز پوشیده و بنابر تحقیق آنکه اگر در کنار بامی یا مکان بلندی نماز کند و عورت
که از پایین اگر کسی خواهد میتواند عورت او را ببیند پس لازم است پوشیدن آن از جانب
زیر بنابر اقوی و احوط و اگر بر زمین نماز کنند و کسی قریب به پای او نه خوابیده باشد
بطوری که تواند عورت او را ببیند پس از جانب زیر پوشیدنش ضرور نیست و اگر جامه اش
سوراخی باشد محاذی عورت پس اگر تواند آنرا جمع کند با دست بطوریکه منافی نماز نباشد
نباید و ستر بجامه بعمل آید نمازش صحیح است و اگر بدست آن سوراخ بپوشاند که ستر
بدست بعمل آید در صحت نمازش اشکال است و صحت اقوی است و چون ستر عورت واجب است
پس باید تحصیل نماید ساتر را و اگر نداشته باشد اگر چه بخریدن یا به اجاره کردن باشد و اگر
چه زیاده از اجرتش باشد مادامیکه ضرری حاصل نشود و جامه که رنگ بدن بنماید بآن
نمیشود و اما پوشیدن حجم عورت واجب نیست و اگر سیاهی و شبحی از زیر جامه پیدا باشد در آن
اشکال است احوط پوشیدن آنست و نیز در ستر عورت صحیح است بجامه که بافته شده از پنبه
و کتان و پشم و اگر از موی حیوان حلال گوشت یا آنکه بافته شده باشد از حریر یا کلی از اینها نبوده که

آنرا حریر نگویند و دیگر بر خوش گفته زنان و پوست حیوان حلال گوشت و ستر بآنها در همه حال
جایز است بلکه بعلف و برگ درخت و حشیش نیز جایز است حتی در غیر ضرورت بنابر اصح لکن
احوط اجتناب است در غیر ضرورت بلکه جایز است ستر بهر چیزیکه ستر به آن توان کرد و آنرا
ساتر گویند حتی مثل گل یا چوب بخوار آن مثل پنبه و پشم و اگر کسی نیافته و عریان که
بهیچ قسم آنرا ساتر نباشد نماز را ایستاده کند با ایماء و ایماء بچشم کافی نیست بلکه باید
ایماء به سر نماید مگر آنکه ایماء به سر نشود پس ایماء بچشم متعین است بنابر احوط و در ایماء بجهت
سجود سر را پایین تر می آورد بنابر احوط لکن مساوی ایماء رکوع نیز جایز نیست بنابر اقرب
و واجب نیست در ایماء خم کردن است و گذاردن دستها و انگشتها بر موضع معهود در حال
سجود و بلند کردن چیزیکه سجده بر آن کند مثل مریض لازم نیست بنابر اقرب و اگر احوط است
و ایستاده لازم نیست نشستن بجهت سجود و هم چنین نشسته را لازم نیست ایستادن
بجهت رکوع و ایستاده اگر نشستن باعث کشف عورت نشود وجوب نشستن بجهت تشهد
و سلام بعید نیست **فصل پنجم** در مکان مصلی است حرام و باطل است نماز در مکان
غصبی اگر از روی عمد و اختیار باشد خواه غاصب باشد و خواه غیر او از هر که اذن شرعی
در تصرف آن ندارد و هر مکانیکه حرام است تصرف در آن بنحویکه شامل نماز نیز باشد حکم
آن حکم غصبی است پس زیر سقف و خیمه غصبی اگر هوا مغصوب نباشد نماز صحیح است لکن احوط

اجتناب است و اگر نمیداند بودن را بدلیل غصبی در بین نماز لکن نه طریق اعتماد نمازش صحیح است
و اگر در میان نماز بداند و نزاید بیرون او ضرری عرضی باشد باعث بطلان نماز نمیشود و نماز در مال
مشترک بی اذن شریک جایز نیست و مکانیکه خریده و یا اجاره کرده بعین بیع و اجاره فاسده نماز
در آن باطل است مگر علم داشته باشد برضای مالک در تصرف با قطع نظر از آن عقد
و این در صورت علم بباطل بودن آن عقد است و فرقی نیست در مکان غصبی میان اینکه
رقبه غصبی باشد یا فرش و نماز در جزئی مجهول مالک که باید از آن حفظ نمود باطل است و همچنین
و یا جائیکه بی اذن مالک در آنجا نماز میتوان کرد لیکن از غصب شدن نمیتوان کرد
و یا جائیکه منفعت او با آن منتقل شده باجاره یا بوصیت یا بنحو آن نماز در آن نمیتوان کرد
اگرچه مالک آن دیگری است و اگر منفعت را منتقل بدیگری کرد باجاره نماز در آن جایز
نیست حتی کسیکه مالک بدون اذن مستاجر و اگر مالک اذن دهد نماز در مال غصبی میتوان
نمود حتی غاصب اگر مالک بکسی را اذن داد و لکن میدانند که مالک در باطن
اکراه دارد نماز نمیتوان نمود و همچنین اگر مظنه بعدم رضای باطنی داشته باشد در صورت
تنگی نیز احتیاط لازم است و هر جائیکه علم برضای مالک داشته باشد نماز میتوان کرد اگر
چه آن علم بتواتر و حدوث حاصل شود و اگر اذن فحوی باشد مثل اینکه بخصوص اذن نداده اما
اذن دهد او را اگر متعدد درین مکان بماند یا اینکه او را برسم مهمانی در مکان جاده

پس اگر

پس اگر علم بهم رسد برضا اشکال نیست و اگر علم و اذن نباشد اما از کلام او فهمیده شود بطریق اولی
نیز اشکال نیست و الا جایز نیست اگرچه مظنه داشته باشد اگر از الفاظ او فهمیده نشده باشد و اگر قرائن
شواهد حال برآید که اگر صاحب منزل عالم بحال او بود و اعتقاد او را میدانست و کیفیت
نمازش را میدانست راضی بود بنماز کردن او پس در اینحال نماز را نمیتوان نمود و اینکه دست نماز نگه
منت بگیران است اگر میداند که مالک اینها کراهت ندارد و نماز کردن در اینها را بقرائن احوال پس نماز در اینها
جایز است اگرچه علم برضا نداشته باشد خواه مالک اینها مؤمن باشد یا کافر یا مخالف خواه مالک
اینها معروف باشد یا نه خواه در سعت وقت باشد یا نه بلکه جمیع نقره هائیکه اذن مالک در آن نماز کردن
مثل نماز میباشد و در حکم اینها میباشد هر ملکیکه اذن در دخول آن میباشد بر وجه خصوص
مثل حمامها و کاروانسراها و آسیابها و اگر از قرائن مظنه بعدم کراهت مالک داشته باشد یا نه
و اگر اینهم رضا داشته باشد و ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفات که عادة با آنجا جاری شود
ضرر ندارد و بنا بر اقوی لکن احتیاط را ترک ننماید خصوص در صورت تنگی در صحراها
و اما صحراها و نحو آن با مظنه بعدم کراهت مالک باکی نماز و سایر تصرفات هیچ عیب
جایز نیست پس در مثل حمامها علم بکراهت نداشتن مالک فایده ندارد و بدون این تصرفات
جایز نه بخلاف صحراها و امثال آنها که بعلم بکراهت یا مظنه بآن تصرف جایز نیست و الا جایز است
و اگر بعد از نماز عالم باشد بغصبیت مکان نمازش صحیح است و اگر علم بغصبیت داشت فراموش

کرد و نماز کرد نمازش صحیح است و اگر نمی‌دانست که نماز حرام است در مکان غصبی پس اگر مقصر بوده در جهل مسئله
نمازش باطل است و اگر می‌دانسته حرام است لکن نمی‌دانسته باعث بطلان است نیز نمازش باطل است و اگر می‌دانست
حکم مسئله را فراموش کرده حکمش مثل حکم جاهل است و کسیکه در مکان غصبی محبوس باشد یا بیرون
رفتن از آن خوف ضرری بر خود دارد نمازش در آن مکان صحیح است و احوط تأخیر وقت تا آخر
وقت در مکان غصبی اگر محبوس باشد باید از آن اجتناب نمود و ملحق میشود باین فصل کلام در محل سجده

فصل هشتم

در بیان چیزیکه سجده بر آن جایز است بدانکه جایز نیست سجده بر چیزیکه غیر زمین
روییده باشد اگرچه آن معادن زمین باشد پس جایز نیست سجده بر پشم و کرک و پوست
و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و سنگ و غیر اینها از معادن و همچنین از اسم ارض بیرون رفته
باشد بسبب سوختن و نحو آن و همچنین جایز نیست بر چیزها از بدن و مومیایی و قیر و لکن اولی
زمین اگرچه از زمین جدا شود و آنرا زمین نگویند سجده بر آن جایز است و همچنین در ریگ و سنگ
اگر معدنی نباشد جایز است و بر آجر و سفال اقوی عدم جواز است و غیر چنانچه در ادای سجده
لازم نیست که چیزی بگذارد که سجده بر آن تواند کرد و جمیع چیزها را فرو نیست که بر آنچه
صحیح است سجده بر آن گذارد بلکه آن قدر که چیزها قرار گیرد و متمکن شود کافی است و اگر
عمداً چیزها را بر غیر آنکه صحیح است سجده بر آن گذارد و بر آن سجده کند نمازش باطل است
و اگر شک کند در چیزی که آیا صحیح است سجده بر آن یا نه سجده بر آن صحیح نیست و اگر شک کند

کدام

کدام پاک است یا نه پاک است سجده بر کل جایز نیست و بر آنچه از زمین روییده جایز است
اگر خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پس اگر بر حسب عادت خورده شود یا پوشیده
شود ضرر ندارد و اگر از بلاد خوردنی یا پوشیدنی نباشد در همه بلاد سجده بر آن باید
بنابر احوط و اقوی شرط نیست که اهل آن بلد که متعارف است در میان ایشان اهل اسلام
و نزدیکی با اهل اسلام نیز شرط نیست و اگر در بیشتر بلاد متعارف باشد و در بعضی بلاد نادره
متعارف در آن اشکال است و منع سجده خالی از قوت نیست و اگر چیزی را در بعضی احوال
بخورند و بعضی از احوال نخورند مثل انگور در آن حالیکه مأکول است سجده بر آن جایز نیست
و در حالت دیگر جایز است و چیزیکه موقوف است پوشیدن آن و یا خوردنش بر رسم کردن
و بافتن مثلاً سجده بر آن جایز نیست پس سجده بر پنبه و کتان در هیچ حال جایز نیست
و سجده بر جو و گندم حتی از آرد شدن جایز نیست بنابر اقوی و جایز است بر سجاده
که از برگ خرما یا علف دیگر و نحو آن بافته باشند اگرچه با ریسمان بافته باشند هرگاه
بقدریکه معتبر است از محل سجده بر آن علف قرار گیرد و سجده بر خاکستر جایز نیست
و بر زغال اشکال است و واجب است تعیین آنکه سجده بر آن جایز است اگرچه بعوض باشد
اگر آن عوض معتدبه نباشد و سجده بر کاغذ جایز است اگرچه نوشته باشند اگر بچیزی باشد
که عرفاً نگویند که سجده بر کاغذ کرده پس بر غالب مکاتب سجده جایز نباشد اگرچه مداد آن

از امور است که سجده بر آن جایز نیست و اگر مداد از قبیل کل باشد اشکال نیست و کل سجده
باید ملک او باشد یا در حکم ملک و صحیح موانع سجده و اما شبانه پس حق آن پاک نزد باید
مقدار یکه معتبر است در سجده پس سجده بر نجس جایز نیست اگر چه تعدی نکند و سایر اعضای سجده
شرط نیست طهارت حق [illegible] پس جایز است که اعضا را بر چیزی نجس بگذارد و اگر امور شرط
و اگر موضع نجس شبهه شود اگر محصور است هر قدر اگر احتمال نجاست می‌دهد باید اجتناب
از آن نماید و اگر موضع غیر محصور باشد اجتناب لازم نیست و در فرق محصور و غیر محصور
رجوع بعرف میشود اگر خود و اگر بود بنحوی که [illegible] موضع آن مواضع که مشتبه بنجس شده
برسد اگر جمیع آن موضع رسیده نجس است والا پاک است و اگر در محل سجده که باعتقاد
پاک بود آن وجه معلوم شد که نجس بوده اقوی صحت نماز است و هم چنین در [illegible]
و آنچه گفتیم که جایز نیست سجده بر غیر زمین و آنچه از آن روئیده در حال اختیار است
اما در ضرورت پس جایز است بغیر آن و آنچه باعث ضرورت می‌شود چند چیز است
یکی تقیه است و شرط نیست [illegible] در حال تقیه مخیر است میان
آنچه بر آن سجده جایز نیست اگر احوط تقدیم پنبه و کتان است و دیگر گرمای شدید
و سرمای شدید که نتوان سجده بر زمین کرد پس جایز است سجده بر جامه و کف دست
و غیر از این جایز نیست بنا بر اقوی و اقرب تقدیم جامه است بر کف دست و در این حال

هر جای

هر جای از جامه که خواهد سجده میکند و دیگر سایر عذرها است از هر عذری که سجده
بر زمین و آنچه از آن روئیده است باعث عسر و حرج یا ضرری شود مثل اینکه در جایی
نماز کند و خوف گزیدن عقرب داشته باشد اگر سر بر زمین بگذارد و خوف آن باشد که مقتضی
سقوط تکلیف باشد بلکه اگر از مطلق سجده کردن ترسد ایماء میکند ایماء نزدیک
بسجده حقیقی بنا بر احوط و اگر زمین و آنچه از آن روئیده یافت نشود و نتواند
تحصیل نماید اگر چه بدل ما باشد پس سجده بر غیر آن میکند و در اینحال و حال ضرورت
آنچه نزدیکتر به زمین و آنچه از آن روئیده باشد مقدم دارد و هر چیزی که از آن
دور باشد بنا بر احوط و اگر در حال نماز ظرفی مداد [illegible] بردارد و ممکن نشود تحصیل آنچه
سجده بر آن جایز است مگر بفعل منافی پس اگر در وقت تنگ باشد و اگر نماز را
از سر گیرد وقت نماز فوت میشود پس باید نماز را اتمام و سجده بر هر چه باشد میکند
لکن آنچه را اقرب باشد به آنچه سجده صحیح است مقدم میدارد پس پنبه و کتان و معدنیها را
مثلا مقدم بر حریر و پوست میدارد بنا بر احوط بلکه حکم باین دو در نیست و اگر
در وسعت وقت باشد نماز را اتمام میکند بنحوی که گذشت و اعاده میکند آنرا بنا بر احوط
و اکتفا بنماز اول نتوان نمود بلکه اگر خواهد میتواند نماز را قطع نماید بنا بر اقرب
و هم چنین است حکم نسبت به هر چه باعث شود که در بین نماز مضطر شود فصل هفتم

در بیان واجبات نماز است و آن هفت چیز است اوّل تکبیرة الاحرام است و آن از ارکان
نماز است و اخلال بآن عمداً و سهواً باعث بطلان نماز است و صورت آن اینست
که بگوید الله اکبر و تغییر صورت آن جایز نیست بهر نحوی از تغییر باشد پس بدل کردن
کلمه از آن بکلمه دیگر جایز نیست و تقدیم اگر چه باشد نیز جایز نیست و زیاده کردن حرفی
یا کم کردن آن نیز جایز نیست و فاصله آوردن میان دو کلمه جایز نیست و سکوت
میان دو کلمه جایز نیست و بعضی گفته اند که مضایقه نیست که آنرا بعلاوه وصل و جدا کردن
بگویند ضرر ندارد و با قدرت ترجمه آن کفایت نمیکند و اگر گنگ باشد که هیچ آن تکبیر را نخواند
گفت باید زبان را حرکت دهد بنا بر احوط و بدست یا انگشت اشاره کند و بدل قصد کند
ثنای الهی را باین معنی که قصد کند که آنچه را ایما آورده ثنای خداست و اگر نمیتواند
چیزی از تکبیر را بگوید باید بگوید بنا بر آنچه تصریح کرده اند بعضی علما و واجب است قیام
در حال تکبیر پس اگر در حالت برخاستن قبل از قیام شروع بآن نماید صحیح نیست
و بلند کردن دستها در وقت تکبیر واجب نیست بلکه مستحب است و احوط عدم ترک است
و اکثر بر آنند که مستحب است که ابتدای بلند کردن دست ابتدای تکبیر بوده باشد و انتهای
آن انتهای آن و شش تکبیر دیگر با تکبیرة الاحرام سنت است و اولی آنست که میتواند همه
جمیع تکبیر بگوید و الّا در سه یا بعضی را پیش و بعضی را بعد نیز میتوان گفت دوم

قیام است

قیام است و اینکه در وجوب قیام در حال نیت خلاف است بنا بر اینکه نیت را از [illegible]
و بنا بر غیر این خلاف نیست زیرا که بنا بر این محال نیست در حال قیام واقع شود چون
تکبیر را باید در حال قیام بگوید چنانچه تصریح کرده اند جمعی قیام در حال قرائت
واجب است و رکن نیست چنانچه تصریح کرده اند جمعی و آیا قیام که [illegible] مستحبات قبل
از قرائت در بین قرائت اگر ساکت شود لازم است پس در اینجا ابداً قیام را
برهم زند یا لازم نیست جمعی گفته اند قیام واجب است و آن احوط بلکه عمل [illegible]
سزاوار نیست و قیام در حال قنوت را مستحب دانسته اند بعضی و آن احوط است
و قیام متصل برکوع از ارکان نماز است چنانچه جمعی آنرا تصریح کرده اند و مراد
از قیام متصل برکوع آن جزو آخر قیام است که از آن شروع بپا آوردن رکوع میکنند
و قیام عبارت است از راست شدن است بنوعی که مهرهای پشت راست شود لکن نمیتواند
خم شود اگر چه بحد رکوع نرسد و هم چنین میل بطرف راست یا چپ بنوعیکه
نگویند راست ایستاده جایز نیست و اما سر تکیه اند اتفاقی ضرر ندارد و اگر چه افضل
ترک آن است و واجب است قرار و وقوف در حال قیام در حال اختیار و واجب است
استقلال در حال قیام یعنی تکیه نداده باشد بنوعیکه اگر آن چیز را بردارند بیفتد
مثلا و واجب است که بر هر دو پا ایستاده باشد لکن اگر سنگینی بدن را بر یک پا اندازد

نمیتواند هم

ضرر ندارد اگرچه احوط ترک است چه شرط نیست که گذاردن پاها بنحوی که از حد قیام
بیرون رود و اگر نتواند که مستقل بدون تکیه بایستد لکن اگر بعضی را بدون تکیه
تواند بجا آورد باید بجا آورد و اگر با تکیه نیز نتواند ایستاده خم شده قیام را بجا آورد و اگر
نشسته نماز میکند و اگر نشسته نیز نتواند خوابیده نماز میکند پس بجانب راست
و اگر نتواند بر جانب چپ و اگر نتواند بر جانب پشت می خوابد و اگر بر پهلو خوابیده
باید رو بقبله باشد یعنی جلوی روی و بدن را ایضاً باید بقبله نماید و در حالی که
خوابیده نماز میکند اگر رکوع و سجود را نتواند بجا آورد ایما میکند و اگر تواند سر را
بر چیزی که سجده بر آن صحیح است گذارد و از برای سجود میگذارد با ایما نماز را احوط بلکه
دور نیست اقوی شده و در حال قیام مستحب است که قدمها را از هم جدا کند بقدر
سه انگشت تا یک وجب از برای مردان و قول بوجوب ضعیف است و زنها پاها را
جمع میکنند استحباباً هشتم قرائت است و آن واجب است و رکن نیست بنا بر اقوی پس
ترک آن سهواً نماز را باطل نمیکند اگرچه در همه رکعتها ترک کند و واجب است قرائت
حمد در نمازهای واجبی و اما نماز سنتی موقوف است بآن یا نه اقوی اینست که نه
بوقیه بلکه بحسب جمیع نوافل بدون آن صحیح نیست مگر نمازی که از شرع رسیده باشد که قرائت
حمد در آن ضرور نیست و اقوی اینست که واجب است خواندن سوره تمام در نمازهای
واجبی

واجبی در صورت اختیار و بدانکه واجب است قرائت حمد تماماً و اخلال بحرفی از آن جایز نیست
و بسم الله جزو حمد و هر سوره میباشد مگر سوره برائت پس ترک آن جایز نیست
اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر باشد و واجب است در قرائت مراعات اعراب یعنی
حرکات و سکنات حروف را بهمان نحوی که رسیده بجا آورد پس اگر اخلال آن
کند بعمد بطلان میگردد و اگر بدون اینکه مخارج حروف را تعلیم بگیرد میداند
ادا میکند که حروف را ادای خود میگوید چنانچه در اکثر حروف بالطبع کاهی خود ادا
میشود تعلیم مخارج بخصوصه ضرور نیست و الا واجب است تعلیم آن و مراد از علم در این
مقام اعم از ظن است پس متلفظ بادای حروف از مخارج آن کافی است اگر احوط
اینست که متلفظ که از اهل خبره هم رسیده باشد و بغیر آن اکتفا بمظنه فعلها از قوه
نیست و تشدید را واجب است مراعات آن و مد متصل را بعضی واجب میدانند و آن
احوط است لکن در حکم بوجوب اشکال است و ادغام صغیر را بعضی واجب میدانند
و آن احوط است لکن وجوب معلوم نیست و آن ادغامی است که نون ساکنه
و تنوین پیش از حروف یرملون برسند که ادغام مثل لم یکن له و وقف بسکون
و وصل بحرکت را بعضی واجب میدانند و در وجوب آن اشکال است لکن احوط است
و بعضی همزه وصل را لازم میدانند افتادنش و همزه قطع را ذکرش بلکه هر جا

وعلم نحو و صرف واجب شمرده اند و واجب میدانند و در آن اشکال است بلی احوط
میباشد و بعضی مراعات صفات حروف را که قراء سبعه گفته اند واجب میدانند
و ظاهر عدم وجوبست مگر آنچه را که واجبی از واجبات مثل ادای حروف از مخرج
مثلاً موقوفست بر آن باشد و ترجمه قرائت کافی است بلکه باید بعربی فصیح
عربی باشد بلکه صحیح دگر هائی واجبی را باید بعربی ادا نماید و اما قنوت اقوی آنست
که بغیر عربی نیز جایز است بلکه در غیر قنوت دعا کردن بغیر عربی در بین نماز قوه
بس خالی در آنها و در بسیار ذکرهای سنتی ضرر ندارد و لکن احوط ترکست در ترک
دعا بغیر عربی نیز موافق احتیاط دور نیست و واجبست حمد را بهمان ترتیبی که هست
بخوانند بلکه جایز نیست کلمات آنرا از هم جدا نماید مثل اینکه کسی عدد حروف را
بشمارد و واجبست موالات در قرائة پس اگر در میان آن چیزی دیگر بگویند
قرائتش فاسد میشود و ترک موالات سهواً باعث بطلان نماز نمیشود بلکه قرائة را
نیز باطل نمیکند بنا بر اقرب و لکن اقوی اینست که اگر یک کلمه یا دو کلمه اگر چیزی را در میان
قرائت بخوانند موالات فوت نمیشود پس رد سلام و حمد کردن در وقت عطسه
کردن و نحو آن ضرر ندارد دعا و امثله که نظم قرائت بجا است و تکرار کلمه یا آیه
بجهت اصلاح ضرر ندارد و از برای غیر اصلاح احوط ترک تکرار است اگر چه اقوی

جایز است

جوازست و اگر خواهد تکرار کند کلمه را بجهت اصلاح آن و آن کلمه در میان یا آخر آیه
باشد میتوان آن را با آیه مکرر در همان کلمه و ما بعد آنرا نیز میتواند تکرار کند
مگر اینکه بنظم قرائت بر هم خورد پس باید بنحوی تکرار کند که نظم قرائت ضرر نرسد
و اگر ساکت شود در میان قرائت آنقدری که او را از قرائت کننده نگویند قرائتش
فاسد میشود و نماز معلوم نیست اما احوط اینست که قرائة را اعاده کرده
نماز را تمام کند و نماز را نیز اعاده نماید و اگر سهواً سکوت طولی بعمل آورد
در حکم بقا و قرائة اشکال است و جایز است قرائة حمد و سوره بهر یک از قرائة
از قراء سبعه میباشد ضرور نیست بلکه جایز است اعتماد بقرائتهای متداوله که غلطه
بهیچه اتفاق داشته باشد و معلومست از قرآن است پس در نماز میتوان خواند آنها را
و واجبست جهر در نماز صبح و در رکعت اول از نماز مغرب و عشا و اخفات
در ظهر و عصر بر مردان و در سایر ذکرها مخیرند و در رکعتهای آخر باید باخفات
بخوانند خواه تسبیح بخوانند خواه حمد و اقل خفت آنست که خودش بشنود
و اقل جهر آنست که غیره بشنود با صوت بلند خواندن کمال افراط جایز
نیست و بر زنان واجب نیست جهر در جائیکه بر مردان واجبست بلکه
اقوی اینست که مخیرند میان جهر و اخفات اگر اجنبی صدای ایشانرا

نشنود و اما در حق اخفات احوط است که بلند نخوانند و مستحب است جهر به بسم الله در نمازهای
اخفاتیه و در رکعتهای آخر از همه نمازها اگر حمد بخوانند از برای امام و منفرد احوط اخفات است
و قضای نمازهای یومیه در جهر و اخفات مثل ادا است و اگر جاهل در جهر و اخفات
از روی جهل ترک کند نمازش صحیح است و اگر سهواً ترک کند ضرر ندارد و اعاده
آنچه کرده از آن مراعات جهر و اخفات کرده ضرور نیست و جایز نیست خواندن
سوره‌هایی که سجده واجب دارد اما هست در نماز واجب یومیه چهارم از واجبات
رکوع است در هر رکعتی یک مرتبه مگر نماز آیات که هر رکعتی پنج رکوع دارد و در رکوع رکن است
پس اگر ترک کرده اصل سهواً شده نمازش باطل است اگرچه سهواً باشد و در هر
رکعتی که واقع شده و هر یک از آن رکوعات نماز آیات رکن است و واجب است خم
شدن به نحوی که کف دستها بر سر زانو برسد و رسیدن سر انگشتان بر سر زانوها
کافی نیست بنابر اقوی و احوط است که آنقدر خم شود که مجموع کف دستها یا غالب
آن بر سر زانوها برسد و کسی که بسیار دستش بلند است یا کوتاه است باید
ملاحظه رجوع مستوی الخلقه نماید و اگر به قدر واجب نتواند خم شود آنقدر که
میتواند خم شود و اگر به تکیه دادن میتواند خم شود تکیه کند و اگر اصلا نتواند
خم شود به سر اشاره میکند و اگر نتواند به چشم و کسی که منحنی باشد و قوسش چنانچه به حد

مثل

مثل کسی که در رکوع رفته که به حد رکوع بیشتر خم نمیشود و اگر خمیده تا حد رکوع بکند بنا
بر اقوی و احوط آنکه اگر زیاده تر خم شود از حد رکوع بدون رد و در اگر تواند مختصر
خمیده که به حد رکوع رسیده باشد و مستحب است که قدری بخمد در حال قیام باید بکند و در حین
حال خم شدن که به حد رکوع رسید ذکر واجب است در رکوع ذکر کردن و احوط
اختیار تسبیح است و اگرچه مطلق ذکر کردن اقوی است اگرچه مشتمل بر ثنای
خدا باشد و واجب نیست که اگر ذکر غیر تسبیح اختیار کند به قدر سبحان الله
یا یک سبحان ربی العظیم و بحمده یا اگرچه تسبیح مطلق باشد لزوم سه تسبیح در آن
حقوق است و احتیاط را ترک ننماید و از مراتب احتیاط سبحان ربی
العظیم و بحمده و سبحان الله هم باشد و بعد از آن سبحان الله و بعد از آن
اختیار تسبیح است بر غیر و واجب است که مجموع ذکر واجب را در وقتی بگوید که
به حد رکوع رسیده باشد و مستحب است گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده و زیاده
بر یک مرتبه از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه یا زیاده تر و اما ده مرتبه را
ندیده‌ام که کسی حکم به استحباب آن نماید و مستحب است گذاردن دستها بر زانوها
در حال رکوع و واجب است سر برداشتن از رکوع و طمأنینه بعد از آنکه راست
ایستاده به قدری که گویند قرار گرفته و طمأنینه را بجا آورده و بعضی اقرا

رکن شمرده اند و بعد از رکوع گفتن سمع الله لمن حمده و اگر ماموم باشد حمد کند
و قول اینکه حمد تنها برای مستحب است نیکو است پنجم از واجبات نماز سجود است و در آن
هفت چیز واجب است اول آنکه هفت موضع را بر زمین گذارد و آن پیشانی
و کف دستها و دو انگشت بزرگ پاهاست و مسمی در همه کافی است حتی در پیشانی
و در دستها باید باطن آنها بر زمین گذاشته شود و در انگشتان پا لازم نیست که
سر انگشتها را بر زمین گذارد بلکه انگشت بهر یک آن ظاهر و باطن باشد بعید نیست
دوم آنکه پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بر آن جایز است چنانچه بعضی گفته اند
سیم آنکه موضع پیشانی بلندتر از جای ایستادن او زیاده از یک خشت نباشد
اما بقدر یک خشت چنانچه بعضی گفته اند جایز است اگر چه معلوم است فرق میان
زمین سراشیب و غیر آن نیست و اما گود بودن مثل بلند بودن است یا نه
احوط اول است و اقوی این است که مثل آن نیست و در آنکه کم بلندی آن
جایز باشد و اگر پیشانی بر موضع بلندی آمده باید آنرا کشیده تا موضعی که جایز است
و برداشتن جایز نیست و هم چنین اگر پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر آن
جایز نیست چهارم ذکر است و حکم آن همان است که در رکوع گذشت پنجم
طمانینه است بقدر ذکر واجب و باید ذکر را در حال اطمینان بجا آورد ششم

سر برداشتن

سر برداشتن از سجده اول است هفتم طمانینه است در میان دو سجده و مسمی در آن
کافی است و بعضی از علما هر یک از طمانینه در سجده و سر برداشتن از آن و طمانینه
در میان دو سجده را رکن عمدی دانسته اند و معظم علما اینها را رکن نمیدانند لیکن هر دو سجده را
باهم رکن میدانند پس کسی که هر دو سجده را باهم ترک کند نمازش باطل است اگر
چه از روی سهو شده در هر رکعتی که باشد و بعضی ترک آنرا در دو رکعت آخر باعث فساد
نمیدانند اگر سهواً باشد و قول اول اقوی است و یک سجده رکن نیست پس ترک
آن سهواً باعث بطلان نمیشود بنابر اقوی لکن ترک آن عمداً یا از روی جهل اگر مقصر
باشد باعث بطلان میشود و واجب است در سجود شکم را از زمین جدا کند پس اگر
دست و پا را دراز کند و سر و شکم را بر زمین گذارد مجزی نیست و مستحب است تکبیر
گفتن پیش از سجده در حالتی که ایستاده بلکه در حال فرود آمدن بسجده نیز مشروع است
گفته اند اگر چه اول افضل است و مستحب است بلند کردن دستها در حال تکبیر و هم چنین
مستحب است تکبیر بعد از سر برداشتن از سجده اول و قبل از سجده دوم و بعد از آن
تکبیر انها در حالیست که نشسته باشد و در بین سر برداشتن و سر فرو بردن
و بعضی تصریح بجواز گفتن آن کرده اند و مستحب است موضع سجود مساوی ایستادن
باشد و بعضی گفته اند مستحب است سایر مواضع سجود نیز مساوی آنها مساوی باشد

و مستحب است گذاردن دماغ بر خاک در حال سجود بر چیزی که سجده بر آن جایز است
و دور نیست که توان اکتفا نمود و این شرط صحت نماز نیست و مستحب است دعا بجهة
دین و دنیا در سجود و طمانینه بعد از سجده دوم واجب نیست لکن مستحب است و مستحب است
که در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و احوط است که لفظ اقعد را
بعد از لفظ الله نگوید ولکن در جواز گفتن خالی از قوه نیست و در وقت برخاستن
دستها را از زمین بگذارد که اول زانوها را از زمین بردارد و مستحب است تورک در حال
نشستن و چیزی که بر آن سجده میکند اگر ضرورت مثل تقیه داعی نشود میتواند آنرا
بردارد و بجهة سجده میگذارد و اما بدون این ضرورت احوط ترک است اگر عملی است و اگر
کرد صحت نماز شاید اقرب باشد و اگر پیشانی بر زمین رسید بر داشته شد بی اختیار
اگر رسیدن اول صادق نیست که سجده کرده باید دو مرتبه سجده نماید بگذارد اما
پیشانی بر زمین و باید ساکن اعضا در حال سجده بر موضع سجود باشد پس اگر بر پنبه
و یا پشم مثلاً سجده کند باید دست فشار گذارد باید قوه کند تا ساکن اعضا
بر آن موضع قرار گیرد لکن مبالغه زیاد ضرور نیست بعد از گذاردن اعضا
بر زمین بقصد سجده میتواند آنرا بردارد و باز بگذارد و هرگز نشسته لکن
در وقتی که باید بر زمین باشد و اگر عضوی را بر زمین گذارد و بقصد سجده

و نماز را

انتقال او را بر زمین بنا بر احوط لکن عدم وجوب فوریه اقوی است ششم از واجبات
نماز تشهد است در نماز دو رکعتی یک مرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه و اخلال به آن
نماز را باطل میکند اگر عمداً باشد خواه در نماز فریضه باشد یا نافله و اخلال به آن سهواً
باعث بطلان نمیشود پس آن رکن نیست و واجبات آن هفت است اول نشستن است
بقدر تشهد واجب یا صلوة دوم طمانینه است بقدر آن پس اگر شروع در تشهد کند در وقت
سر برداشتن از آن سجده یا تشهد را تمام نکرده شروع به برخاستن کند چنانچه اکثر عوام
میکنند پس اکتفا به این تشهد کند نماز شرعاً باطل است بلکه اگر تدارک کند بعید نیست لازم است اگر
در حالت نشسته تشهد را از سر گیرد و اگر چیزی از او حین برخاستن بگوید دو مرتبه بنشیند
و تمام کند در صحت نماز اشکال است اقرب فساد است و آنچه گفتیم در صورتی است که از روی
عمد باشد و در تشهد نماز نشستن شرط صحت آن نیست و اگر نشسته بجا آورد تشهد آنرا و اما
شرط است نشستن در ذکرهای تشهد بنا بر احوط اولی است سیم و چهارم شهادتین است
و صورت آن این است اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده
و رسوله و تغییر این صورت جایز نیست بنا بر احوط و اقرب پس وحده لا شریک له را
از اول و عبده را از دوم نمیتوان انداخت بلکه واو را نیز نباید انداخت و بالجمله
هیچ وجه از تغییر جایز نیست پنجم و ششم صلوة فرستادن بر محمد و آل محمد است و احوط

امنست که باین صورت ادا کند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و لکن اقوی آنست که واجب نیست که
باین هیئت باشد و صلی الله علی محمد و آله و نحو آن نیز جایزست و بدانکه صلوات بر محمد و آل
او مستحبست در همه احوال و ثواب عظیم بآن مترتب میشود در جمیع احوال نماز جایزست
اگر مخل بواجبی نباشد و در رکوع و سجود که خصوص مستحبست و لفظ علی را قبل از آل
میتوان آورد و بعضی واجب میدانند در وقتیکه اسم شریف مذکور شود اگرچه بر ده شود و لکن اظهر
و اقوی عدم وجوبست هفتم ترتیبست باین طریق که اول شهادت بتوحید را
ذکر کند پس شهادت برسالت را پس صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر و بعضی موالات را
نیز واجب دانسته اند و آن احوطست اما اقوی عدم وجوبست و مستحبست نشستن در حال
تشهد بطریق تورک و آنرا چنانچه بعضی تفسیر کرده اند اینست که ران چپ را بر زمین
گذارد و جایزست دعا در تشهد از برای دنیا و دین و مستحبست که کف دستها را
بر رانها با انگشتان منظم بنهد هشتم از واجبات نماز سلامست و قول باستحباب آن
ضعیفست و آن از اجزاء واجبه نمازست و بعضی از اجزاء واجبه نمازست و بعضی
از اجزاء نماز نمیدانند و آن ضعیفست پس ترکش باعث بطلان نمازست اگر
عمداً باشد و اما سهواً در آن اشکالست و مراعات احتیاط اولیست و نماز نافله
نیز صحتش موقوفست بر سلام و السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجب نیست

بلکه مستحبست چه در نماز واجب و چه در نماز مستحب و مخیرست میان دو صیغه باهم و آن را
هستند بلکه هر یک را که بگوید واجب را بجا آورده و هر دو را باهم میتوان گفت و هر کدام
که پیش گفته آن واجب میباشد و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را اختیار نماید
برای بیرون رفتن از نماز آن واجب شد و جایز نیست تغییر صورت آن به نحوی که گذشت
و اما اگر السلام علیکم اختیار کرد احوط آنست که و رحمة الله و برکاته را بیفزاید از ذکر
اقرب جواز ترکست لکن السلام علیکم را جایز نیست تغییر آن و نیت خروج از
نماز ضرور نیست در وقت سلام گفتن و واجبست در سلام نشستن بهیئتی که در تشهد
مستحب بود نشستن و اگر نداند هیئت اجزاء سلام را باید تعلیم بگیرد و بدانکه
اگر شخصی بمصلی سلام کند واجبست بر او رد سلام و جواب دادن و اشاره کردن
بسر و نحو آن کافی نیست و اگر بیکی از این چهار صیغه سلام کند که السلام علیکم و سلام علیکم
و السلام علیک و سلام علیک جواب را بهمان نحو که سلام کرده باید رد نماید و بصورت
دیگر جواب نمیتوان داد و در السلام علیکم را سلام علیکم مقدم نمیتوان جواب داد
و همچنین غیر آنکه بنابر اقرب و در جواب قصد قرآن کردن ضرور نیست و اگر
سلام کند باین نحو که علیکم السلام یا علیک السلام اقرب آنست که در جواب واجب نیست
لکن احوط آنست که بهمان صیغه بقصد دعا رد کند و اگر بر مصلی چنین سلام کند که سلامٌ علیک

یا سلام الله علیک رد جواب واجب نیست لکن رد بقصد دعا احوط است و اما اگر بگوید
سلام در وجوب رد تأمل نیست و اگر سلام کند چون بکلمه حروف یا اعراب آن را غلط بگوید
وجوب رد تأمل نیست و احوط اینست که جواب را بهمان صیغه که سلام کرده بگوید اما
بطریق صحیح و اگر یکی از اهل ذمّه بر مسلم سلام کند جواب بنابر اشهر و اقوی در رد اینکه
باید جواب را بهمان طریقکه سلام کرده بگوید یا اینکه در غیر نماز علیک جواب گفتن و
در نماز نیز چنین است و باید چنین جواب داد اشکال است اقوی اینست که اکتفا است
و علیکم گفتن احوط است و سلام کردن بر کسیکه در نماز است جایز است و لکن در استحباب
و کراهت آن حرف است و واجب است شنوانیدن جواب بکسیکه سلام کرده خواه در نماز خواه
در غیر نماز و اگر رد سلام و شنوانیدن آن موقوف بباطل کردن نماز باشد در وجوب رد سلام
با قطع نماز و سقوط جواب اشکال است و همچنین در جائیکه شنوانیدن موقوف بفریاد کردن
باشد نیز اشکال است و اگر یقین کند که سلام کرده که سلام را بکدام از صیغهای که باید بمثل آنها
جواب داد و مشتبه شود احوط اینست که آن چند صیغه که احتمال میدهد همه را بگوید و رد
جواب بقصد دعا و اگر در نماز جواب را ترک کند پس اگر سهواً ترک کند گناهی نکرده
و ضرری ندارد و اگر عمداً ترک کند جواب را اقرب اینست که نمازش باطل نمیشود خواه
در نماز که جواب را بایست بگوید بقرائت یا نحو آن مشغول شده باشد یا نه لکن احوط اتمام
نماز

نماز و اعاده یا قضا است اما معصیت کرده است و اگر طفل ممیز بر مسلم سلام کند
جوابش واجب است بنا بر اظهر و غیر ممیز جوابش واجب نیست و سلام در غیر نماز بر مؤمن
سنت است و هر صیغه که در نماز جوابش واجب بود در غیر نماز نیز واجب است و لکن لازم
نیست بمثل سلام جواب بگوید پس در جواب سلام علیکم میتوان گفت و علیکم السلام
بلکه از بعض روایات بر می‌آید که علیکم یا علیک اولی است رد و احوط آن است که علیک با واو
در جواب بگوید و علیکم السلام نیک جواب است و در وقت مفارقت کردن از یکدیگر
سلام کردن سنت است اما جوابش واجب نیست و مساوی بودن سلام فوق غیر
واجب نیست و اگر در نماز عطسه کند مستحب است حمد کردن بلکه اگر دیگری عطسه کند
نیز مستحب است او را حمد کردن و اگر مؤمنی عطسه کند نیز مستحب است او را تسمیت کردن
باینکه بگوید یرحمک الله و اگر او عطسه کند و دیگری او را تسمیت کرد مستحب است او را رد
کردن بدعا چنانکه احوط اینست که ترک ننماید و لکن بقصد دعا نه بقصد رد کردن و اگر
کسی آب بخورد کسی بگوید هنیئاً لک جواب واجب نیست لکن احوط است و اگر کسی بگوید
بکسی که در نماز است صبحک الله بالخیر و نحو آن از دعاها و تحیتها که در میان مردم متعارف
است رد جوابش واجب نیست لکن احوط است که بقصد دعا یا آن لفظ که گفته رد نماید
در غیر نماز نیز رد تحیتش واجب نیست
مدارکه تعقیب نماز مستحب است و ادعیه

داد آب و اذکار آن در کتب ادعیه مذکور است و مستحب است سجده شکر بعد از نماز
واجب و مستحب و احوط آنست که بقصد شکر خدا او را بجهه توفیق بر ادای نماز بجا آورد و
دیگر اگر قصد شکر هم نکند جایز است بنابر اقوی و اظهر آنست که سجده شکر نماز مغرب را بعد از
نماز نافله بجا آورد و لکن قبل از آن نیز جایز است و اما غیر مغرب را بعد از نافله بجا آورد
پس سجده را مستحب است در آخر تعقیبات قرار دهد و سجده شکر مستحب است نزد تجدد
شدن نعمت و دفع شدن بلا و در حال سجده بکثرت تقرب بخدا [illegible]
هم چنین در رکوع و سجده شکر تکبیر و تشهد و سلام نیست و استقبال قبله و ستر
عورت و گذاردن پیشانی بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز است در سجده شکر
شرط نیست و سایر مواضع سجود را واجب نیست بر زمین گذارد و دوست است [illegible]
و سینه خود را بر زمین بچسباند و ذراعها را از زمین بلند کند و در جواز سجده شکر
بر کف دست خلاف است احوط آنست که آنرا بجای الکف نکند اگرچه اقوی جواز
الکف است و مستحب است در بین دو سجده دو طرف پیشانی یا دو طرف صورت را بر زمین
بمالد و گذاردن بر زمین نیز اکتفا میشود و دعا و ذکر در سجده شکر سنت است و اقل
سه مرتبه شکراً گفتن است و دعای آن در کتب ادعیه مذکور است و ملحق میشود باین مقام کلام
در سجده قرآن و اینکه واجب میشود سجده بر کسیکه آیه سجده را بخواند یا گوش دهد

و آن

و آن در چهار سوره است الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ و اگر بشنود و لکن گوش
بآن ندهد در وجوب سجده خلاف است احوط وجوب است و لکن عدم وجوب خالی از قوه
نیست اما در مستحباتش خلاف است و غیر از چهار موضع مشهور یازده موضع است و سجده
سنت است بر خواننده و شنواننده و گوش دهنده و فرقی نیست در وجوب سجده میان
آنکه عمداً بخواند و گوش دهد یا سهواً و این سجده را نیز تکبیر و تشهد و سلام نیست
بلکه غیر مشروع است بلکه تکبیر گفتن آن حرام است چنانچه حدیثی بر آن دلالت دارد
و بعد از سر برداشتن از آن تکبیر سنت است و در این سجده شرط نیست استقبال قبله
و ستر عورت و طهارت بدن و جامه از نجاست و وضو و غسل و شرط نیست در آن
سجده بر چیزی که جایز است سجده نماز بر آن و بالجمله همینکه گویند سجده کرد کافی است
و اگر بطریق متعارف باشد پس کیفیت معینی ندارد و دعا و ذکر در آن واجب نیست
بلی مستحب است که بگوید لا اله الا الله حقاً حقاً الخ و غیر اینها نیز وارد شده و وجوب این سجده تلاوت
و سجده تلاوت فوری است و تأخیر آن جایز نیست و اگر تأخیر انداخت ساقط
نمیشود و هم چنین سجده های مستحبه اگر تأخیر انداخت بعد از وقت بجا آورده قضا و ادا
نکند و واجب است در سجده قرآن نیت آن قبل از گذاردن پیشانی بر زمین و مکروه است
خواندن قرآن و انداختن آیه سجده و مکرر میشود سجده بتکرر خواندن آیه سجده مگر

اگر در یک مجلس مکرر خوانده و سجده نکرده و بعد که خواست سجده کند در وجوب تکرار و عدم آن اشکال
اشکال است ولکن احوط تکرار است و واجب نمیشود سجده مگر بعد از اتمام آیه سجده و در تعیین
آیاتی که سجده در آنها واجب است میباشد رجوع بقرآنهای متداول معتبر کردن لابد است

فصل دوم

در بیان مبطلات نماز است و آن هشت چیز است اول هر چیزیست که طهارت را
می شکند اگر چه سهواً باشد ولکن این نماز میت را باطل نمیکند بنا بر اقرب دوم گریه
کردن برای امور دنیا است خواه عمداً باشد و خواه سهواً خواه باآواز بلند باشد یا نه خواه
باختیار باشد یا بی اختیار و اگر گریه بقصد [illegible] اگر بسبب دنیا است و هم چنین گریه [illegible]
دوستی یا مردن او ولی اگر مشتمل بر تضرع بوده باشد بطریقیکه معتبر است در دینیه که اگر
اگر گریه بر امور دنیا ندانیم و گریه خوف خدا ضرر ندارد و اگر چه باآواز باشد و گریه
بر سید الشهدا ع اگر از برای خدا است باطل نمیکند نماز را و فرقی نیست میان نمازها
در این حکم حتی نماز میت و نماز نافله نیز باطل میشود و لکن این [illegible] فعل کثیر است
و ظاهر این است که آن عبارت است از آنکه کاری بکند که او را در عرف نماز کن نگویند
و فرقی نیست در این میان نماز نافله و فریضه و بعضی فرق گذارده اند و آن ضعیف است
و شرط است در فعل کثیر که نماز را باطل میکند اینکه بفعل حقیقة گویند او را نماز کن
نیست پس اگر کار بسیاری مرتکب شود در جمیع نماز اگر چه هم مثلاً یک مرتبه یا یا در فعل

کثیر بود

کثیر بوده و او را از نماز کننده بودن بیرون میبرد لکن چون متفرق است و از نماز کننده
بیرون نمیبرد ضرر ندارد و اگر یک کاری بکند که او را نماز کن نگویند نماز او باطل میشود
اگر چه فعل کثیر نگویند آن را مثل رقصیدن و [illegible] و جستن و در فعل کثیر که نماز را باطل میکند
شرط و التزام بطریقی باشد که شخص از نماز کننده بودن بیرون برد پس هر کاری که چنین
نیست ضرر ندارد اگر چه از افعال نماز باشد مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش
و پشه لکن در جمیع موذیات دفع آنها ضرر ندارد و آن بعضی برآید وجوب دفع شش
و احوط مراعات این است بلکه حکم باین بعید نیست مادامیکه مستلزم بطلان نماز
نباشد و هم چنین ضرر ندارد شمردن رکعات یا تسبیحات با انگشت یا تسبیح مثلاً و [illegible]
آن و جامه پوشیدن یا کندن و [illegible] و دست [illegible] بچه [illegible] یا دست
برداشتن مثلاً بچه [illegible] گرفتن [illegible] پاک کردن [illegible]
اگر دو حرف از آن ظاهر شود لکن هر دو مکروه است و بالجمله هر فعلی که او را از نماز کننده
بیرون نبرد حرام نیست و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر بیرون برد او را از نماز بنحوی
که نماز کننده اش نگویند نمازش باطل میشود اگر عمداً باشد و اما اگر سهواً باشد یا از جهت
فراموشی باشد پس اگر محو صورت نماز نشده نماز صحیح است و اگر صورت نماز را محو کرده
پس اگر بعد از اینکه متذکر شود نماز را اتمام کند صادق است [illegible] نماز [illegible] خارج از قوه

نیست اگرچه احتیاط اتمام و اعاده است و اگر بعد از اتمام صادق نیست که نماز کرده نماز باطل است
به اشتغال و اگر مضطر شود بفعل کثیر حکمش حکم صورت سهو است بنا بر اقوی و اگر فعل کثیر
از اجزاء نماز باشد مثل بسیار طول دادن قنوت یا رکوع و سجود مثلاً پس اگر محو صورت
نماز نمی‌شود ضرر ندارد و اگر فرض کنیم که محو صورت نماز شود احوط ترک است پس اگر
بسیار طویل پس اگر آنقدر طول کشیده که نمازکننده‌اش نمی‌گویند نمازش باطل است
و در صورت سهو احوط اتمام و اعاده است لکن صحت نماز در این حال خالی از قوت نیست
چهارم تکلم و حرف زدن است اگر عمداً باشد و سهواً باطل نمیکند و فرقی میان نمازها
نیست حتی نماز نافله و نماز میت و اگر سخن گفتنش واجب شود در نماز یا به تقیه یا خوف
مثلاً نماز را باطل میکند و احوط اتمام و اعاده است و جاهل بحکم نیز نمازش باطل شود
به سخن گفتن اگرچه مقصر نباشد و اشاره کردن و زبان حرکت دادن او نماز را
باطل نمیکند اگرچه بکلمه فهمانیدن غیر باشد و جمعی گفته‌اند که اگر سلام بگوید عمداً نمازش
باطل است و اقرب این است که بقصد دعا کند و صادق باشد که دعا است و بقصد تحیت از
نماز نکند نماز باطل نیست اگرچه بلفظ السلام علیکم باشد و اگر بقصد دعا نباشد
احوط ترک است اگرچه بقصد زیارت باشد مثل سلام علی ال یاسین که در قنوت گوید
و اما تنحنح و ناله کردن و صداهای حیوان در آوردن پس اگر حرفی از آن ناشی شود و حرفی از آن
ظاهر نمیگردد

ظاهر نمیگردد و باطل نمیکند نماز را اگرچه عمداً باشد و اگر دو حرف مهمل از آن ظاهر شود
آنرا کلام گویند و علما با آن رفته است قبل از گفتنش نمازش باطل است اگر کلام بی معنی را
بجهت مطلبی دانیم و آن خواه آید و اگر کلامش نگویند نماز را باطل نمیکند و اگر شک
کند که آیا کلام است یا نه احوط اتمام نماز و اعاده آن است و اما صیحه یا آه کردن در موضع
سجود و نخوان آن و آه کشیدن اگر از خوف خدا باشد اگر چیزی از آن منتظم نمیشود که آنرا
دعا گویند پس حکمش حکم تنحنح است و اگر با چیزی است که آنرا دعا می‌گویند ضرر ندارد و اما آنکه
خواندن قرآن در نماز جایز است و آن کلام باطل کننده نیست اگر بقصد قرائت باشد
اگرچه تنبیه بر چیزی را نیز قصد کرده باشد و اگر مقصود تنبیه چیزی باشد بدون قصد قرائت
در صحت نمازش خلاف است لکن اگر از نظم قرآن بیرون نرفته حکم بصحت میشود
و اگر بیرون رفته مثل اینکه بگوید ادخلوها نمازش باطل است و لکن اگر بگوید ادخلوها
بسلام آمنین نماز را باطل نمیکند چون از نظم قرآن بیرون نرفته لکن احوط آنست
که ترک کند خواندن قرآن را بدون قصد قرائت و اگر کلماتی که در قرآن است بنظمی که
در قرآن است نخواند یا ابراهیم سلام نمازش باطل میشود اگرچه هر دو کلمه در قرآن است
و جایز است ذکر خدا در نماز و از کلام باطل کننده نیست و جایز است تنبیه غیر بذکر خدا اگر بقصد
قربت باشد بلکه اگر بدون قصد قربت باشد تنبیه غیر بذکر خدا نیز جایز است لکن احوط منع و اعاده

آن نماز نیست و مراد از ذکر خدا هر چیزی است که آن را در عرف ذکر خدا گویند و شهادت
بوحدانیت خدا و برسالت پیغمبر صلعم و ولایت حضرت امیر المؤمنین ع ذکر است و ذکر
صفتهای خدا اتفاقاً ذکر نیست بنا بر اقرب و لا حول و لا قوة الا بالله ذکر خدا است و هر قسم
شکر که آنها ذکر است بنا بر احوط جایز است از آن در نماز و درود و ذکر و قرآن هم در نماز جایز و لیکن
شرط نیست که لحن ننماید و اعراب آن را اشتباهاً غلط نگوید تمام چنانکه ذکر و قرآن در
نماز جایز است هم چنین دعا کردن نیز و در آن جایز است از برای امر مباحی از امور
دنیا و آخرت بلکه اگر مقصود از آن تهنیه غیر باشد بر مطلبی جایز است و لیکن خلاف
احتیاط است و دعا به طلب امر حرام جایز نیست و نماز را باطل میکند بنا بر اظهر
و مراد از دعا هر چیزیست که آن را در عرف دعا گویند اگر چه مشتمل باشد بر امورات چند
که طلب چیزی در آن نباشد مثل آنکه بیان کند احوال نفس خود را و شکایت
از نفس و شیطان و کار آن بشود و دعا که شروع کرد و هم نیست تمام کردن آن
و اگر نسخه دعا مختلف باشد جایز است خواندن همه نسخه‌ها و همچنین اگر قرائة قرآن
در کلمه مختلف باشد مثل مالک یوم الدین و ملک یوم الدین هر دو را میتوان خواند
اگر موالات با وجهی دیگر نرسد و لیکن در نماز جواب کسی جایز نیست اگر چه آن کس مادر
باشد بدان که تکلم یک حرف بی معنی مبطل نماز نیست و یک حرف با معنی که قصد معنی آن
نماید

نماید مثل ق که معنی آن اینست که نگاه دار نماز را باطل میکند و اگر معنی آن را
قصد نکند حکمش مثل حکم یک حرف بیمعنی است و اگر عمداً قصد دو حرف را که قصد ندارد
حکم بعدم بطلان بعید نیست و دو حرف بیمعنی بنا بر اگر عمداً تکلم آن کند نمازش
باطل است بالجمله هر چه صادق باشد کلام و تکلم در عرف حقیقة اگر عمداً باشد نماز را
باطل میکند پس سرفه کردن و نوشیدن و [illegible] گذرانیدن [illegible] بطلان نمیشود
مگر بر حد فعل کثیر برسد و اگر گمان کرد که نمازش تمام شد و عمداً تکلم کرد و پس معلوم
شد که غلط کرده نمازش باطل نمیشود بنا بر اظهر اگر منافی دیگر بعمل نیامده باشد
و لکن باید این گمان گمانی باشد که شرعاً اعتبار آن باشد یعنی اگر این مظنه که کرد
که از نماز بیرون رفته است شرعاً معتبر است پس تکلم کرد مثل آنکه شک کرد در دو
و چهار و مظنه کرد که چهار است پس تمام کرد و تکلم کرد و پس یقین کرد که دو بوده
نمازش صحیح است و الا حکمش بعقیده مشکل است و اگر جزم داشت که از نماز بیرون
رفته و تکلم کرد و پس خطا معلوم شد نمازش صحیح است و باین تکلم نماز فاسد نمیشود
اینجا چه در صورت است که بسبب تکلم از نماز کی بودن بیرون نرود و الا نمازش
باطل است پنجم از مبطلات نماز گذشتن وقت [illegible] است چیزی در هر نمازی
که باشد حتی نماز میت نماز نافله یومیه و غیر یومیه خواه مرد باشد خواه زن خنثی

یا نجسی یا قوی باشد یا بنده خواه با حائل باشد یا بی حائل خواه بر بالای ناف گذارد
یا بر یا پایین ناف خواه کف را بروی کف گذارد یا کف را بروی دست گذارد
خواه باعتقاد شرعی بودن آن بگذارد یا نه بلی اگر بجهت ضرورت گذارد مثل اینکه
دفع اذیتی از آن خواهد نماید جایز است و نمازش صحیح است و اگر فقط از انگشت بر
دست گذارد یا اینکه بگذارد و بعد از آن فوراً بردارد اقوی اینست که نماز باطل
نمیشود لکن احوط است و اما گذاردن دست راست بروی دست چپ در حال رکوع
یا تشهد یا گذاردن یک دست بر شکم یا گذاردن کف بر کف بی اقوی جواز است و هم
چنین باعث نمیشود نماز اگر دست بروی دست گذارد بعنوان تبرک اقوی تمام چنانکه
گذاردن دست راست بر دست چپ حرام و معتقد است هم چنین است عکس آن که نماز
بر اقوی و اگر ضرورتی مثل تقیه باعث شود جایز است و نماز را باطل میکند و ضرور
نیست که علم بضرر داشته باشد بلکه مظنه آن کافی است و هر که مظنه بضرر باشد لازم رسید
واجب میشود لکن اگر با نجات ترک کرد باطل نمیشود و اگر احتمال ضعیفی بضرر داشته
باشد جایز نیست و نماز باطل شود و اگر تواند فرار کند از تقیه تا فوت نماز یا در
مکان خلوتی کردن ضرور نیست بلکه بنسبه ایشان میتواند نماز کند و اگر در بین
نماز تقیه برطرف شود واجب است که دست را بردارد و مستحب است که دستها را رها کند

در بین نماز

در بین نماز ششم از مبطلات نماز رو از قبله گردانیدن است تمام بدن خواه
پشت بقبله برسد یا بجانب راست یا چپ قبله بگرداند خواه زیاد اگر چه بحد مشرق
یا مغرب نرسد و یا بجهت منحرف شدن از قبله نماز را باطل میکند اگر نماز واجب باشد
اما نماز مستحب در آن خلاف است اقوی اینست که باطل نمیشود لکن انحراف از قبله
و اگر روی تنها را از قبله بگرداند و بحدی برسد که تواند پشت سر خود را ببیند و نگوید
که پشت از قبله رو گردانیده و در صحت نمازش خلاف و اشکال است اقوی اینست که باطل
نمیشود اما احتیاط را ترک ننماید و فرقی نیست میان آنکه رویش بجانب مشرق یا مغرب
برسد یا نه و اگر بروی تنها التفات کند بنحوی که گویند التفات کرد به پشت نمازش
باطل است و التفات بگوشه چشم ضرر ندارد اما مکروه است و گذشتن انسان یا حیوان
از پیش روی نماز را باطل نمیکند هفتم قهقهه است هشتم خوردن و آشامیدن است
عمداً اگر بسر حد فعل کثیر برسد و اگر قلیل باشد بنحوی که دلالت نکند بر اینکه
رو از نماز گردانیده باعث بطلان نمیشود بنا بر اظهر و اگر سهواً باشد اگر قلیل
باشد ضرر ندارد و اما کثیر باشد پس اگر بنحوی است که گویند نماز نمیکند نمازش
باطل است و اگر صیغه نماز را محو نکرده نمازش باطل نیست و هر که در بین دندان اینها مانده
فرو بردن آن ضرر ندارد مگر آنکه بسر حد فعل کثیر رسد و جایز است خوردن آب در نماز

فصل اگر اراده روزه داشتن داشته باشد و در آن روز رو بقبله نشسته باشد و خوف
آن باشد که صبح طلوع کند و آبی پیش روی او باشد و لازم نوشته باشد از منافیات
نماز چیزی بغیر خوردن آب بلکه اگر اراده روزه نیز داشته باشد و خوف طلوع صبح
نیز داشته باشد یا آبی پیش روی او نباشد نیز جایز است بنا بر اقرب و آیا شرط است که آب
خوردن بسبب عطش کند یا آنکه اگر عطش نیز در نماز ضرر ندارد و احوط اول است و بعضی
فقها این را ملحق بوتر کرده اند و آن اقرب است لکن خلاف احوط است و مکروه است نماز کردن
در حالی که بول یا غایط یا خواب یا باد در او غالب شود و تا چه اندازه ضرر ندارد و دفع
آنها را لکن باعث بطلان نماز نمیشود و اگر در اثنای نماز یکی از اینها بهم رسد واجب است
صبر کردن تا نماز تمام شود مگر آنکه ضرر داشته باشد یا عاجز شود پس جایز است در این حال
قطع نماز اگر خوف بیرون رفتن وقت نداشته باشد و در حال کسالت و خواب آلودگی نیز
نماز کردن باعث بطلان نماز نمیشود اما مکروه است مگر آنکه با خبر باشد که چیزی باعث بطلان
شود پس نماز باطل میشود و نماز در جائی که تنگ است … مکروه است نماز … گوش
کرده بسته باشد یعنی در میان سر خود جمع کرده گره زده باشد یعنی بعضی سر دیگر کرده اند
اگر او زنان را ضرر ندارد و اگر در نماز در نفس خون آید و به بدن یا جامه اش برسد
پس اگر کمتر از درهم بغلی باشد ضرر ندارد و اگر بقدر درهم یا بیشتر باشد پس اگر بدل

فصل اگر

فصل اگر نتواند آن جامه را بیندازد و در زمانی اندکی که کمتر از زمان شستن است
باید جامه را بیندازد و اگر نتواند انداخت یا آنکه تواند انداخت لکن زمان شستن
کمتر از زمان انداختن است واجب است آنرا بشوید و نماز را تمام کند بشرط آنکه منافی
نماز بعمل نیاید و اگر لازم آید و منافی را بجهت رسیدن خون نماز را باطل میشود اگر
کند که آیا لازم می‌آید فعل کثیر یا نه بنا بر بطلان میگذارد و آیا شرط است شستن
که جای دیگر غیر از موضع آلوده نجس نشود یا نه دو وجه است که اگر علاوه در وقت شستن نجس
میشود ضرر ندارد … باشد و شستن جامه اگر ممکن نشود در نماز فوری … بنا بر اقرب
لکن باید قبل از سلام بشوید و آیا خون جزو مانع حکمش حکم خون مانع است یا نه در آن
اشکال است احوط شستن و تمام کردن و اعاده است و بدانکه حرام است قطع کردن
نماز واجبی بدون عذر حتی نماز جنازه و جایز است قطع بجهت حفظ مال محترم که خوف
تلف شدن آن داشته باشد و بجهت حفظ آن متضرر نشود بلکه بعضی تلف آن کرده اند
واجب است در این حال و اگر مال کمی باشد که بتلف شدن آن ضرری لازم نیاید قطع جایز
نیست و اگر مال امانتی در دست او باشد و حفظ آن موقوف بقطع نماز باشد
قطع جایز بلکه واجب است و اگر مال عزیزی نزد او باشد در جواز قطع بجهت حفظ آن
اشکال است خصوصاً اگر مال مشوشی باشد و بجهت حفظ نفس محترم نیز جایز است

و بجهة حفظ او از ضرر نیز بعضی جایز میدانند و جایز است قطع نماز بجهة نگاه داشتن
قرضی را که میترسد از دوز رکند اگر رفیق او متضرر شود و با عدم ضرر نیز جایز
است بنابر اظهر و بجهة رفع حدث که نگاه داشتن آن موجب ضرر باشد بلکه
هر جاییکه بقطع نکردن نماز خوف ضرری داشته باشد قطع جایز است و اگر ضرر
لازم نیاید بجهة حاجت بقطع عبث جایز نشود و بجهة دفع ضرر از نفس عادل
قطع جایز است و اگر امر بمعروف و نهی از منکر موقوف بقطع نماز باشد قطع نماز
جایز بلکه واجب است و اگر در جامه یا مکان عیبی بکشد او نماز شروع نماز کرده دید
نماز بیا و کش آنکه واجب است قطع بنابر اظهر و اگر وقت تنگ قطع نماز در جای قطع
نکند نماز نیز صحیح است بنابر اقوی و در جاییکه میخواهد نماز را قطع کند سلام گفتن
واجب نیست بنابر اقوی و اگر چه بعضی آنرا واجب دانسته اند فصل سیم در نماز آیات است
و در آن دو مقام است مقام اول در اسباب آنچه است که نماز آیات
واجب میشود بجهة آن اول و دوم گرفتن آفتاب و ماه است خواه تمام آفتاب گیرد
و خواه بعضی از آن و اگر گرفتن آفتاب کمتر حاصل شده است زده باشد نماز واجب نیست
بنابر اقوی لکن احوط است اگر باعث خوف شده نماز واجب است و اگر نه واجب نیست
و ثابت میشود گرفتن آفتاب و ماه بدیدن و علم بهم رسانیدن و ثبوت آن بشهادت

دو عادل

دو عادل خالی از قوت نیست و بخبر یک عادل و شیاع ظنی ثابت نمیشود ولکن احوط است
و اگر دو عادل از اهل نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که در فلان وقت
آفتاب منکسف میگردد و عمل بقول ایشان واجب نیست و قضا واجب نیست و اگر
بگیرد آفتاب منکسف و زیر ابر رود یا غروب کند نماز واجب است تا معلوم شود
که منجلی شده و اگر در وقت نماز فریضه آفتاب بگیرد اگر یکی از اینها وقتش تنگ
باشد باید آنرا مقدم داشت و اگر هر دو وقتش تنگ باشد نماز یومیه را مقدم
میدارد و در این حال قضا میکند نماز کسوف را و اگر تا حال در نماز آیات که ده
بود تا وقت هر دو تنگ شده و بلکه اگر فرض گرفته باید قضا کند آنرا اگر چه استدلال
نکرده باشد و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد و مخیر است هر کدام را خواهد میخواند
اگر چه احوط تقدیم نماز یومیه است مقام دوم نماز زلزله است هر چند که در عرف گویند
زلزله شده پس بمحض حرکت کردن زمین نماز واجب نیست تا زلزله صادق باشد
مگر آنکه خوف حاصل شود پس بجهة خوف واجب میشود و وقت آن تا مدة عمر است
و شرط نیست طول کشیدن آن بقدر نماز بخلاف نماز خسوف و کسوف که اگر
بقدر نماز که با قل واجب بعمل آید طول نکشد نماز بر او واجب نیست ادا و نه قضا
اگر چه بگیرد تا طول بکشد لکن احوط عدم ترک است و نماز زلزله را هر وقت که میکند

بقیه ادا و قضا نمی‌کند و اقوی آنست که فوری نیست و با قرآن جایز است چهارم
خوفهای آسمانی است مثل بادهای عظیم سیاه و زرد و سرخ اگر باعث خوف شود
و بدون خوف واجب نیست نماز را اولی و با خوف نماز واجب است اگر چه سیاه و سرخ
و زرد نباشد مثل ظلمت و تاریکی و صاعقه عظیم و سرخی و زردی شدید و آتش
از آسمان باریدن حادث شود و باعث خوف شود نماز واجب می‌شود و نماز اولی
و اما آیات و آثاری که از آیات رحمت است مثل بارش عظیم موجب نماز
نیست اگر چه بر خلاف عادت باشد و اموری که باعث خوف می‌شود باید بنحوی باشد
که خوف بر بیشتر مردم حاصل شود پس در این حال نماز بر همه کس واجب می‌شود
حتی کسیکه نترسیده و اگر خوف بر بعض مشتبه شود بر جمیع کس نماز واجب نیست
حتی آنکه خوف بر او غالب شده و مراد از خوف بیشتر مردم آنست که بنحوی
باشد که اگر مردم مطلع می‌شدند بیشتر ایشان می‌ترسیدند و باید علم حاصل شود
بخوف معظم مردم و مظنه کافی نیست و تحقیق کردن با یقین خوف بر اکثر
غالب شده ضرورت نیست و نماز بجهت خوف دزد و درنده واجب نمی‌شود و در بادها
اگر خوف خرابی عمارت و غرق کشتی و نحو آن باشد موجب نماز نمی‌شود بلکه باید خوف
نزول عذاب و غضب الهی باشد تا نماز واجب شود و نماز خوف نیز در قسمهای اول معتبر است
و فوری نیست

و فوری نیست و نیت ادا و قضا در کار نیست اگر جمیع قرص آفتاب سیاه بگیرد
و نماز نکند قضا واجب است خواه عمداً ترک کرده باشد یا بجهت فراموشی یا بجهت مطلع
نشدن بآن و بشهادت دو عادل ثابت می‌شود نه بحکم و نه بشهرتی که علم از آنها
بهم نرسد و اگر بعض قرص بگیرد و مطلع نشود تا وقت بگذرد قضای آن نیست و اگر
عالم شود بآن و بجهت فراموشی یا خواب یا عمداً قضا نکرده باشد لازم است و اگر
آیتی از آیات دیگر واقع شود و مطلع شود نماز نکند نماز ساقط نمی‌شود اگر چه
فراموش کرده باشد و اگر مطلع نشود اقوی سقوط و احوط عدم سقوط است

مقام دوم

در بیان کیفیت نماز آیات است بدانکه آن دو رکعت است در هر رکعتی
پنج رکوع و دو سجود واجب است و در هر رکوع و سجود آن واجبست ذکر و طمأنینه
و غیر اینها و در هر رکعتی قرائتی واجب است و تشهد و سلامی نیز در آخر آن است
مثل نماز دیگر و صورت آن بنحویکه بر اکمال است آنست که نیت کرده تکبیر را
میگوید و حمد و سوره را میخواند و برکوع میرود و بعد از سر برداشتن از رکوع حمد و سوره
میخواند و قنوت میخواند و برکوع میرود و همچنین تا پنج رکوع بعد از آن دو
سجود میرود و برمیخیزد و مثل رکعت اول بجا می‌آورد و بعد از دو سجود و تشهد و سلام بجا می‌آورد
و مستحب است تکبیر بعد از هر رکوعی مگر پنجم و دهم که میگوید سمع الله لمن حمده و قبل از

رکوع برکر مستحب است و قنوت قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم سنت است و
مستحب است طول قنوت بقدر قرائت و جاهر کردن در نماز کسوف و خسوف و آیات
واجب نیست نه ادای آن و نه قضای آن لکن سنت است و اگر همه قرص گرفته باشد جماعت
تاکید دارد و جمع تصریح کرده اند بجواز اقتدا در فریضه آن بنافله و بالعکس و نماز آیات را
خطبه نیست و سنت است که نماز کسوف و خسوف را زیر آسمان بکنند و اگر نماز کسوف و خسوف را
کرد و هنوز قرص گرفته اعاده نماز سنت است و واجب نیست بنابر اقوی و در تکرار اعاده اشکال است
و لکن نشستن و گفتن ذکر خدا سنت است تا منجلی شود فصل هفتم در نماز قضا است
بدانکه واجب است قضای نماز فریضه یومیه بر کسیکه ترک کند آنرا اگر شرایط وجوب نماز در او
باشد و هم چنین واجب است بر کسیکه ترک کند آنرا بجهت خواب یا فراموشی و اگر نماز را
ترک کرده در حال طفولیت یا در حال دیوانگی یا کفر اصلی قضا ندارد و هم چنین اگر نماز را
ترک کرده در حال حیض و نفاس اگر تمام وقت نماز حایض بود یا نفاس داشته و اگر
وضو و غسل و تیمم نمیتواند بکند که نماز از او ساقط است و احوط آنست که نماز را هنگام طهارت
بجا آورد و بنابر ساقط بودن آن در وجوب قضا خلاف است و احوط آنست که قضا
نماید و اگر در تمام وقت بیهوش میشود قضا واجب نیست لکن احوط است اگر بداند
که چون [illegible] بیهوش است خود آنرا استعمال نماید احوط قضا است اگر [illegible] اقوی است و اما

اگر نداند

اگر نداند قضا ندارد و اگر چیزی که مست میکند یا اینکه میداند که مست کننده است بخورد و
مست شود نمازش فوت شود واجب است قضا و اگر چیزی بخورد او بدهند یا مضطر شود بخوردن
آن بعضی گفته اند قضا نمی‌شود و احوط قضا است و بر مرتد واجب است قضای آنچه را
در زمان ردت از او فوت شده و مخالفیکه از اهل اسلام است اگر مذهب حق را اختیار
کند نمازهای که در حال ضلالت خود کرده قضا نمیکند اگر در مذهب حق صحیح بوده و اگر
ترک کرده باید قضا کند و کسیکه نماز قضا در ذمه دارد بنا بر اینکه آن مضیق باشد
نماز استیجار نمیتوان گرفت بنا بر اینکه مضیق باشد نزد بعضی از صورتها میتوان
گرفت بلکه میتوان گفت اجاره صحیح است بنا بر هر دو قول لکن اشکال است و کسیکه
نماز را ترک کند از جهت انکار او را تعزیر میکنند باز تعزیرش میکنند و بعضی گفته اند
باز تعزیرش میکنند و در مرتبه چهارم میکشند او را و بعضی در مرتبه سیم حکم بقتل کرده اند
و قول اول احوط است و اگر مردی ترک کند نماز و چیزی را بدون عذر خواه یومیه باشد
و خواه غیر آن نمازهای که قضا دارد واجب است بر وارث او که قضا کند او را بعد از ترک و اگر
چه در غیر مرض که در آن مرض بوده باشد بنا بر احوط و اگر بدون عذر در مرض موت ترک
کرده نیز احوط قضا است و لکن اقوی عدم وجوب است و اگر بمیرد و بر ذمه او نماز قضا واجب
باشد جایز است او را استیجار نماید اگر چه غیر یومیه باشد و اگر وصیت کند باستیجار نماز

از برای او از عالمش سهو فهمی واجب است استحباباً اگر او را ولی نباشد فصل دهم در حکم
خللهایی که در نماز واقع میشود در بیان حکم سهو و شک است یا از جهت ترک اعمال عمداً
پس بدانکه خللیکه در نماز بهم میرسد یا از روی عمد است یا از روی سهو یا از جهت ترک اعمال
عمد پس بدانکه کسیکه عمداً اخلال نماید بواجبی از واجبات نمازش باطل است خواه آن
واجب جزو نماز باشد یا شرط آن یا از کیفیت نماز مثل مقدم بودن رکوع بر سجود
و نحو آن و هم چنین باطل میشود بجهة عمد آوردن چیزیکه واجب است ترک آن مثل تکلم
و نحو آن و در حقیقت آنچه مذکور شد میانه نمازهای واجبی و سنتی ادای و قضای
آن و جاهل به تقصیر حکمش مثل کسی است که داند عمداً ترک کند و در غیر مقصر اشکال است
و کسیکه حکم میدانست و فراموش کرد حکمش در این حکم جاهل است و جاهل بحکم جهر و اخفات
معذور است پس اگر از روی جهل ترک نماید نمازش صحیح است و ترک مستحبات ضرر ندارد
و اگر مستحبی را از جهت عمد جزء کرده باشد و ترک کند نماز صحیح است ولکن احتیاط را ترک نکند
و نمازی که باطل شد تمام کردنش واجب نیست و اما سهو پس هرگاه اگر سهواً رکنی را
ترک کند اگر از محل آن نگذشته باید عود نماید و آنرا با ما بعدش بجا آورد نمازش
صحیح است و مراد از باقی بودن محل آن است که داخل در رکن دیگر نشده باشد و اگر
داخل در رکن دیگر شده باشد باطل است پس اگر سجده را ترک کرده باشد تا وقتیکه

برکوع نرفته

برکوع نرفته برمیگردد و سجده را اگر دو بجا می آورد و دو مرتبه حمد و سوره را خوانده
نمازش صحیح است و در آنچه گفتیم فرق نیست میانه نماز دو رکعتی و غیر آن و در رکعت اول
و غیر آن و قول بفرق ضعیف است و اگر اخلال برکنی کرد و بجا نیاورد تا داخل رکن
دیگر شد نمازش باطل است خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه در دو رکعت اول
یا در دو رکعت آخر و اما شک یا در افعال نماز است یا در عدد رکعات و شک در افعال
مذکور میشود و اما شک در عدد رکعات پس اگر شک کند در عدد نمازهای دو رکعتی مثل
نماز صبح و نماز مسافر و عیدین و آیات نمازش باطل است بنابر مشهور و اظهر در نماز آیات
اگر شک در عدد رکوعها باشد بنابر اقل میگذارد مگر اینکه لازم داشته باشد شک
در رکعات را مثل آنکه شک کند که آیا پنج رکوع کرده یا شش رکوع و داند که پنج
رکوع کرده یا رکعت کرده و اگر شش در رکعت دوم است پس در این صورت نمازش
باطل است و شک در رکعات نماز مغرب نیز مبطل آن است و فرقی نیست که متعلق
گردد شک بر یاد تا یا کم مثل اینکه شک کند که آیا دو کرده یا سه و اینکه شک کند
آیا سه کرده یا چهار و هم چنین است حکم در مسئله سابقه و اگر در نماز چهار رکعتی
باشد پس اگر شک در یک و هم کرده نمازش باطل است و هم اگر دو را یقین
نداشته باشد و در مواضعیکه حکم به بطلان شد فرقی نیست میان آنکه در ضیق وقت

باشد چونکه اگر نماز را از سر گیرد نماز را در وقت تمام نکند یا در وقت باشد
و کسیکه شک کند و نداند که چند رکعت نماز کرده [illegible] نمازش باطل است
و اما اگر شک کند میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین نمیداند که آنکه کرده دو یا
سه اظهر و احوط اینست که بنا را بر سه گذارد و برخیزد یک رکعت دیگر بجا آورد و نماز را
اتمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط بجا آورد ایستاده یا دو رکعت نشسته
بنابر اظهر و احوط یک رکعت ایستاده است و مدار آنکه هر شکی که متعلق بدو و زیاده گردد
مثل دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار در وقتی صحیح است که بعد از اکمال سجدتین
باشد و اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است و اکمال سجده بنابر اقرب
اینست که برداشتن سر از سجده دوم حاصل شود و اگر قبل از سجود و بعد از رکوع
شک کند که این قیام رکعت دوم است یا سیم نمازش باطل است و در اینکه حکم
فرقی نیست میان نماز ادا یا قضا حتی نماز استیجاری و اگر شک کند میان سه و چهار
اظهر اینست که بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام میکند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت
ایستاده بعد از سلام بجا می آورد و دو رکعت نشسته در نیت را احوط باشد
و اگر در حال قیام شک کند که آیا این قیام بجهة رکعت سیم است یا چهارم یعنی
شک کرد میان دو و سه [illegible] شد پس آن رکعت را اتمام میکند و رکعت چهارم حساب

نماید



نماید پس آنکه گذشت نسبت بکسی است که شک میان دو و سه کرده باشد بجا آورد
بنابر اقوی و اگر شک کند در میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
میگذارد و تشهد و سلام را بجا می آورد و اگر پیش از تشهد شک کرده و سلام تشهد را
بجا آورد و اگر بعد از تشهد شک کرده بالجمله نماز را اتمام میکند و دو رکعت ایستاده
بجا می آورد و سجده سهو واجب نیست در این اولی است و اگر در میان دو و سه و چهار
شک کند بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت
نشسته بجا می آورد و بنابر اظهر و اقوی اینست که دو رکعت ایستاده را مقدم
دارد و جواز یک رکعت ایستاده بعوض دو رکعت نشسته خلاف است احوط منع
بلکه دور نیست منع اقوی باشد و اگر شک کند میان چهار و پنج از چند صورت
است اول آنکه بعد از اکمال سجدتین شک کند پس حال و حکم اینست که بنا را
بر چهار گذارد و سلام دهد و سجده سهو بجا آورد و نماز احتیاط در کار نیست
و فرقی نیست در آن شک قبل از تشهد باشد یا بعد از آن صورت دوم آنکه قبل از
رکوع شک کند و آن شک برمیگردد در شک میانه سه و چهار پس باید بنا را بر چهار
گذارد و قیام را بهم زده بنشیند و نماز را اتمام کرده و دو رکعت نشسته یا یک رکعت
ایستاده بجا آورد و این شک نیز متحقق میشود که شک کند که آیا این قیام

بجا نه رکعت چهارم است یا پنجم یا اینکه آیا رکعت سابق سیم بود یا چهارم و فرقی نیست
که شک بعد از قرائت باشد یا پیش از آن و جماعتی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند
و آن احوط است صورت سیم آنکه آن شک بعد از رکوع باشد و پیش از سجود و حکم
نمازش خلافی است و مشهور در کمال اشکال است و احتیاط را ترک نکند بتمام کردن و اعادهٔ
آن و لکن صحت نماز خالی از قوت نیست و سجدهٔ سهو در اینجا واجب است بنابر احوط و اقوی
و فرقی نیست که ایستاده باشد شک نماید یا فرو رفته باشد و هنوز بسجده نرسیده باشد
صورت چهارم آنکه شک در رکوع واقع شود یعنی نداند که رکوع پنجم است یا چهارم
و مشهور در کمال اشکال است احوط اینست که نماز را تمام کرده یک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته بجا آورده و نماز را اعاده نماید و احتیاط را البته ترک نکند صورت
پنجم آنکه آن شک در اثنای یکی از دو سجده یا در میان دو سجده واقع شود و در اینجا
نیز صحت نماز خالی از قوت نیست مگر احتیاط را بجا آورده نماز ترک ننماید که مسئله
در غایت اشکال است و اگر شک کند در میان دو و پنج در نماز چهار رکعتی پس اگر قبل
از اکمال سجدتین است نماز باطل و اگر بعد از آن است اقرب صحت نماز است و بنا
بر اقل باید گذاشت و شک میانه سه و پنج اگر بعد از اکمال سجدتین است نماز صحیح است
بنا بر اقرب و بنا بر سه میگذارد و تمام میکند و سجدهٔ سهو نیز میکند بنابر احوط و احوط

اعادهٔ نماز است و اگر قبل از رکوع باشد این شک رکعت را هم بزند و می‌نشیند و شک برمیگردد
بشک میان سه و چهار حکمش گذشت و احوط اینست که چهار سجدهٔ سهو بجا آورد و دو سجده بجهة
زیادتی قیام و دو بجهة اصل شک و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود این شک واقع شود اقوی اینست
که باید بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و احوط اعادهٔ نماز است و مراد از اینکه گفتیم
بعد از رکوع شک نماید این است که بعد از آنکه بحد رکوع رسیده باشد شک نماید اگرچه هنوز
ذکر و طمأنینه بجا نیاورده باشد و دیگر از اقسام شک شک میانه دو و سه و پنج است و قبل
از اکمال سجدتین باطل است و بعد از آن بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند
بنا بر اقرب و احوط سجدهٔ سهو نیز میباشد اگرچه حکم بوجوب آن مشکل است و مع ذلک
احوط اعادهٔ نماز است و صور شک بسیار است لکن آنچه غالب احتیاج بدانست حکم
آن میباشد آنست که مذکور شد بدانکه نماز احتیاطی که بجهة شک واجب میشود اقوی
اینست که معین است در آن قرائت حمد و خواندن تسبیح جایز نیست و آن نماز را
باید بعد از سلام بجا آورد و واجب است در آن نیت و در نیت آن لازم نیست
تعیین کردن اینکه یک رکعت است یا دو رکعت بنا بر اقرب لکن احوط تعیین است
و هم چنین واجب نیست تعیین اینکه ایستاده است یا نشسته لکن احوط است و هم چنین
تعیین جهت هم لازم نیست پس اگر یک رکعت ایستاده بجا آورد و متذکر نباشد که بجهة احتیاط

است ضرری ندارد و بنا بر اقرب لکن تعیین احوط است و تعیین اینکه احتیاطیه چه نماز است
نیز لازم نیست و نیت ادا در جایی که اصل فریضه ادا باشد و قضا در جایی که اصل فریضه
قضا باشد ضرور نیست لکن اولی است اما نیت قربت در وجوبش اشکالی نیست و واجب است
در آن نماز تکبیرة الاحرام و واجب است در آن آنچه واجب است در نماز از استقبال
قبله و استقرار و پاک بودن بدن و جامه و مباح بودن مکان و لباس و حریر
نبودن لباس و از مالا یؤکل لحمه نبودن آن و واجب است در آن فاتحه و تشهد
و سلام و هر یک از رکعات خود نیز واجب است در آن ترک کردن منافیات نماز را
و مستحبات در آن چه در نماز مستحب است مگر قنوت و واجب نیست خواندن سوره در
قرائت آن مخیر است میان جهر و اخفات لکن احوط اخفات است و اگر بعد از سلام
فوراً بجا آورد بنا بر احوط لکن عدم وجوب فوریه در کمال قوت است بر فرض فوریت
است که اگر بعد از سلام منافی واقع شد اگر بعد از سلام از نماز و قبل از نماز احتیاط
مبطلی از مبطلات نماز را بجا آورد عمداً یا سهواً اقرب این است که نماز باطل نمیشود
بلکه نماز احتیاط را اعاده کند اگر چه آن مبطل سهواً صادر شده باشد و اگر فوراً بجا
نیاورد نیز احوط این است که بعد از آنکه نماز احتیاط را کرده نماز را اعاده نماید
و اگر نماز احتیاط را بجا آورد پس هر دو را اعاده نماید مگر آنکه اجزاء فراموش شده

را بعد از

را بعد از نماز باید قضا کرد مثل تشهد و سجده اگر تو نماز است پس واجب است در آن
جمیع آنچه در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت
وغیر ذلک و اگر منافی بعمل آید عمداً بعد از سلام و قبل از آن جزء در صحت نمازش
اشکال عظیم است احوط این است که آن جزء را قضا کرده پس نماز را اعاده نماید
اگر چه قول بصحت نماز و عدم وجوب اعاده اقرب است و اگر آن اجزاء را بعد از نماز
بجا نیاورد عمداً تا وقت بیرون رود اقوی این است که نمازش باطل است و بر او قضا
لازم است و اگر سهواً ترک کند و وقت خارج شود اقوی صحت نماز است و احوط این است
که آن اجزاء را در خارج وقت بجا آورد لکن اقوی عدم وجوب است مگر در رکن فراموش
شده و اما نماز احتیاطی را عمداً ترک کند تا وقت خارج شود عمداً نمازش باطل است
و اگر سهواً ترک کند تا وقت بگذرد در حکم ببطلان نماز اشکال است احوط این است
که نماز احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم بوجوب
قضا در کمال قوت است پس ترک نماز احتیاط تا آنکه وقت بیرون رود باعث
بطلان اصل نماز است مطلقا اگر چه نماز احتیاط را جزء آن ندانیم و کسی که
نماز احتیاط را ترک نماید و اصل نماز را اعاده کند پس این نماز کفایه از او
نیست بلکه باید نماز احتیاط را بجا آورد و بعد از آن که منافی را میان نماز

و نماز احتیاط واجب نیست اگر نماز غیر دانیم و هم چنین جزء نماز اگر فراموش کرده و باید قضا
کند اگر قضای آنرا ترک کند و نماز را اعاده کند این نماز و احتیاط جزو نیست
و اگر نماز احتیاط برا او واجب شود و قبل از اتمام نماز را باطل کند نماز احتیاط حاصل
در کار نیست بلکه باید نماز را اعاده نماید و مدار اینکه احکامی که بر شک مترتب میشود و مثل
باطل شدن نماز در بعضی از صورتها و بنا گذاردن بر اکثر یا اقل در بعضی از صورتها
چنانچه گذشت و محلها آوردن چیزی که شک در آن شده و یا باقی بودن محل آن
مجموع در صورتیست که کثیر الشک نباشد و اگر کثیر الشک باشد اقوی اینست که
التفات بشک نمیکند و بنا بر صحت میگذارد و مثل اینکه اگر شک میکرد و از محلش
گذشته بود التفات نمیکرد و کثیر الشک کسی است که عرفا او را کثیر الشک
گویند و گویند بسیار شک میکند و چون کثیر الشک شد شکش معتبر نیست پس اگر
شک کند در جایی که اگر کثیر الشک نبود نمازش باطل بود نمازش باطل نمیشود
و آنچه شک دارد بنا بر وقوع آن میگذارد و اگر در فعلی شک کند بنا بر وقوع آن
میگذارد و اگر چه محل آن باقی باشد و اگر شک در چهار رکعت کند بنا را بر چهار میگذارد
و اگر کثیر الشک آن فعل را که شک در آن کرده باید بنا را بر وقوع آن بگذارد
و آنرا بجا آورد و جمعی حکم به بطلان نمازش کرده اند و مسئله در محل اشکال است

واقوی اینست

واقوی اینست که اگر آن جزء که شک در آن کرده رکن باشد و بجا آورد
نمازش باطل است و اگر آیه از قرائه باشد که مکرر کردنش موالات فوت شود یا ذکر
رکوع و سجود و یا تشهد یا سلام یا طمانینه و نحو آن از اموری که علم نیز میتوان بجا آورد
باشد حکم به بطلان بعید نیست و اقرب اینست که سجده سهو از کثیر الشک ساقط میشود
در جائیکه بر غیر او سجده واجب میشود لکن احوط اینست که سجده را ترک ننماید و نماز
احتیاط نیز از وی ساقط میباشد و کسیکه کثیر الشک شد در فعلی التفات بشک نمیکند
نه در آن جزء و نه در غیر آن جزء بنابر اقرب و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل
وضو یا غسل یا تیمم یا نجاست مثلا اگر در نماز شک کند آیا حکم کثیر الشک دارد و التفات
بشک نمیکند فرقی نیست در اینکه کثیر الشک در واجبات باشد یا مستحبات و اگر کثیر الشک
باشد در چیزی که اثری بر آن مترتب نمیشود و نه سجده سهوی و نه تدارکی و نه بطلان
نمازی مثلا مثل اینکه مکرر شک کند در قرائت یا ذکر رکوع مثلا بعد از گذشتن
از محل اگر شک کند در چیزی که اثری بر آن مترتب میشود آیا حکم کثیر الشک دارد یا نه
در آن اشکال است و اقوی اینست که حکمش حکم کثیر الشک نیست پس آنچه مترتب
بر شک غیر کثیر الشک نیست پس آنچه مترتب بر شک غیر کثیر الشک میشود بر شک
او نیز مترتب می شود و کسیکه بسیار ظنش بهم رساند که او را کثیر الظن گویند او را

اعتقاد بظنش منجر به مثل کثیر الظن نباشد و کسیکه کثیر الشک شد التفات بشک نمیکند
در هیچ نماز اگرچه نماز مغرب یا نماز صبح باشد خواه نماز ادا باشد یا قضا اگرچه نماز
استیجار باشد و اگر کثیر الشک باشد بیادش آید که آن فعل را که بشک بجا نیاورده باید
آنرا بجا آورد و اگر فعلش باطل است حکم کثیر الشک باطل است مادامیکه کثیر الشک است
و اگر بیرون از کثیر الشک بودن رود شکش معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم عود
میکند و مرجع در زوال نیز عرف است و اگر در سه نماز شک نکند بعضی گفته اند که از
کثیر الشک بیرون میرود و این خالی از قوه نیست و اگر کثیر السهو باشد و مرجع در بسیار
در آن سهو نماید اگر سهوا جزئی را ترک نماید که محل تدارک آن باقی باشد آیا باید آن جزء را
بجا آورد یا نه مسئله در کمال اشکال است و احتمال هر دو هست اقوی باشد
لکن احوط اینست که التفات بسهو نکرده نماز را اتمام کند پس اعاده نماید و اگر بعضی
از رکن ها را ترک کند و داخل رکن دیگر شود صحت نمازش دور نیست اقوی باشد لکن
احوط اعاده نماز است بعد از اتمام و اگر کثیر السهو باشد در جزئی که باید قضا کند آنرا
بعد از نماز اقوی اینست که قضا نباید نمود لکن قضا احوط است و هم چنین سجده
سهو ساقط میشود از کثیر السهو بنابر اقوی و بجا آوردن سجده دور نیست که احوط
باشد اگر باعث زیادتی وسواس نشود و اگر در مبطلات نماز کثیر السهو باشد مثل آنکه

بسیار سهوا تکلم نماید یا التفات از قبله نماید سهوا بسیار اقوی اینست که اگر سهوا آن
مبطل را بجا آورد حکم به بطلان نمازش نمیشود و اقرب اینست که وجهی بین تضعیف
نماز بر کسیکه کثیر الشک یا کثیر السهو است از طول دادن نماز باعث شک و سهو شود
واجب عادی و کسیکه مسائل شک را نمیداند و نماز کند اگر در نمازش شک کند و نماز را
بروجه شرعی بجا نیاورد و نمازش باطل است و اگر این شخص در نماز شک کند یا آنکه شک
کند بیکسوی عمل نماید و آن عمل مطابق واقع باشد اقرب اینست که نمازش صحیح است
اگرچه بعضی حکم به صحت نمیکنند و اگر کسی شک کند و طرف آن شک او را راجح شود و مظنه به یک
طرف حاصل شود باید عمل بظن کند و مظنه او بمنزله یقین میباشد خواه در نماز دو
رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد خواه در دو رکعت اول باشد خواه نه بنابر اقرب لکن
احوط اینست که در دو رکعت اول از چهار رکعتی و در نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی
بعد از اتمام نماز را اعاده نماید و ظن در افعال نیز بمنزله یقین است و بعضی از علما
گفته اند که کسیکه شک کند باید تروی کند و تفکر کند اگر تامل و تفکر یک طرف
راجح شود عمل بآن میکند و اگر بر شک باقی ماند در آن وقت بحکم شک عمل میکند و اقرب
اینست که اگر شک شکی است که باعث بطلان نماز نمیشود جایز نیست ترک تروی
عمل بمقتضای شک کند و لکن تروی کردن احوط است و اگر تروی کرد و علم یا ظن بهم

او هم رسید عمل بآن میکند و اگر شک شکی است که باعث فساد نماز میشود اقرب اینست که
مخیر است میان ترتیب کردن و نکردن پس اگر ترتیب کرد و علم یا ظن بجهة او حاصل
شده بمقتضای آن عمل میکند و اگر نکرد نمازش باطل میباشد و میتواند بدون ترتیب نماز را باطل
میگذارد و در این صورت نیز اوحط ترتیب کردن است بوجود اینکه اوحط اعاده نماز است و هم
چنانکه ترتیب در اینجا اوحط میباشد در دیگر اشکال نیز اوحط است که اگر شک کند در جزئی که اینکه
ضرری و عسر و حرج شود و اگر ظن در جزئی داشته باشد بدون اینکه چیزی از آن شک کرده
باشد احتمال دارد که ترتیب اوحط باشد و بدانکه آنچه گفتیم اگر مظنه بهم رساند عمل بآن
مظنه میکند مراد این است که آن چیز را که ظن دارد چنین قرار دهد که در واقع
چنین است خواه باعث بقای نماز شود خواه مکمل باعث فساد نماز میشود یا نه پس اگر در فعلی
باشد و مظنه بکردن آن داشته باشد اگر محلش باقی است آنرا بجا می‌آورد و اگر در عدد
رکعات باشد آنچه را که مظنه دارد واقع قرار دهد اگرچه باعث فساد نماز شود
و بعد از حصول ظن نماز احتیاط و سجده سهو در کار نیست و فرق در اعتبار ظن
نمیباشد نماز را در ادا و قضا و مستحب و غیر آن نیست و اگرچه در نماز میت اشکال است
اقوی اعتبار ظن است نیز و احتیاط مطلوب است و نماز احتیاط نیز ظن در آن صورت
بنا بر اقوی و ظن بمنافی نماز منافی است پس مظنه بتکلم یا انحراف از قبله باطل میکند

نماز را

نماز را بنا بر اقوی و اوحط اتمام و اعاده است و فرقی میان مختار و مضطر نیست پس
کسیکه نماز نشسته میکند مثلا عمل بظن میکند بنا بر اقرب و قول بکفایت ظن نهایت
آنرا اعتبار نیست مگر اینکه ظنی از آن بهم رسد و شهادت دو عادل معتبرست
اگرچه ظن از آن حاصل نشود بنا بر اقوی و اگر دو ظن تعارض کنند اقوی را میگیرد و اگر جمله
شک کند پس مظنه بر طرف شود و باز شک کند آیا عمل بظن میکند یا بشک و در آن اشکال است
تحقیق آنست که عمل میکند بآن حالتی که در آن هست و حکم شک باید جاری کرد پس اگر
شک کند در فعلی و محلش نگذشته باشد پس مظنه کند ترک آن پس باز شک کند واجب است
در صورت آن فعل را بجا آورد و هم چنین اگر شک پس مظنه بفعل بهم رساند پس باز
شک کند باید آنرا بجا آورد و اگر شک در رکعات باشد پس اگر در جائیکه شک باعث فساد
میشود نمازش فاسد است و الا بحکم شک عمل نماید خواه مکرر متبدل شود شک بظن و ظن
بشک یا نه اینها همه بر فرض این است که پیش از متبدل شدن مظنه بشک عمل بمقتضای مظنه
یا شک نکرده باشد اما اگر شک یا ظن که حاصل شده عمل بمقتضای آن کرده و محلش
گذشت و بعد از آن صفت بصفت دیگر متبدل شد التفات باین حالت نمیکند مثلا
کسیکه شک کرد در قرائت پس مظنه کرد که نخوانده پس آنرا خوانده چون برکوع
رفته مظنه اش آنکه برگشت التفات باین شک نمیکند لکن اگر عارض شدن حالت

دوم لازم داشته باشد حکم دیگر را اعمال مقتضای آن نماید مثلا کسیکه شک کرد میان دو و سه
پس مظنه کرد که دو است بنا برده وگذاشته رکعت دیگر کرد پس آن مظنه برطرف شد
و شک برگشت پس در این حال برمیگردد و شک میانه سه و چهار و حکم آنرا باید بجا آورد
و بدانکه اگر مصلی شک کند در فعلی از افعال نماز پس اگر از محلش نگذشته باید آنرا
بجا آورد و دیگر بجا نیاورد و داخل فعل دیگر شود پس علم یا مظنه حاصل شود که آنرا بجا آورده
بود اکتفا بآن نماز نمیتوان کرد بنا بر احوط و اقوی و اگر شک کند در فعلی از محل آن تجاوز
کرده باشد التفات بآن شک نمیکند پس اگر بعد از آنکه برکوع رفت در قرائت یا بعضی آن
شک کند شکش معتبر نیست و اگر در قرائت حمد شک کند قبل از شروع سوره باید آنرا
بخواند و هم چنین در سوره قبل از رکوع و قنوت و سایر مستحبات و اگر شک کند در حمد
بعد از شروع سوره اقوی اینست که شکش معتبر نیست و از محلش گذشته و اگر شک کند
در جزئی از حمد یا سوره در حال آنکه داخل جزء دیگر شده باشد مثل اینکه شک کند
در ایاک نعبد در حال آنکه داخل اهدنا الصراط المستقیم شده باشد اقوی اینست
که برگشتن واجب نیست و اگر شک کند در کلمه یا حرفی یا صفت حرفی مثل تشدید آن
و داخل ما بعد آن شده باشد در آن اشکال است اقوی عدم التفات است و اگر
در آیه شک کند و شروع بآیه دیگر نکرده باشد باید آنرا بجا آورد و اگر در مستحبی

شک

شک نماید داخل مستحبی دیگر شده باشد نیز التفات نمیکند بلکه در واجبی شک کند و داخل در
مستحبی شده اقوی اینست که التفات نمیکند و اگر شک کند در رکوع در حال فرو رفتن
بسوی سجود در اعتبار شکش خلاف است اقوی اینست که شکش معتبر است و هم چنین حال
سایر مقدمات که بالاصاله واجب یا مستحب نباشد ولکن اگر شک در رکوع کند حال
آنکه مشغول به تکبیر بعد از رکوع باشد مثلا شکش معتبر نیست و در حال تشهد اگر شک در حال
سجود کند شکش معتبر نیست و هم چنین در حال قیام اگر شک در سجود کند خواه شروع بقرائت
یا تسبیح کرده باشد یا نه و اما اگر حال برخاستن شک نماید باید آنرا بجا آورد و در جمیع
این صور تفاوت میانه شک در یک سجده و دو سجده نیست و اگر شک کند و نداند که
یک سجده کرده یا دو در حالی که سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده دیگر
بجا آورد و کسیکه نشسته نماز میکند و شک کند در سجده باید آنرا بجا آورد مادام که
داخل نشده باشد در فعلی از افعال نماز که واجب یا مستحب بوده باشد بالذات و شک
در تشهد را چند صورت است یکی آنکه بعد از آنکه داخل در قیام شده باشد شک نماید شکش
معتبر نیست اگرچه شروع بقرائت نکرده باشد دیگر آنکه شک کند در حالی که نشسته و بعد
شروع نکرده پس باید آنرا بجا آورد و اگر بعد از فراغ از تشهد و برخاستن مشغول شده
باشد و بعد از شروع بسلام اگر شک کند در تشهد شکش معتبر نیست اگرچه سلام تمام

باشد — در نماز میت است سوای آنکه واجب نیست بر کسیکه کمتر از شش سال داشته
باشد و طهارت از حدث شرط این نماز نیست اگر چه حدث اکبر باشد لیکن مستحب است
و طهارت از خبث نیز شرط نیست بنابر اظهر لیکن احوط است و جایز نیست دور بودن
از جنازه آنقدر که عرفا گویند بر او نماز نکند و اگر میت مرد باشد مستحب است که امام برابر
وسط میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه میت بایستد و در وقت اگر پیش از غسل و کفن
نماز کنند بر میت نماز باطل است اگر عمدا کرده باشند و در غیر آن صورت بعضی حکم بقضا کرده اند
و اگر میت عریان باشد و کفنی نداشته باشد بعد از غسل او را در قبر بگذارند و عورتش را بپوشانند
و بر او نماز میکنند و دیگر احکام نماز میت از باب سوم ساقط نیست و کسیکه وارث
است اولیست از دیگران بنماز کردن بر میت و بعضی گفته اند کسیکه نسبت او بمیت نزدیکتر است
مقدم است بر دیگران و این قول خالی از اشکال نیست و پدر مقدم است بر پسر و جد
و بعضی پسر بر جد مقدم داشته اند و زوج اولی است از همه کس بزن
سوای آنکه از نمازهای مستحبه نماز زیارت بجز ائمه علیهم السلام است و بعضی سایر انبیا را
نیز گفته اند و عمل به آن ضرر ندارد و وقت آن بعد دخول مسجد است و اینکه گویند زیارت
کرده نماز میتوان کرد اگر چه سلام نکرده باشد و ظاهر علماء اینست که زیارت از افراد
نمازی است و نماز زیارت دو رکعت است چنانچه گفته اند و اگر در بلد خود زیارت کند

بعض

بعضی گفته اند آن نماز را پیش از زیارت میکنند و بعضی بعد از آن نیز تجویز کرده اند که بجهة
زیارت حضرت امیر المؤمنین ع است شش رکعت نماز میکنند دو رکعت بجهة آن حضرت
و چهار رکعت بجهة آدم و نوح علیهم السلام فصل یازدهم در نماز جماعت است و آن
سنت مؤکده است و فضیلت آن بسیار است و از بعضی احادیث بر می آید که کسیکه
ترک کند آنرا از عدالت بیرون میرود و غیبت او جایز است و با او نباید چیز خورد
و با او تزویج نباید کرد لکن اینها حمل میشود بر تاکید و مبالغه ترک نکردن بی حقی
اینها که از عدالت بیرون نمیرود و غیبت او جایز نیست و دوری از آن واجب
نیست خواه ترک دائمی باشد یا غالب یا احیانا و مستحب است جماعت در نماز واجبه
خواه ادا باشد و خواه قضا خواه اجاره یا غیر آن و نمازیکه شرعا بجهة میت میکنند
و نمازیکه احتیاطا قضا میکند یا احتیاطا مستحب است در جماعت کردن آن اشکال است
اقوی جواز است در هر دو و در احتیاط وجوبی نیز جایز است و هم چنین در نمازیکه بچهار
جانب میکنند بجهة اشتباه قبله و جایز است نیز در نماز آیات خواه ادا باشد یا قضا
و هم چنین در نماز احتیاط که بجهة شک در رکعات واجب شده و لکن احوط ترک جماعت
است در این دو جماعت و در نمازهای سنتی جایز نیست مگر نماز استسقا و عیدین در وقتی
که مستحب باشد چنانچه بعضی گفته اند و نمازیکه اعاده میکنند بجهة ادراک ثواب جماعه حاصل

میشود و اگر پسر باشد نه دختر بنا بر اقوی و جایز است اقتدای زنان بمردان چنین و هرچه
جمعیت بیشتر باشد در جماعت افضل است و صحیح نیست اقتدا کردن مردان در
پشت جمعی که حایل باشد میانه او و میان امام بجهت آنکه مانع باشد از مشاهده کردن
امام در همه احوال نماز اگرچه آن حایل پرده باشد و کافی است مشاهده امام یا
ماموی که پیش از صف او باشد و جایز است نماز کردن در میان ستونها و عقب
آنها اگر صفها متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش ایشان باشند و اگر تاریکی مانع
مشاهده باشد ضرر ندارد و هم چنین دود و غبار و در عقب اقتدا جایز است اگر
چه مانع از دیدن باشد و اگر زنان بمردی اقتدا کنند میتوانند که در عقب چیزیکه
حایل است بایستند اگرچه دیوار باشد اگر افعال امام در رکوع و سجود او را یابند
اگرچه غیر از آن زنان و مردی نباشد و جایز نیست بلندی محل ایستادن امام
و ماموم زیاده از بلندی یک وجب و اگر کمتر ضرر ندارد بنا بر اقوی لکن احتیاط را
ترک نکنند و اگر در زمینی سرازیر باشد بلندی امام بر ماموم ضرر ندارد و احوط
ترک است و بعضی گفته اند جایز است مگر در وقتی که بحد افراط برسد و اگر محل امام
بلندتر از ماموم نباشد زیاده از آنچه گفتیم نماز ماموم باطل است امام و بلندی
ماموم بر امام ضرر ندارد خواه در زمین سرازیر باشد یا در غیر آن و بنا بر احوط
این است

این است که بلندی بحد افراط نرسد و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صف
فاصله نباشد و اگر صفی باشد دوری از صف جایز نیست و اگر صفی دور باشند
نماز آن صف و صفهای بعد از آن صف باطل است اما آن دوری که جایز نیست چه
قدر است اشکال است دوریکه اگر کمتر از آن باشد آن قدریکه نتوان نام زد
ضرر ندارد و اگر صف پیش در میان نماز از اقتدا کردن بیرون رود یا نماز
ایشان تمام میشود اقرب آن است که دوری در این حال ضرر ندارد ولیکن واجب
نیست که خود را نزدیک برسانند خواه آن صف [illegible] جلو بنشینند یا بروند
و بنا بر این معلوم شد که نزدیکی بامام یا صف پیش در اول نماز ضرورت ندارد هم
حالات نماز لکن در آن صورت احوط اتمام کردن نماز و اعاده آن است
و صف دوم میتوانند و افضل آن است [illegible] که بعد از آنکه صف پیش تکبیر گوید
بنا بر اقوی لکن مستحب است بعد از آنکه صف پیش گفتند تکبیر گویند مگر آنکه
جایز است از برای ماموی که در رکعت [illegible] از امام بعقب افتاده ترک قرائت خواه
در نماز اخفاتی باشد و خواه در جهری اگرچه قرائت با همهمه امام نشنود لکن
در این حال احوط آن است که ترک نماید هم چنانکه در صورتیکه بشنود احوط
و اتم است و هم چنین جایز است از برای ماموم مطلقا ترک قرائت در دو رکعت

آخر از نمازهای چهار رکعتی و رکعت سیم از سه رکعتی و خواندن تسبیح بجای قرائت لیس
یکسانست و اتیان آن از مأموم غیر مسبوق مطلقا جایز نیست در نماز یومیه و جمعه و عیدین
و آیات و مستحب خواه در نماز ادا باشد یا قضا خواه اول رکعت رسیده باشد یا در رکوع
و اینها در صورتیست که امام امامی باشد که صحیح باشد اقتدا باو و الا قرائت ساقط نمیشود
و واجب است متابعت امام در افعال اگر چه مستحب باشد آن فعل یا عقد نه فعل مکروه باشد
از قبیل قنوت و مانند آن بجا بیاورد و متابعت در تکبیرة الاحرام نیز واجب است و اما متابعت
در اقوال در غیر آنچه مثل تشهد و ذکر رکوع و سجود اقرب عدم وجوب
است اگر چه احوط است و اگر امام پیش از مأموم در فعلی از افعال متابعت نکرده و اگر عقب امام
باشد متابعت کرده و اگر پیش باشد آیا متابعت بعمل آمده یا نه خلافیست اقوی است
بعمل آمده لکن احوط اینست که جلوتر از امام نباشد خصوصا در جایی که امام
آن فعل را تمام کند پس او شروع کند اما تکبیرة الاحرام اقوی اینست که باید
بعد از تمام کردن امام بگوید و وجوب متابعت در اقوال را جمیع غیر انتیم اگر امام
در قنوت یا غیر آن دعایی بخواند مأموم میتواند غیر آنرا بخواند و در رکوع و سجود مطلقا
اگر ذکر جهر بخواند مأموم میتواند غیر آنرا بخواند و در افعال که واجبست متابعت
آیا باید علم بهم رسانند که کدام سابق است و ظاهر نیز کافی است در آن اشکال است و جایز

بودن

بودن اعتماد و ظن نیز و در نیت و جایز نیست ایستادن مأموم پیش از امامی
که صحیح است اقتدا باو و اگر پیش باشد نمازش باطل است خواه عمدا باشد یا از روی
فراموشی یا از روی جهل خواه در اول مقدم باشد یا در اثنای نماز مقدم شود و اظهر
اینست که مساوی میتواند ایستاد و لکن احوط اینست که پستر بوده باشد اگر چه قلیل
هم باشد و در پیش بودن و مساوی بودن رجوع بعرف میشود و بعضی عقب را به پاشنه
پای امام و مأموم کرده اند پس اگر مساوی باشد کفایه نمود ضرر ندارد اگر چه پای
بلندتر باشد و بعضی بجهة انگشتان پا بیشتر باشد و ظاهر اینست که اعتبار به پاشنه
و انگشتان هر دو باشد پس اگر انگشتان مأموم پیشتر باشد صحیح نیست اگر چه
پاشنه پایش عقب تر باشد و احوط اینست که جمیع جزوها از بدن مأموم در جمیع
حال مقدم نباشد در جماعت نیت اقتدا کردن شرط است و مجرد ایستادن در میان
صف جماعت حاصل نمیشود در ترک قرائت نمیتواند نمود و فرقی میان نماز جمعه
و غیر آن نیست و احوط اینست که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد و شرطست
در نیت اقتدا تعیین خواه لفظی یا اسمی کند یا بصفت در کل اقتدا باید با امام حاضر
و چنان داند که زید است بعد معلوم شود که عمرو است و حال آنکه هر دو عادل
بوده اند در نزد او پس در صحت نمازش خلافست لکن اقوی صحت و احوط اعاده

باقتضاء است و اگر در اثنای نماز خطائی معلوم شود احوط اتمام و اعاده است و اگر پیش از
شدن متذکر شود بعد از تکبیر باید فاصله باشد و شرط است در جماعت نیت امام امامت پس اگر نماز
کند دو نفر یکی با دیگری اقتدا کند با اینکه مطلع نیست اقتدا صحیح است بلکه اگر قصد انفراد
کرده باشد امام نیز جماعت صحیح است و اگر امام منع کند اقتدا کردن با او را و اینها
با او اقتدا کنند صحیح است و لکن امام در این صورتها مستحق ثواب نباشد و جمعی گفته اند
که در حالی که جماعت واجب باشد مثل نماز جمعه باید امام نیت امامت کند و هم چنین
اگر منفرد نماز کرده و بعد ماموی آمده خواهش امامت کرد تا ثواب جماعت
دریابد بعضی گفته اند در اینجا نیز باید نیت امامت بکند و اگر دو نفر نیت امامت کنند
نماز ایشان صحیح است و اگر هر دو نیت ماموم بودن و اقتدا کنند و یا این جهت ترک
قراءت کنند و بعد معلوم شود این امر اگر چه تکبیر و ادراک هر یک باشد نماز هر دو باطل
است اگر هر دو قراءت را خوانده اند و اگر چه حمد را ماموم میدانسته نماز
هر دو صحیح است بنا بر اظهر و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز امام
و ماموم در کیفیت و صورت پس نماز یومیه را با آیات مثلاً نمیتوان اقتدا کرد
موافق بودن در وجوب و ندب شرط نیست و موافق بودن در رکعات شرط نیست
و موافق بودن در جهر و اخفات و ادا و قضا پس اقتدا میتوان نمود اگر چه نماز

استیجار

استیجاری باشد و هم چنین عکس و بالجمله هر یک از یومیه را با دیگری میتوان اقتدا کرد
و اقتدای عصر را بظهر بعضی منع کرده اند و آن ضعیف است و اقتدای یومیه را
بجمعه جایز نیست با عیدین و کسوف و خسوف یا زلزله یا عکس آن اقتدا جایز نیست
و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد مستحب است که طرف راست امام بایستد و واجب نیست
و اگر زیاده باشد مستحب است که در عقب امام بایستند اگر مردان باشند و مستحب است
امام در وسط صف بایستد و اگر ماموم یکی باشد و در کنار امام بایستد پس متعدد
شوند آیا مستحب است که بروند در عقب امام یا نه اقرب عدم استحباب بلکه
جواز آن نیز اشکال دارد و اگر مردی از نمازهای یومیه را به تنهائی کرد
مستحب است او را اعاده آن بجماعت خواه امام باشد خواه ماموم خواه از او
خواهش اعاده کرده باشد یا نه اقرب عدم استحباب اعاده است از برای او و اگر
ظهر و عصر را منفرد کرده و خواست که اعاده کند یک نماز جماعت احوط اعاده هر دو است
و اگر نتواند هر دو را بکند احوط اعاده اول است و اگر ظهر را کرده نه عصر را که
جماعت بهم رسید اعاده ظهر کافی است و اگر نماز را بجماعت کرده باشد احوط
اعاده بجماعت نکردن است لکن جواز آن اقوی است خواه جماعت دوم ترجیحی بر اول داشته
باشد یا نه و اعاده یک مرتبه مستحب است نه زیاده و اگر هر نفر فرادی نماز کرده اند

اگر دیگری نباشد که نماز واجب ازو ساقط نشده باشد نمی‌تواند اعاده نمود بنا بر اقوی و در نمازی
که اعاده میکنند نیت مستحب باید کرد نه واجب و مستحب است که صف اول برای صاحبان
فضل مخصوص نمایند و در نماز جنازه بعضی تصریح کرده‌اند که آخر صفوف افضل است
و ایستادن اهل فضل که از پشت سر امام باشند در صف بعد و هم چنین اگر ماموم
از قرائت امام [illegible] نشنود از امام در جهریه و از آن اسباب او جایز بلکه مستحب است
که تسبیح بگوید اگر چه در نماز جهریه باشد اگر همهمه امام نشنود و گوش دادن بقرائت
بلند بخواند که دو [illegible] ایستادن ماموم تنهای در خارج صف مکروه است اگر صف
وسعت داشته باشد و حرام نیست بنا بر اقوی و اگر ماموم زن باشد کراهت ندارد زیرا که
زن پس سنت دارد او به تنهای مکروه است اگر زنان با او نباشند مگر آنکه
در امام جماعت چند چیز شرط است اول عقل پس امامت دیوانه صحیح نیست و اگر
گاهی دیوانه باشد و گاهی عاقل در حال عقل امامتش صحیح است لکن مکروه است
اقتدای باو و سفیه کم عقل را بعضی منع کرده‌اند اقتدا باو دوم
ایمان است و مراد از آن اینست که اثنی عشری باشد پس امامت کفار و مخالفین
صحیح نیست و در ثبوت ایمان بعدم کافی نیست بمجرد نماز در [illegible] و [illegible]
ثابت نمیشود و اگر مصلی شک کنند در ارتداد او اقتدا باو صحیح است و اگر
کسی را

کسی را امام در قرائت و اقتدا باو کرد و بعد معلوم شد که کافر بوده یا مؤمن نبوده نعوذ بالله اعاده
نماز ماموم ضرور نیست بنا بر اظهر سیم عدالت است پس اگر اقتدا کند بکسی که او را فاسق
میدانند یا عدالت او ثابت نشده نمازش باطل است اگر چه بعد معلوم شود که عادل بوده
و فرقی میان نماز میت و غیر آن نیست و اگر امام ظاهر عدالت و ثقه باشد و کسی بفسق
او بر خورده باشد آن کس اقتدا نمیتواند نمود و اگر کسی را عادل میدانست اقتدا کرد
و بعد معلوم شد که فاسق بوده اعاده نماز ضرور نیست بنا بر اظهر و اگر در بین نماز فسقش
بروز نماید اقوی اینست که نمازش صحیح است لکن باید نیت فرادی نماید و الا نمازش باطل
میشود چهارم طهارت مولد است پس اقتدا بولد الزنا جایز نیست اگر چه ثبوت او بشهادت
دو عادل باشد و باکی نیست بولد شبهه و کسی که پدر او معلوم نباشد و کسیکه درباره
او مردم حرف میزنند لکن مکروه است امامت این سه پنجم مرد بودن است اگر ماموم
مرد باشد پس امامت زن و خنثی بلکه مرد جایز نیست و زن امامت زنان است اقتدا بمرد اگر
چه اجنبی باشد و کراهتی در آن نیست اگر چه در خلوت باشد ششم اینست که زبانش
معیوب نباشد بنحوی که نتواند قرائت درست را ادا نماید و کسیکه زبانش صحیح است
و میتواند قرائت را ادا نماید و جهر و اخفات درست دارد بلکه هر که عاجز نیست که از قرائت
صحیح شرعی نمیتواند اقتدا کند بکسیکه عاجز است از آن خواه بکلیه این باشد که حرفی را

از مخرج نتواند ادا کند یا اعرابی باشد که را نتواند ادا نماید و امامت کند مثل خودش
میتواند نماید اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر باشد و هر دو عاجز باشند از
اقتدا کردن بکسیکه صحیح است اقتدای هر یک بدیگری و اگر غلط امام بیشتر باشد اقرب اینست
که اقتدا باو جایز نیست اگر امام عاجز باشد از بعضی از اموریکه در قرائت معتبر است
مثل مد متصل یا اینکه عمدا ادراک کند اقتدا باو جایز است و کسیکه امامت میتواند نماید
بکسیکه قرائت را میتواند بخواند و کسیکه اقتدا بمثل خودش میتواند نمود و اگر نتواند
اقتدا بقاری نماید اقتدا بکسیکه قرائت او درست نباشد جایز نیست بکسیکه امی است
و در تفسیرش خلاف است بعضی گفته اند امی کسی است که قرائت سوره را نیکو نخواند یا آنکه
قرائت را نیکو نخواند و بعضی گفته اند امی کسیکه حمد یا سوره را یا بعضی از آنها را اگر حرفی یا تشدید
یا صفتی باشد نیکو نخواند امی باشد و کسیکه زبانش معیوب است کسیکه لحن میکند و قرائت را
غلط میخواند اگر عاجز شوند از تصحیح قرائت و نتوانند اقتدا کنند بکسیکه لحن قرائت ایشان
یا عیب زبان [illegible] شرط امامت و وجوب اقتدای ایشان [illegible] بنص خلاف است اقرب
عدم وجوب است لکن شرط است و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه قرائتش صحیح است بکسیکه
لحن میکند و غلط میخواند نماز را خواه تواند آنرا اصلاح کند یا نه خواه آن غلط
تغییر معنی دهد یا نه و کسیکه لحن میکند و میتواند اصلاح کند و نکند نمازش باطل است و نماز

کسیکه

کسیکه اقتدا باو کرده نیز باطل است اگر عمدا ترک قرائت کرده و اگر قرائت را ترک نکند
و در آن اشکال است احوط اتمام نماز و اعاده آنست هفتم قیام امام است اگر ماموم
ایستاده نماز کند پس اگر ماموم ایستاده است بکسیکه نشسته نماز میکند اقتدا نمیتواند
نمود و کسیکه عاجز است از قیام و نشسته نماز میکند اقتدای او بمثل خودش جایز است
و لکن بکسیکه خوابیده نماز میکند جایز نیست بکسیکه به پهلو خوابیده بکسیکه به پشت
خوابیده اقتدا نمیکند و پهلو خوابیده بمثل خودش اقتدا میکند و نشسته و خوابیده با ایستاده
اقتدا میتواند نمود و خوابیده به نشسته اقتدا جایز است و کسیکه میتواند ایستاده بدون
تکیه بکسیکه با تکیه ایستاده اقتدا نمیتواند نمود بنا بر احوط و آیا جایز است اقتدا اگر
امام و ماموم مختلف باشند در مسائل تقیه مثل آنکه یکی سوره را واجب و یکی مستحب داند
و یکی نماز را با جزء غیر ساتر جایز و یکی حرام تحقیق آنست که آنرا چند صورت است یکی
آنکه اختلاف در مسائلی است که ربطی بنماز ندارد دلیلی بر جواز اقتدا اشکال نیست دیگر
آنکه اختلاف ایشان در جزئیست که متعلق بنماز است لکن امام نماز را بنحوی میکند که
نزد ماموم صحیح است مثل آنکه امام نماز را در جزء غیر ساتر صحیح میداند اما در آن
نماز نمیکند پس اقتدا کردن آنکه جایز میداند باو و آنکه جایز نمیداند در صورت دیگر آنکه
امام مثلا سوره را مستحب میداند و ماموم واجب و امام او را بقصد وجوب بخواند پس اقتدا

ضرر ندارد بلکه اگر بقصد تعقیب کرده اند نیز اقتدا صحیح است بنا بر اقرب و هم چنین است اگر امام و
داند چیزی را و ماموم تعقیب صورت دیگر آنکه اختلاف در چیزیست که مربوط بنماز است
و امام چند چیز را در نماز با مقدمات آن جایز میداند که اگر آنرا بجا آورده در پیش ماموم
نماز باطل میکند ولکن میداند که امام آنرا بجا نیاورده و یا بجا نخواهد آورد و درین حال نیز اقرب
صحت اقتدا است صورت دیگر آنکه ماموم اعتقاد امام را فهمیده اند و در چیزهائیکه نماز را
باطل میکند درانحال نیز اقتدا صحیح است بنا بر اقرب صورت دیگر آنکه امام نماز را بنحوی بجا
آورد که در پیش ماموم بسبب اعتقاد او باطل است مثل اینکه چون واجب ندیده اند [illegible] را
مثلاً سوره را ترک میکند و ماموم آنرا واجب میداند و ترک آنرا باعث بطلان میدانند
پس درین حال اقتدا جایز نیست بنا بر اقرب و هم چنین صحیح نیست اقتدا بنمازیکه در نزد آن
نماز کننده باطل است اگرچه در نزد ماموم صحیح است و اگر اختلاف ایشان در موضوع حکم باشد
مثل آنکه امام آبرا آب مطلق داند و وضو با آن سازد و در نزد ماموم آن آب آب مضاف
باشد و وضو با آن حتی در حال جهل بمضاف بودن نیز باطل باشد پس درین حال نیز
اقرب اینست که اقتدا صحیح نیست و جایز است اقتدا کردن کسیکه مسافر است اگرچه نماز
باشد که باید قصر نماید و عکس آن نیز جایز است ولکن اقتدا حاضر بمسافر و عکس آن در نمازهای
چهار رکعتی مکروه است و در غیر آن اشکالی است و در اینجا یکه اقتدا کرده

اینم

و اینهم امامت کردن نیز مکروه است و اگر امام ماموم را مسافر داند که او قصر میکند عمداً امامت
میکند و الا نگرانی نیست که اتمام نماید است اگرچه با آن ماموم حاضری باشد که قصر
نکند و در صورتی که اقتدا مکروه است ثواب جماعت بر طرف میشود و اقتدای مسافر بمسافر
مکروه نیست اگر مسافر بغیر مسافر اقتدا کرد در جائیکه نمازش تمام شد باید سلام بگوید
و نماز دیگر را بدو رکعت دیگر اقتدا میتوان نمود و مسافر دیگر باید نماز را تمام کند یا مخیر است
میان قصر و اتمام مکروه نیست او را اقتدای بحاضر و عکس آن اگرچه گذشته اولی است و اگر امام
مخیر است نماز بودنیه است بنا بر اقوی و جایز است امامت کسیکه تیمم کرده بکسیکه وضو ساخته
و اقتدا درین حال ضرر ندارد بنا بر اظهر و اقوی لکن مکروه است امامت کردن و اقتدا کردن
هر دو هم چنین مکروه است امامت کسیکه تیمم ساخته بکسیکه غسل کرده و اقتدای جنب بمغتسل
نیز مکروه است و کسیکه تیمم کرده بغسل جنوبش اقتدا میتواند کرد و کسیکه وضو ساخته نیز میتواند
اقتدا کند و اگر ماموم بداند که امام بی طهارت است نیز جایز نیست او را اقتدا کند و چنین
و بعد از آن معلوم شود که امام طهارت نداشته اظهر و اشهر اینست که اعاده واجب نیست
و اگر در اثنای نماز معلوم شود اگر در جماعت مستحب باشد مثل نماز یومیه واجب است
بر ماموم که نماز را از سر گیرد و اگر ماموم را معلوم شود که نماز امام باطل است بجهتی دیگر
غیر از طهارت ظاهر اینست که نمازش صحیح است بلکه اگر معلوم شود بعد از نماز که شرطی

و اگر ابطال امام ثابت شود در اثنای نماز بوده ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست و اگر ماموم شروع
بنافله کند پس از آن اقتدا ابتدا صحیح است احرام کرده مستحب است او را قطع نافله و ملحق شدن
با امام اگر تمام کردن نافله خوف فوت جماعت داشته باشد و فرقی میان نافله یومیه و غیر آن
نیست و اگر یکی از نماز ثابت است که جماعت را در این نماز یا بعض آن درک میکند احوط عدم قطع است
و اگر ماموم در نماز فریضه باشد که امام تکبیر گوید و خوف دارد که رکوع او را درک جماعت نکند اگر نماز را
تمام کند پس اگر ممکن است عدول بنافله یعنی بعضی که در رکعت اول یا دوم است عدول کردن
بدرزم ندارد و درک جماعت رکعت اول را با امام پس عدول بنافله جایز است بلکه مستحب است
بلکه اگر عدم عدول باعث درک نکردن بعضی از رکعات باشد نیز عدول جایز است و ظاهر
و قطع فریضه کرده او درک جماعت جایز نیست و اگر ماموم داخل رکعت سیم باشد عدول
جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ از نماز جماعت نیست جایز نیست و آیا جایز است
حیله کردن یعنی قطع نماز یا نیت کند که عدول کند بنافله و نافله را قطع کند اقرب بطلان
این حیله است حتی بنا بر قول بجواز قطع نافله و اگر ماموم یک رکعت یا بیشتر مسبوق باشد
بعد از آنکه امام نماز را تمام کرد باید ماموم تتمه را بجا آورد و واجب نیست
بر ماموم قرائة در رکعتی که امام قرائة میکند پس اگر در رکعتی که امام اقتدا کند قرائت
بر او نیست و آنچه امام قرائت میکند اگر اول یا دوم است باید قرائة کند و اگر

امام

امام او را مهلت نمیدهد که قرائة سوره کند اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند خواند
نه تمام آنرا ظاهر اینست که تا جایی که ممکن است آن بعض سوره واجب نیست و اگر نتواند
حمد را بخواند آیا باید حمد را تمام بخواند اگر چه رکوع را درک نکند یا باید حمد را ترک کند
و رکوع را درک کند در آن اشکال است بعضی گفته اند که احوط اینست که اگر داند که نمیتواند
تمام حمد را بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت رکوع و اگر قبل از آن داخل شود احوط آنست
که هر چه را میتواند بخواند پس رکوع را درک کرده بعد از اتمام نماز را اعاده نماید احتیاطا
دویم بنگوییم ماموم اگر یک رکعت یا بیشتر بعد از امام داخل نماز شده اقرب اینست
که با خفات میکند حتی در نماز جهریه و اما اگر در رکعت آخر امام رسید در آن
رکعت دیگر که از امام جدا شده احوط اینست که اخفات میکند در اخفاتیه و جهر میکند
در جهریه و ماموم اگر از امام عقب باشد در یک رکعت یا بیشتر در جایی که از امام جدا
میشود در رکعتهای آخر خود مخیر است میان تسبیح اربع و حمد چنانکه در غیر این صورت
مخیر بود و اگر در یک رکعت یا زیاده تر مسبوق باشد در رکعت دوم خودش باید تشهد بخواند
و اگر بعد از تشهد باید متابعت امام کند اقرب اینست که باید تشهد را خفیف بخواند
و صلوات نیز جزء تشهد است و ترکش جایز نیست و اگر تشهد خواندن باعث فوت متابعت
در افعال باشد احوط اینست که نیت فرادی کند و اگر هر چه تواند بخواند و نماز را اتمام

قرائة م

متابعت کند

و اعاده کند اگرچه احتیاط دیگر است و اگر متابعت نماید و بعد از تشهد تخفیف کند فرادی است
و اگر امام تشهد بخواند در جای که بر ماموم تشهد نیست اولی آنست که تشهد نیت اولی
آنست و مستحب است که ماموم نیز متابعت امام کند در خواندن آن و بعضی تسبیح کردن و جلوس کردن را
لازم میدانند و اقرب اینست که واجب است بر ماموم که در وقت نشستن بلکه تجافی کند و از
ماموم اگر نمازش چیزی باقی مانده میتواند صبر کند تا امام سلام گوید پس برخیزد و در اینجا نیت
جدا شدن ضرور نیست و اگر بعد از سجده نیت انفرادی کند و برخیزد نیز جایز است و بدون
قصد انفراد کند و برخیزد نیز جایز است و بدون قصد انفراد و در اینجا جایز نیست جدا شدن
و اگر در رکعت دوم ملحق شده مستحب است که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای
خودش می‌خواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت به نیت انفراد و جائیکه
مستحب است خواه عذری باشد و خواه نباشد در جمیع احوال نماز بنا بر اقوی پس اگر قبل از
قرائت منفرد شد قرائت واجب است و اگر بعد از آن و پیش از رکوع منفرد شد
احوط خواندن قرائت است و اگر در اثنای قنوت یا بعد از آن یا بعد از رکوع منفرد
شد قرائت ساقط است بنا بر اظهر و اگر در بعض قرائت منفرد شد واجب است که
قرائت را از سر گیرد بنا بر اقوی و جماعتی بعضی گفته‌اند که اگر امام سوره توحید و جحد را
شروع کرده باشد در سوره منفرد شد چون قرائت را از سر گیرد باید همان سوره که امام

می‌خواند

می‌خواند بخواند مگر در وقتی که یکی از سوره جمعه و منافقین را بخواند و جایز است سلام دادن
پیش از امام بدون ضرورت و بدون آن

فصل دوازدهم

در بیان بعضی از احکام
مساجد مستحب است بنا کردن مسجد و ثواب آن بسیار است و مستحب است تعمیر آنچه از مسجد خراب
شده و مراعات صورت اول واجب نیست و خراب کردن مسجد بدون مصلحت
جایز نیست و خراب کردن مسجد کهنه و وسعت دادن جایز است و اقوی اینست که جایز
نیست برهم زدن مسجد دیگر بعد از ظن غالب تعمیر آن و جایز است گشودن در و
پنجره و در اگر مصلحتی در آن باشد و اگر در خانه خود مسجدی قرار دهد اگر قصد
وقف کردن آن نشود پس احکام مساجد بر و جاری نمیشود و اگر قصد وقفیت کرده
و صیغه آنرا اجاری کرده احوط آنست که آنرا تغییر ندهند و آیا میتوان جزئی از مسجد را
حوضی بنا کنند که برای وضو یا چاهی بنا کنند احوط اجتناب است و عدم جواز است بلکه عدم
جواز خالی از قوت نیست و اگر ساختند احوط اجتناب است از آب آن است لکن
اقوی عدم وجوب اجتناب است و وضو گرفتن به رفع حدث بول و غایط در مسجد مکروه است
و حرام است آنرا راه قرار دادن بنحویکه از صورت مسجد در رود و کسیکه از آلات مسجد
چیزی را گرفته واجب است آنرا برگرداند و اگر نتواند بسوی همان مسجد که از آن گرفته
برگرداند احوط آنست که به مسجد دیگر برگرداند و الا به مسجد دیگر منتقل نماید برگرداند

بنابر اقرب و نجاستی که سرایت میکند جایز نیست در فرش کردن آن در مسجد و اگر سرایت
نمیکند اظهر اینست که جایز است لکن احوط اجتناب است و مراد از نجاستی که
سرایت میکند اینست که علم داشته باشد که باعث تلویث مسجد میشود پس محض
احتمال سرایت یا مظنه آن باعث حرمت نمیشود و بنابر اقرب لکن احوط عدم داخل کردن
آن چیز است که احتمال تلویث در او برود و حرام است نجس کردن مسجد خواه زمین آن
و خواه دیوار آن باشد اگرچه طرف بیرون باشد یا بام آن و اما مثل ناودانی که
از بیرون باشد و مثل آنکه تنگ است در اینکه آیا مسجد میگویند آنرا یا نه احوط اجتناب
و اقوی عدم وجوب اجتناب است اما آلات مسجد از قبیل فرش و مثل آنرا بعضی ملحق بمسجد
کرده اند در عدم جواز نجس کردن و آن احوط است لکن اقرب اینست که ملحق نمیشود
و ازاله نجاست در مسجد اگر باعث نجس شدن مسجد شود حرام است و الا جایز است و اگر
واجب شود دخول مسجد واجب میشود ازاله نجاستی که متعدی بمسجد باشد و بنابر قول
که حرام است داخل کردن نجاست در مسجد مطلقا واجب میباشد ازاله نجاست مطلقا
اگر دخول در مسجد واجب شده باشد و اگر نجس شود مسجد عدم وجوب تطهیر آن خالی از
قوه نیست لکن احوط وجوب است خاصه که بعضی از علما حکم کرده اند و بنابر قول بوجوب
بر جمیع مکلفین واجب است و این واجب از واجبات فوریه است بنابر احوط و اقرب

و وجوب کفائی است

و وجوب کفائی است و بنابر فوریه است و اگر کسی که مشغول نماز باشد در صحت
نمازش در وسعت وقت خلاف است اقرب صحت است و ترک احتیاط نباید کرد و هم
عبادتی که منافات با فوریه تطهیر دارد مثل نماز میباشد و اگر نتواند تطهیر کند
یا در آن عسری و حرجی باشد که بحسب عادت متحمل آن نتوان شد وجوب تطهیر
آن ساقط میشود و اگر ازاله نجاست از مسجد و آلات آن موقوف بر خراب
کردن و تلف بعضی از آلات آن باشد سقوط از آنها بعید است لکن دور
نیست حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا چوب یا مثل آنها از امور یکه کندن آن
ضرری بمسجد نمیرساند و اما خیلی تراشیدن و قطع از دیوار بام آن و اگر نجاستی که
در مسجد یافت شود که مسجد را نجس کرده باشد اقوی عدم وجوب ازاله است
و احوط وجوب است و بعضی گفته اند که واجب است ازاله نجاست از آنها و خراج
مقدس بعضی از آلات و آنها که متعلق با آنها است از قبیل جلد نیز ملحق
کرده اند و آن احوط است و بعضی نقل کرده اند که جایز نیست گذاردن کافر را
که داخل مسجد شوند و اگر شده واجب است بیرون کردن ایشان و تعزیر ایشان
و کسیکه نجس گرفت در دکان مسجد نشست و امثال آنکه خود را از اولیات از آنکه
نیز مسجد کسی را بیرون کردن او را از آن مکان اگرچه ماندنش بطول انجامد

واگر مدت طول آن کمتر از وقت نماز باشد بنا بر اقرب خواه نشستن از جهة نماز یا عبادة دیگر باشد
یا از جهة امر مباحی مثل خواب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر از جهة امر حرامی باشد نیز اولویت
اوضاید اقرب باشد و مشابه هر شهر فرسخ نیز ملحق میشود بمسجد بعلت اینکه در این حکم فرقی میان
نشستن و ایستادن و خوابیدن و اگر بر دو نیت برگشتن [illegible] باشد در حالش نیز باطل
نباشد حقیقتش باطل میشود بلکه حالش نیز باقی نباشد در صورت حقیقتش باطل میشود
ومشابه هر نیز چنین است با نیت برگشتن اگر حالتش باقی است حقیقتش باقی است اگر زمان
طول نکشد بنحوی که وقف بعمل آید و الا حقیقتش باطل میشود و اگر طول کشد زمان و لکن
تعطیل و وقف بعمل نیاید مثل آنکه صبح برود در شب بیاید و روز دیگر برگردد در آن
اشکال است و احتیاط را نباید ترک نمود و اگر با نیت برگشتن حالتش باقی نیست پس
اگر از جهة ضرورت مثل تجدید وضو یا حاجتی دیگر و وقت طول نکشد که رکن حقیقتش
باقی است و اگر بدون ضرورت رفته حقیقتش باطل میشود بنا بر اقوی و مشابه هر شهر
مردم احکام ملحق بمساجد است و مراد از جمله حرمت شده جمعی تعیین کرده اند چیزی از
از اسباب روایت اگر چه مستحبی باشد اگر با بقاء حرمت کسی او را ردّ کند معصیت کار است
بلکه نمازش نیز در آن جا [illegible] باطل است و اگر برود و معدوم باشد که آیا برود یا رفته
که حقیقتش باطل است یا نه احوط است که حق باطل نمیشود و اگر حالتش باقی است ملحق

که رفتن

که رفتن او بر وجهی که حق باطل نمیشود و اگر حکم به بطلان حق بمیت و اگر حی بود باشد
لکن حمید اند که صاحب حق راضی است که نماز در جای او بر جای او کند پس اشکال
در جواز نیست لکن حق اول باطل نمیشود مگر به نیت صبح کردن به سقوط حق اول بنا بر اقرب
و اگر دو نفر یکمرتبه بمکانی از مسجد وارد شوند اگر اجتماع ممکن است اشکالی نیست و الا
قرعه بزنند بلکه هر یک اسبق آمده اولی است و فرش هم نیز چنین است

فصل چهارم

در نماز مسافر است بدانکه ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی
و نوافل از نوافل و در روزه ماه مبارک و شرط است در سفر که قصر میشود مسافت
معین و اشکالی نیست در اینکه اگر هشت فرسخ باشد مسافت واجب میشود قصر
در نماز و روزه و هر فرسخی سه میل است و در تعیین خلاف شده است اولی در نظر فقیر
آنست که چهار هزار ذراع پس مسافت شرعیه بیست و چهار میل است خواه در دریا باشد
و خواه در هوا اگر چه آنرا بقدر یکساعت بگذرد و ابتدای مسافت ابتدای سیر
و سفر است نه آخر عمارات بلد بنا بر اقرب لکن احتیاط را ترک ننماید و ثابت میشود
مسافت بعلم و شیاع و شهرتی که باعث مظنه شود بنا بر اقرب و شهادت دو عادل و آیا
اید مستند شهادت راه علم الشیاع [illegible] اعتبار رشید یا آنکه از هر راهی که
علم بهم رسانیده اند شهادت بدهند مقبول است تحقیق آنست که اگر شهادت علمی را

قبول کنیم شرط شهادت ایشان در اینجا نیز مقبول است والله در آن اشکال است و شهادت
یک عادل ثابت نمیشود اگرچه ظن قوت حاصل شود و شهادت زنان نیز ثابت نمیشود
و بمجرد ظن نیز اعتماد نمیتوان کرد اگرچه قریب بعلم باشد و اگر در پیش حاکم شرع ثابت
میشود و حکم کند بآن حکم او نافذ است بر هر مکلفی و در اینجا اعتماد بشهادت عدلین جایز
و ضرور نیست که از نزد حاکم شرع اقامه شهادت نمایند و اگر شک کنند در مسافت و حکم
نباشد او را آن قدر که بانها ثابت میشود مسافت باید نماز را تمام میکند و اگر
ممکن باشد پیمودن در صورت شک اقرب اینست که واجب نیست پیمودن و نماز را
باید تمام کند تا مسافت ثابت میشود و اگر باحتمال قصر کند نمازش باطل است اگرچه بعد
معلوم شود که بقدر مسافت بوده و شرط است در قصر اینکه آن مسافت مقصود باشد یک قصد
پس اگر کمتر از مسافت را قصد کند پس باز کمتر از آنرا اگرچه با هم بقدر مسافت باشد
باید تمام نماید و هم چنین کسیکه سرگردان و حیران است و قصد معینی که بقدر مسافت باشد
در نظر نداشته باشد باید تمام کند و هم چنین اگر سوار کشتی یا حیوانی باشد و بخواب
رفته او را بقدر مسافت ببرد یا در راه گم شده یا گریخته میگردد و احتمال میدهم که
در کمتر از مسافت با و برخورد و اگر میداند که بقدر مسافت باید برود و قصد آنرا کرد
باید قصر نماید و آیا در متحقق شدن قصد مسافت باید علم رسیدن بمسافت باشد یا ظن

عادی

عادی بقطع مسافت نیز قصد حاصل میشود اقرب بصحت اجزاست و اما با علم یا ظن
برسیدن بمسافت قصد حاصل نمیشود بلکه با شک نمیشود و باید قصد سفر بالاستقلال
باشد بلکه بتبعیت نیز قصد حاصل میشود پس کسیکه باید بتبعیت دیگری سفر میکند
مثل بنده یا خادمی که با آقایش سفر میکند یا دوستی که برفاقت دوستش یا پسری
که با پدرش سفر میکند آیا اسیری که او را اسیر کرده اند یا کسی را که از روی ظلم
گرفته اند و بسفر میبرند مجموع قصر میکنند اگر قصد کرده اند سفر را اگرچه بالتبع باشد
و باید بدانند که آنکه متبوع ایشان است عزم سفر دارد والله هر شخص نیست در قصر
کردن و اگر ایشان را قصد داشته باشد که هر وقت میتوانند برگردند و قصد سفر
نکرده اند بعضی گفته اند که اگر اینچنین قصد را دارد و علامات و امارات برگشتن
و اما را آن است قصد نکرده و نماز را تمام میکند پس احتمال عتق و طلاق و ضرر
ندارند اگر هنوز از آن زمین بجا باشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه هرگاه
قصد مسافت کرده نماز را قصر میکند و مجرد تبع بودن مانع از قصد نیست و اگر
قصد مسافت نداشته باشد تمام میکند و اگر مسافتی را قصد کرد و چنان میدانست
که بقدر مسافت نیست پس معلوم شود که بقدر مسافت بوده باید قصر نماید نمازها را و اما
و اما نمازی که پیش از آن تمام کرده اعاده ضرور نیست و شرط است در قصر بودن

منه دام

قصد دهم از قصد تا کند مسافت پس اگر قصد کرد و قبل از رسیدن بمسافت از قصد
خود بر گردید یا متردد شد باید نماز را تمام میکنند و اگر بعد از رسیدن بحد مسافت
از قصد خود بر گردد قصر میکنند شرطهای سفر که قصر باید کرد مباح بودن سفر
یعنی سفر حرام نباشد پس کراهت و استحباب و وجوب آن ضرر ندارد و در سفر معصیت
باید تمام کند و کسی که تابع ظالم باشد در ظلم سفرش حرام است اما اگر متابعت او
بجهت نفقه یا بجهت عمل حلالی باشد یا بجبر و اکراه باشد باید قصر نماید و همچنین اگر
متابعت بجهت خوف و تقیه باشد باید قصر نماید و کسیکه قصد رفتن کند در نزد سلطان
بجهت امر مباحی یا اینکه سلطان او را طلبیده یا نوشته باشد یا بر وجهی که رفتن او
بر وجه مباح باشد در حق او نماز را قصر میکنند و کسیکه بصید کردن سفر میکند
و مقصودش لهو و گذران باشد باید تمام کند نماز و روزه را اگر چه دو یا
سه روز باشد اما اگر سفر صید بجهت قوت خود و عیالش در آن قصر میکنند و
بنده که از آقایش گریخته و آن ناشزه باید تمام کند و تمام می کند کسیکه سفر
میکند در حال آنکه راه آن مخوف است در مظنه تلف او یا مال باشد اگر ضرر
مال اجحاف باشد و دفع ضرر [illegible] بنفس اینکه مظنه ضرر بجهت ورود [illegible] آن
باشد یا بجهت سیر مسافت باشد و اگر تنگ [illegible] باشد سفرش مباح است بنا بر اقوی

لکن

لکن جمیع احوطات و کسیکه از معیت کارش فرار کند یا اینکه بتواند ادای حق او
نماید سفرش حرام است و باید تمام کند نماز را و سفر از برای خوش گذرانی و تفرج را
بعضی معصیت شمرده اند و ظاهر این است که معصیت نیست لکن احوط جمع میان قصر و اتمام است
و اگر سفر لازم داشته باشد ترک واجبی را جمعی اگر چه حرام دانسته اند و گفته اند نماز را باید
تمام کند و این قول ضعیف است و اقرب این است که نماز را قصر میکند هر گاه آن واجب
را مستثنا شده لکن احوط تمام است بلی اگر با آن قضا کند فرار از واجب را لکن است حکم
وجوب اتمام و بالجمله اگر سفر معصیت الهی باشد باید تمام کند و اگر غایت مقصود از آن
سفر معصیت باشد نیز باید تمام کند خواه آن معصیت مستقل در قصد باشد یا امر مباحی
(قصد) با آن شده باشد و ظاهر این است که قصد حاصل میشود بحصول علم یا ظن بان
مقصود باشد و احتمال مساوی نیز حاصل میشود بحصول علم یا ظن بآن مقصود باشد
و احتمال مساوی نیز حاصل میشود و اگر علم بعدم حصول آن داشته باشد این قصد
متحقق نمیشود و با ظن بعدم حصول نیز عدم حصول قصد شاید اقرب باشد و شرط
نیست در سفر که قصر میکنند اینکه هیچ معصیت در آن نکند پس اگر در بین راه اتفاق
معصیتی که باعث میشود که نماز را اتمام کند و حال آنکه مسافر بجهتی از
از غناء نباید قصر نماید بلکه شرطهایست که کمتر تخفیف رسد بنا بر اظهر و اگر نیست

در اینکه که آنقدر دور شود از بلد که دیوارهای آن پنهان گردد و صدای اذان آن نرسد
باید تمام کند و اعتبار به منارها و قلعه‌ها و دشتها و بستانها و مزارع نباشد بلکه اعتبار
به حصار بلد نیز نیست بلکه همان معتبر است که گفتیم و معتبر پنهان شدن دیوارها
پنهان شدن صورت آنها است نه شبح و سیاهی آنها بنابر اقرب و فرق میانه
دیوارهای خراب و معموره نیست و در شنیدن اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول
اذان و معتبر اذان معتدل می‌باشد و هم چنین دیدن دیوارها معتبر چشمی است که معتدل
و اگر در آن اذان نباشد یا کر باشد یا کور تقدیر می‌نماید و بعضی تصریح کرده‌اند
باینکه جائی که دیوار ندارد باید تقدیر دیوار کرد و مراد آن مخفی شدن جمیع دیوارهای
آخرست نه دیوارهای اطراف خانه اش و هم چنین در اذان و بلدی که در جای بسیار
بلندی واقع شده در مکان بسیار پستی باید اعتبار آن در مکان مساوی معتدل
نمود و بدانکه بعد از اجتماع شرایط قصر واجب است قصر نه اینکه از باب رخصت است
پس اگر نماز را اتمام کند نمازش باطل و باید اعاده یا قضا نماید خواه بداند که این
باعث بطلان نماز می‌شود یا نه و هم چنین در روزه ماه مبارک رمضان اگر بگیرد باطل
و قضایش واجب است و بدانکه اگر مسافر قصد کند اقامه ده روز را در جائی که واجب است
او را اتمام کردن نماز و با اقامه کمتر از ده روز تمام نمیتوان کرد اگر چه بنا ده از بیست روز بنابر

اظهر

اظهر و فرقی نیست میان اینکه این اقامه در دهی باشد یا بلدی یا صحرائی واقع شود و فرقی میان
نماز و روزه نیست و واجب است که ده روز کامل باشد و آیا کامل بودن عرفی کافی است
باین معنی که نحوی باشد که در عرف گویند ده روز کامل است حقیقة پس اگر یک ساعت یا نیم ساعت
کم باشد ضرر ندارد و هیچ از آن کم نباشد قول اول اقوی است لکن رعایت احتیاط
اولی است و آیا شرط است که ده روز را از طلوع صبح تا غروب درک کند یا اینکه اگر
در نصف النهار وارد شود و بعد آن نصف روز یازدهم بیرون رود کافی است اقوی ثانی است
پس آنچه از روز اول کم شده از روز آخر می‌افزاید و شرط نیست که ده شب تمام
یا ده روز قصد داشته باشد پس اگر نیت را داشته باشد ابتدای شب روز یازدهم بیرون
رود ضرر ندارد و در نیت دخل باشد اقامه و متحقق می‌شود و قصد اقامه بعلم و ظن ماندن
یا قصد و اگر علم داشته باشد بماندن و قصد نداشته باشد فایده ندارد و اما علم برفتن
یا ظن با آن قصد حاصل نمیشود و اگر قصد کند سفر شرعی را و قصد داشته باشد که در بین
آن ده روز بماند پس اگر در محل اقامه نماز را اتمام کند و قبل و بعد آن نماز را نیز
تمام می‌کند اگر بقدر مسافت شرعی باشد هر یک اگر چه باهم بقدر مسافت باشد و اگر
هر یک از قبل و بعد یا یکی بقدر مسافت باشد و در اینکه بقدر مسافت است باید نماز را
قصر نماید و اگر قصد سفر کرد و شروع کرد و با آن جهت نماز را قصر کرد که ناگاه رو داد و سفر

محقق نشود نماز را که بقصر کرده و اعاده فرو نیست نه در وقت و نه در خارج وقت بنا
بر اظهر و اگر در بلدی وارد شده و نیت اقامه داشت و نماز را قصر کرد پس نیت اقامه کرد
نمازهای را که بقصر کرده اعاده لازم نیست اگر مسافر متردد باشد در جای تا یکمر
از سی روز نماز را قصر میکند و بعد از سی روز تمام میکند هر چند از آنجا است اگر هم یکبار
باشد و در روز سی ام اشکال است حق آن است که اگر در غیر روز اول ماه وارد شده
پس روز سی ام را نیز قصر میکند و هم چنین اگر در روز اول ماه وارد شده باشد و اما
ماه از سی کم باشد و روز سی ام که در روز اول ماه دیگر باشد خلاف و اشکال عظیم است
لکن قول بوجوب قصر قوة دارد لکن احتیاط جمع کردن میان قصر و اتمام است پس اگر
جزم بماندن داشته باشد نیز قصر میکند و نماز و روزه و نوافلی که در سفر ساقط است نیز
ترک میکند و بعد از سی روز تمام میکند نماز و روزه را میگیرد و اگر نیت اقامه کرد و
بعد از قصد را بر هم زد باید نماز را قصر نماید مگر اینکه یکنماز را تمام کرده باشد پس تا آن
در آن بلد است تمام میکند و اگر نیت اقامه کرد و نماز تمام بر او واجب شده و لکن تمام
نکرد عمداً یا سهواً تا وقت خارج شد اقوی این است که او نیز باید تمام کند نماز را
بعد را لکن احتیاط را الجمع با تجدید قصد را از دست نداده که مستند در غایة الاشکال است
و اگر تمام نکردن نماز بجهة عذری باشد که اصل نماز را ساقط نماید مثل حیض

دیوانان

و در بلادی که نماز های بعد را باید قصر نماید و اگر نافله که در سفر ساقط بود بعد از نیت اقامه
بجا آورد و لکن نماز واجب را تمام نکرده این جهت تمام کردن نماز های بعد از تحقق
آن قصد مشکل است و شرط نیست در رجوع بقصر بعد از رجوع اقامه اینکه باقی سفر بقدر مسافة
شرعیه باشد و شرط است در قصر که سفر او قطع نشود برسیدن بوطنیکه بالفعل وطن
اوست و پیش از شش ماه در آن توطن نمود پس اگر در بین سفر داخل شود در چنین
وطن واجب است بر او تمام کردن نماز و گرفتن روزه اگر چه قصد ماندن نداشته باشد
و اگر در ابتدای سفر بقصد وارد شدن چنین منزل داشته باشد قبل از رسیدن
بآن منزل و اگر بقصد مسافة شرعی نیست باید تمام کند و هم چنین بعد از آن اگر
چه این و مسافة باهم بقدر شرعی باشد مفصل ببیان میکنیم در بیان قلیلی از احکام
زکوة است زیرا که اکثر خلق در اغلب اوقات محتاجند بدانستن آن که بچه دادن
یا گرفتن بدانکه شش چیز است در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرط است در وجوب
زکوة بر طلا و نقره چند شرط اول آنکه نصاب تمام گذشتن سال دوم سکه داشتن
سکه معامله پس در پاره و شمش طلا و نقره زکوة نیست و در حلی و زیور زکوة نیست
و اگر طلا و نقره را در بین سال گداخته و شمش نمایند یا زیور ابه بخشند یا بفروشند یا معاوضه
کنند بعوض از غیر جنس خودش زکوة میرسد و اگر مقصودش فرار از زکوة نباشد

واللّه اگر قصد فرار از زکوة داشته باشد در آن خلاف است اقوی سقوط است و احوط
عدم سقوط است بدانکه سایر اجناس که احتیاط و مسائل آنها اندک نیست و لهذا
ذکر نشده و لکن در عبادات غالباً شناختن مصرف و مستحق است پس بیان آن میشود مصارف
آن بدانکه از جمله اصنافی که مستحق زکوة است فقرا و مساکین اند پس فقیر بودن و
مسکین بودن باعث استحقاق زکوة میباشد و غنی بودن مانع است از آن و کسیکه
قدرت بر مؤنه یکسالهٔ خود و عیال خود داشته باشد غنی است و زکوة بر او حلال نیست
خواه قدرت او باعتبار سرمایه اش باشد یا کسبش و اگر مؤنه یکساله نداشته باشد
و کسبش نیز وفا نکند فقیر است و حلال است زکوة بر او و معتبر کسبی است که لایق بحال
او باشد بحسب عادت و اگر کسب کردن مانعی از تحصیل علم واجب باشد که وجوب آن
اقوی است از قبیل تحصیل علم باصول دین و فروع ضروریه آن میتواند زکوة بگیرد
و مشغول تحصیل علم شود بلکه هر واجب فوری که کسب کردن منافات با آن
داشته باشد چنین است و اگر تحصیل آن علم واجب موسع باشد در آن اشکال است
و حکم بجواز گرفتن زکوة و مشغول شدن با آن علم شاید اقوی باشد بلکه اگر تحصیل
آن علم مستحب باشد نیز ممکن است قول بجواز بلکه مشغول شدن مستحب دیگر نیز اگر
مانع باشد از کسب ممکن است تجویز گرفتن زکوة لکن خلاف احتیاط است و بالجمله ظاهر

البته

البته جایز است گرفتن زکوة با مشغول بودن بطاعة الهی خواه از طاعة بر وجه وجوب
باشد یا نه خواه علم باشد یا نه و اگر در غیر بلدی که در آن است تواند تحصیل مؤنه نماید
نه در آن بلد و تواند با آن بلد برود بدون ضرر و بمحض خواهش نفس ترک سفر را نمود
منع از زکوة شاید اقوی باشد و اگر شک کند که آیا قدرت بر مؤنه دارد یا نه اگر شک
بعد از آنکه علم بقدرت داشت بهم رسید منع زکوة قریب است و هکذا اگر شک بعد از آنکه
علم بعدم داشت عارض شد ادای زکوة واجب است و حکم ظن حکم شک است و اگر
فقیر صاحب خانه باشد میتواند زکوة بگیرد اگرچه قیمت آن بسیار باشد مگر آنکه بسیار
از زیّ او بیرون رود که در آن اشکال است و اگر خانه زیاده بر حاجتش داشته باشد
بنحویکه تواند آن زیاده را بفروشد و مؤنه یکساله را کفایت کند اقوی منع زکوة است و اگر
دَینی داشته باشد که وعده آن رسیده باشد یا فوری بر آن واجب شده باشد بنذر و شبه آن
یا بکفاره و نداشته باشد چیزی که دین خود را با حق واجب ادا نماید مستحق زکوة می‌باشد
اگرچه از جهت دیگر محتاج نباشد و در مؤنه رجوع بعرف میشود و از مؤنه است آنچه در حال
او میباشد از هدیه که بجهت دوستی یا غیر بفرستند یا صله که خویشان می کند یا ضیافت می‌کند
یا صرف در راه ثواب میکند یا صرف میکند چیزی که بودن با آن محتاج است میکند یا بقیمت
کنیزیکه بجهت خدمت یا تمتع میخرد یا حیوان سواریکه با آن محتاج است میخرد یا [illegible]

یا باز او قرض و حقوق واجبه صرف میکند یا ظالمی از او قهراً میگیرد یا غیر اینها مصرف یا و میدهد
و جایز است به آن زکوة باولاد مؤمنین که شیعهٔ اثنی عشری اند و اما اگر عاجز از کفایت
باشد و پدر از مؤمنین زکوة میتوان داد باو و اگر مستحق غیر ممیز باشد و اگر ولی دارد
مثل پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهد و اشکال ندارد یا بخش طفل قبول
میکند و اگر هیچ ولی حتی حاکم شرع نیز نداشته باشد پس جماعتی تصریح کرده اند باید بکسیکه
متوجه آن طفل است و یا اهتمام در امر او میکند مثل مادرش باید داد و او هم از اهل
امانت باشد و اما عدالت شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد بولی دادن اشکال ندارد
و در جواز بخود دادن بخودش خلاف است و اگر ولی نداشته باشد میتوان داد بکسی که متوجه
امور اوست یا بخود او حاصل کلام آنکه طفل ممیز دیگران اگر ولی دارد ه بولی میدهند
والا بکسی که متوجه امور اوست و اگر اعتمادی بر او باشد و اگر ولی البته بولی میتوان
داد بجا و لا که صرف نماید در امور او اگر چه او را کسی باشد که متوجه امور او شود میتوان
زکوة را بولی مجنون داد البته او در زکوة را بسفیه میتوان داد اگر چه شرعاً نتواند تصرف
در مالش نماید و در جمیع اینکه گفتیم فرقی نیست میان زکوة و زکوة فطره و دیگر از مستحقین
زکوة ابن سبیل است یعنی مسافر بودن و در ابن سبیل شرط است و شرط است که سفر او سفر
معصیت نباشد و کافی است در وی ادعا کردن خودش که سفرش سفر معصیت نیست بلکه

با عدم

با عدم علم بمعصیت بودن حمل میباید نمودش را بر صحت و لکن با مظنه بمعصیت بودن احتیاط
اولی است و هر که را مسافر میگویند بطریق حقیقه از ابن سبیل است اگر چه قصد اقامه
کرده باشد و فقر شرط نیست در ابن السبیل پس اگر در ولایت خود غنی باشد لکن درین
حال عاجز است از تصرف کردن در مال خود بغیر غنی باشد و آن زکوة باید داد باو
و لکن اگر تواند تصرف کند در مال خود بلکه اگر قرض میتواند بکند زکوة باو نمیتوان
داد و اگر چنین تواند در مال خود با حرج و مشقه زکوة میتوان داد باو و اگر ابن
سبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول او بدون شاهد و قسم دیگر از اصناف زکوة
فی سبیل الله است و آن عبارتست از هر چیزی که با آن تقرب بخدا جست مثل کفن
کردن مردگان مؤمنین و ادا کردن قرض مؤمنین از زنده یا مرده و حج کردن و اعانه
کردن از حجاج مؤمنین و بنا کردن مساجد و تعمیر آنها و اعانه زوار و اعانه محتاجین
و اصلاح میانه قبایل و اشخاص و بنا کردن نظام و علم و دین و تعمیر مشاهد مشرفه
چنانکه جمعی ذکر کرده اند و عمارت سقاخانها چنانچه بعضی ذکر کرده اند و امثال این
امور و آن بسیار است و در اینجا فقر شرط نیست پس حجاج و زوار غنی را هم
اگر توان تقرب بخدا جست باعانه او صرف زکوة بایشان اشکال ندارد و هم مثل
در راه دین و کفن کردن و نحو آن و لکن احوط ملاحظه فقر است و کسیکه این امر

صرف میشود در او شرط نیست که عادل باشد و اگر نتوان عین زکوة وا دادن پس اگر صرف
نشود جایز است فروختن یا صلح کردن بجنس دیگر که توان آنرا صرف نمود بلکه با امکان
صرف عینی نیز میتوان و هرگاه که زکوة از عبادات است و محتاج به نیت قربت است خواه
فطره باشد یا غیر آن باشد و نیت وجوب در واجب نیست و در مستحب و نیت اینکه این
زکوة مال است یا فطره ضرور نیست مگر اینکه تعیین موقوف بر آن باشد و تعیین جنس نیز لازم
نیست و اگر مالک زکوة را بفقیر میدهد خود نیت میکند و اگر دیگری را وکیل کرده که بفقیر
برساند پس اگر خود در وقت دادن بوکیل نیت کرده و وکیل نیز در وقت دادن بفقیر
نیت میکند صحیح است و اگر وکیل نیت کند نه مالک نیز اقرب صحت است پس اگر مالک بگوید
زکوة مال را اخراج کن و او اخراج کند در وقتی که مالک نیز مطلع نه بوده باشد نیت خود کی
ضرر ندارد و اما اگر مالک نیت کند نه وکیل مثل اینکه به نیت زکوة بدهد بکسی و بگوید بده بکسی که
مستحق زکوة میباشد و نگوید که از چه بابت است در آن خلاف است و اظهر عدم اجزا است
و میتوان نایب قرار داد از برای اخراج زکوة و واجب نیست دادن زکوة بمجتهد که او
بأهلش برساند لکن احوط است و اگر وکیل قرار داد کسی را در دادن زکوة احوط نیست
در وکیل عادل باشد و قول وکیل در اینکه وکالت بآن متعلق است معتبر است و فقیر نیز میتواند
کسی را وکیل کند در گرفتن زکوة بنا بر اقرب و حکمش نیز مثل زکوة است پس مستحق میتواند

وکیل

وکیل قرار دهد کسی را در گرفتن خمس و واجب نیست اعلام کردن فقیر باینکه آنچه باو داده زکوة است
و اما اعلام کردن جایز است مگر اینکه باعث اهانت و ذلت مؤمن باشد پس احوط ترک است
و اگر مستحق صاحب عفت باشد جایز است که زکوة را برسم هدیه باو بدهد بقصد زکوة و اگر مستحق
مضطر باشد و اضطرار برطرف نشود الا بگرفتن زکوة واجب است بر او گرفتن زکوة اگر
بدهند باو و اگر دفع اضطرار بغیر آن ممکن باشد میتواند قبول نماید لکن احوط قبول است
تا ممکن باشد و اگر ردّ دین یا نفقه زوجه یا وجهی دیگر موقوف بر گرفتن زکوة باشد
دور نیست حکم بوجوب گرفتن زکوة و اگر مالک زکوة را بمستحق داده میتواند دوباره
آنرا مالک شود بخریدن و نحو آن لکن مکروه است و ظاهر این است که جمیع صدقات
نیز چنین باشد و اما حمل و هبه مکروه نیست و جایز است دادن زکوة بفقیر آنقدر
که غنی شود و زیاده بر او نیز بلکه خواه قادر بر مؤنه بعض سال باشد یا نه بنا بر اقرب
و واجب نیست که زکوة را بهمه اصناف مستحقین برسانند و بهمه افراد یک صنف نیز واجب
نیست و مستحب است تفصیل جزئیان بر غیر کسانیکه سؤال و طلب میکنند و مستحب است
تفصیل کسیکه صاحب فقه یا عقل یا ورع باشد یا هجرت در دین داشته باشد و واجب نیست
دعا کردن بجهت مال صاحب بر اینکه زکوة را میگیرد و اگر مالک زکوة را از بلدی بجو
نقل نماید بغیر آن بلد اجرت نقل بر او حق باشد خواه آن نقل واجب باشد یا نه

و شرط است در مستحق زکوة که از سادات هاشمی نباشد و اگر از جانب مادر هاشمی باشد
میتواند زکوة را بگیرد و فرقی نیست در زکوتی که بر بنی هاشم حرام است که از سهم فقرا
یا سایر سهام باشد زکوة مال باشد یا زکوة فطره و جایز است که هاشمی زکوة هاشمی را
و اگر از جانب پدر هاشمی باشد نمیتواند بگیرد زکوة آنکه از مادر هاشمی است غیر هاشمی
میتواند زکوة از هاشمی بگیرد و اگر هاشمی مضطر شود بحدی که خوردن میته بر او جایز است
در گرفتن زکوة غیر هاشمی احوط آنست که زیاده بر آنقدر یکه میته بر او جایز است نخواهد
و آیا سایر صدقات واجبه مثل زکوة بر بنی هاشم حرام است یا نه در آن خلاف است
و اشکال است و قول بحرمت در کمال قوت است پس کفارات واجبه یا صدقه که بجهة نذر
واجب شده یا بجهة نذر یا عهد واجب شده و نحو اینها بهیچ یک از اینها نمیتوان داد لکن چیزیرا
که بسبب وصیت واجب شده که بصدقه بدهند اقرب اینست که باین عنوان داد و اما اینکه
زکوة بنی هاشم را بنی هاشم میتوانند بگیرند هم چنین سایر صدقات اقرب اینست
میتوانند گرفت و در زکوة فطره واجب است شرطهای در وجوب آن عقل و بلوغ و آزاد
بودن و غنی بودن و مقتضای اخبار و کلام علما این است که فقیری که برای او ملک
باشد چیزی را در میگردانند بر عیالش و تصدق میکنند و مراد از غنی در اینجا آنست
که مالک قوت سال خود و عیال خود بوده باشد بالفعل و نیز بالقوه بنابر اقوی و بعضی تعیین

دیگر

دیگر کرده اند و مراعات احتیاط اولی است مقصد چهارم در تبیین از احکام خمس است
بدانکه خمس در چند چیز واجب است اول غنیمتی که از دار الحرب آورند و اشکال در وجوب
خمس آن نیست اگر محاربه با اذن امام ع باشد دوم معادن است مثل طلا و نقره و آهن
و مس و جیوه و سرب و زرنیخ و قیر و نفط و گوگرد و یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و کهربا
و عقیق و نمک و زاج و نوره و بعضی تصریح کرده اند بانکه گل سرخ و سنگ آسیاب و گل سرشور
و عنبر نیز که از معادن است و بعضی را در بعضی تامل است و اقرب اینست که شرط است در آن
نصاب و در تعیین آن خلاف است اقرب اینست که مادامی که [illegible] دینار نرسیده خمس
واجب نیست و احوط مراعات قولیست که بیک دینار خمس را واجب میدانند و مراد بیست دینار
اعم از عین یا قیمه است و ظاهر اینست که قیمت آن بعد از اخراج مؤنه به بیست دینار برسد
و شرط نیست در رسیدن آنکه بیرون می آورد بحد نصاب یکدفعه بیرون آورده باشد
بلکه اگر در چند دفعه بیرون آورده باشد و مجموع بحد نصاب برسد باید خمس بدهد و اگر جمعی
شریک باشند در بیرون آوردن آن معدن باید حصه هر یک بحد نصاب برسد و شرط
نیست در رسیدن بحد نصاب اینکه از یک نوع باشد پس اگر نوعی را بیرون آورد که کمتر از
نصاب باشد و نوع دیگر نیز بیرون آورد و مجموع بحد نصاب برسد باید خمس بدهد [illegible]
سال در خمس از معادن لازم نیست بلکه در وقتی که مالک میشود اخراج واجب میشود خمس

واخراج مؤنهٔ خود و عیال خود را نمی‌شود ولکن مؤنهٔ اخراج میشود و خمس تعلق بآن غنی کرده
آورده سکه پس تصرف در مجموع آن و تلف کردن آن جایز نباشد و لکن در چیزیکه
آن اثر اخاسه نکند قبله اثر اخراج آن داریم از امور یکه خمس در آن واجب است گنج است
در تعریف آن رجوع بعرف میشود و شرط است در آن نصاب و آن نصاب قیمت بیست دینار است در طلا و
دویست درهم است در نقره و غیر اینها قیمهٔ آن معتبر است و هر یک از این دو قیمت که باشد
لازم است خمس و اگر بیابد چیزی را در زمینی که اثر اهلی نیست ظاهراً از آن گنج میگویند
نزد جمعی از علما آن لقطه باشد پس باید اثر آن تعریف کند اقوی اینست که لقطه نیست
بلکه مال کسی است که از آن دیده خواه کم باشد یا بسیار خواه در دار الاسلام باشد یا
در دار الحرب خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه مگر اینکه بداند که مال صاحب معینی است یا مال
کسی است که میتواند باو رساند که مال او میشود و اگر در زمینی یافت که ده افتاده باشد
و اگر بیابد چیزی را در بیابان پس آن کسی است که او را دیده ولی تعریف میتواند در آن
تصرف نماید خواه در دار الاسلام باشد یا در دار الحرب خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه
خواه آن بیابان در نزدیک شهری باشد خواه نه خواه در راه و جاده افتاده باشد
خواه نه و اقرب اینست که از آن گنج بگیرند خمس بر آن واجب است و اگر بداند که مال
شخص معینی است باید بصاحبش رد نماید چهارم از امور یکه خمس در آن واجب است آن چیزی است

که بغوص

که بغوص و فرو رفتن در آب بیرون می‌آورند از امور یکه شرعاً توانند آنرا مالک شد
و از حیوانات نباشد و شرط است در آن نصاب و آن یک دینار است و آنچه از غوص
جواهر در نهرها و دجله و فرات و نحو آن بیرون می‌آورند عدم الحاق بغوص در یافت پنجم
از امور یکه خمس در آن واجب است منافع تجارتها و زراعتها و صنعتها است و وجوب
خمس در اینها بعد از بیرون کردن مؤنهٔ سال خود و عیال خود و زر بجهت امور جاری مثل
غذا کردن و ساز زدن و نحو آن و در وضع مؤنهٔ آن اشکال است و احتیاط را باید
ترک کرد و دینی که پیش از سال ظهور ربح داشته باشد و در آن سال بهم رسیده و آن
نیز وضع میشود خواه صاحب آن مطالبه نماید یا نه و اگر او را دینی لازم باشد که وعدهٔ
آن زیاده از یکسال لازم باشد عدم استثنای ادعا از قوه عینیت و حقهای واجب
که بذمهٔ او تعلق میگیرد و اگر پیش از زمان ظهور ربح دفع در همان سال اگر ربح ظاهر شده
بذمهٔ او تعلق گرفته از مؤنه محسوب شد و هدیه و صدقه و بدیگران میکند اگر لایق بحال
او لازم باشد از مؤنه محسوب شد بنا بر اوجه و هم چنین آنچه را صرف گناه میکند در
حمامها اگر چه بسیار باشد اگر لایق بحال او باشد و هم چنین آنچه ظلم از و میگیرد و از
او جبراً میگیرد بجهت دفع ظلم و هم چنین آنچه را در سفر حج واجب صرف نماید
و اگر در آن سال که ربح بهم رسیده حج واجب شده باشد و اگر ممکن از حج بعد از گذشتن

سال باشد پس مؤنهٔ آن از ارباح اخراج میشود و آنچه را در سفر حج مستحب یا زیارت
خرج شود اخراج آن که خالی از قوة نیست و اگر حج واجب را ترک کند اخراج مؤنهٔ آن از
بعضی در آن تامل کرده اند و عدم اخراج احوط است و آنچه را بصدقه میدهد از
مؤنه است چنانچه جمعی تصریح کرده اند مؤنهٔ تزویج از مؤنه است و قیمت جاریه و خادم
از مؤنه است خواه و بیدن کنیز بجهت خدمت باشد یا از جهت تمتع و قیمت حیوانات
سواری که لایق بحال او است و جامه که میخرد و لکن چیزهائی که آن محتاج است از مؤنه است
و بعضی گفته اند اگر تجارت او جمیع زر نگیرد ربح را بقدر آن با ازای آن حساب
میکنند و اگر ربح با مال تلف شود ربح را با ازای آن حساب میکنند و در ربح تامل
و احوط اینست خمس ربح را با ازای خسران و ضرر حساب نه نمایند و مراد از مؤنه
یکسال تمام است و ابتدای سال وقت ظهور ربح است نه وقت شروع بعمل یا زراعت
یا کسب مثلا و معتبر در مؤنه میان روی است که لایق بحال او است بدون اسراف
و بخل یا تنگی و اگر اسراف کرد آنچه را زیاده از آن خرج کرده به پیش حساب
میشود و اگر بر خود تنگی گرفت وضع نمیفاید بنا بر اقرب و مرجع در مؤنه عرف
و عادت است هرچه را مؤنه گویند حقیقة مستثنی است مگر آنکه حرام باشد که البته
مستثنی نیست و اگر مکروه باشد و داخل مؤنه باشد در آن اشکال است احوط عدم استثنا است

واقرب

واقرب استثناء است و اگر ربح و منفعت تدریجا حاصل شود در سال خواه از یک سرمایه باشد
یا از اسباب متعدده هر کدام را سالی است یا بنفراده و اگر دو را ما لم باشد که خمس بر آن
نباشد آیا مؤنه که آن استثنا شده از این مال است پس از ارباح و منافع را خمس آن بدهد
بدون اخراج مؤنه از ارباح میکرد یا از هر دو حساب میکند در آن خلاف است و مسئله
در غایت اشکال است بر که احتیاط باید نمود احوط از همه احتمال اول است پس احتمال
سیم اگر چه قول دوم خالی از قوت نیست و اگر در زمان او چند شغل باشد هر یک را نفعی
باشد مثل زراعت و کسب و تجارت مؤنه را از هر یک جدا خواهد حساب نماید و بر هم نیز
میتواند قسمت نمود و خمس است در ارباح جمیع مکاسب اگرچه از اقسام تجارت
و زراعت و کسب نباشد پس واجب است خمس در چیزی که عاید او میشود از شکار کردن و هیزم
کشی و سقائی و علف فروشی در اجاره و کرایه و گدائی و امثال آنها و بعضی در اینها بعد از وضع مؤنت
و در ربح و منافع نصاب نیست بلکه هرچه زیاده آید باید خمس آنرا بدهد اگرچه قلیل
باشد و در غلات و در زراعات که زکوة در آنها واجب است بعد از اخراج زکوة
و حق سلطان و مؤنه زراعت خمس واجب است و خمس ارباح نیز مثل غنایم بر شش
قسمت میشود و وجوب خمس در ارباح ثابت است حتی نسبت بزنان و دختر و زن
نیست میان حصول ربح که بیع او بجهت باشد یا بیع یا اجاره یا بعقد دیگر یا بترکه

یا غیر اینها و در مصارف خمس به مال مالک بعد از اخراج مؤنه است و در زکات بعد از
اخراج مؤنه هر یک از دو قول مشهور است و اگر ربح در معامله فضولی حاصل شود خمس واجب است
خمس بعد از امضاء معامله بنابر احوط و اگر معامله کند نسیه در آن اگر
قبض باشد بعد از رسیدن موعد خمس واجب میشود نه در وقت معامله بنابر اقرب و اگر
ببخشد مال را در اثنای سال یا بخرد چیزی را از روی حیله تا خمس از او ساقط
شود ساقط نمیشود و آنچه را او لیه بنابر اجود و بلوغ و عقل شرط است در وجوب
خمس درین قسم پس اگر بچه طفل یا دیوانه نفعی از تجارت یا زراعت حاصل شود
خمس بر ایشان نیست و اما کسیکه گاهی دیوانه و گاهی عاقل خمس بر او واجب است و بر
کافر و حق نفعی نیز واجب است و اگر کافر دین حق را قبول کرد در سقوط این تکلیف
از او اشکال است احوط عدم سقوط است و اگر بنده را املاک مالک آن چیزیکه
بچه او بهم رسیده بدانیم خمس بر او واجب است والله در آن اشکال است و با علم
آن نفعی که در آن بهم رسیده خمس بر آن واجب است احوط اینست که با او پیش
باشد اگر خمس بدهد و اگر [illegible] مال مجهول را [illegible] وصیت کند که تجارت کنند
پس در آن ربحی بهم رسد در وجوب خمس در آن اشکال است اقرب عدم وجوب است
و وجوب خمس در هبه و میراث و هدیه خلاف است و مسئله در غایت اشکال است لکن
اقرب عدم

اقرب عدم وجوب خمس است در آنچه میگیرد از صدقات واجبه و مستحبه از زکوة و کفاره
و مال مجهول المالک و خمس و وقف و نذر و آنچه با آن وصیت کرده و بخشش حکام
و سلاطین و نحو اینها و واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع کردن شوهر [illegible]
بچه طلاق دادن او و نفعی که از آن بهم میرسد ملحق بمنافع تجارت است
و عسل کوهی و [illegible] و ترنجبین و شیرخشت و صمغ و میوه درختهای صحرا و
کوهی و چوب اینها و [illegible] و [illegible] خانه و هیمه چوبها و هیزم
و علف که از صحرا می آورند و صید میکنند و نحو اینها اگر در ارباح و منافع کسبهاست
خمس در اینها واجب است پس آنچه معتبر است صدق اسم تجارت و کسب و صنعت و زراعت است
نه حقیقه پس اگر یکی از اینها صادق نباشد خمس واجب نیست اگرچه نفعی داشته
کرده باشد او را بنابر اقرب پس خمس نیست در درختی که [illegible] و نه در میوه
آن که با آنکه میوه او منتقل میشود [illegible] که زیاده آمده از نفقه که بجهت خوردن
خود خریده بود و نه در [illegible] مثل البته و نه در جامه و کنیز و غلام و زینت و بالجمله
هر چیزیکه [illegible] کرده بجهت ذخیره کردن و تقاضا داشتن نه تجارت
کردن در اینها خمس نیست اگرچه زیاده از [illegible] باشد و اگر [illegible] ظاهر شود در
متاعی که با آن تجارت کند بجهت ظهور ربح و نفع خمس واجب شود ولکن اقوی [illegible]

که جایز است تأخیر خمس اداء تا بعد از نقد شدن خصوصاً اگر ترس از نقد شدن خمس
در دوم باعث ضرر شود لکن احوط در آن است قبل از نقد شدن و اگر متاعی را
خرید و ربح ظاهر شد پس قیمت آن تنزل کرد بنحویکه نفعی باقی نماند اقرب این است
که وجوب خمس برطرف میشود و همچنین اگر در جای دیگر برد آن متاع را و ربح
در آنجا برطرف میشود و زیاده عین یا قیمت او نماند اگر داخل در ربح و منفعت
یکی از آنچه گفتیم از تجارت و زراعت و کسب باشد خمس آن را باید داد و الا فلا
پس اگر غرس نماید درختی یا حیوانی یا کتابی یا لحاف آن یا منتقل شود و زیاده در قیمت
آن بهم رسد یا نمائی از آن حاصل آید اگر بقصد تجارت نبود خمسی در آن
نیست و الا باید خمس ابدا بدهد ششم از امور یکه خمس در آن واجب است مال حلال
است که مخلوط با حرام شده باشد بنحویکه نتوان او را تمیز داد و قدر هم مجهول
باشد و علم و ظن نداشته باشد بزیادتی یکی از آن دو بر یکی نه باجمال و نه به تفصیل
بلکه مساوی بودن و نبودن مساوی باشد در نزد او و نداند که حرام زیاده
از خمس است و فرق نیست مابین اینکه آن مال از کسب باشد یا ارث یا ودیعه
باشد و داند که حرامی در آن هست یا اینکه هبه و هدیه باشد که داند حرامی
در آن باشد و نصاب در آن نیست بلکه قلیل و کثیر آن این حکم دارد و در قسم

تمت

نیست مابین اینکه آن مال حلال از یکی باشد یا بیشتر و آن حرام از یکی باشد یا بیشتر مال طفل
و مجنون باشد یا نه یا باختیار ممزوج شده باشد یا باختیار و خمس در اینجا نیز تعلق بعین میگیرد
ظاهراً پس اگر عین بدون تفریط تلف شود ضامن نمیباشد نسبت بخمس و با افراط احوط ضمان است
و اگر حلال ممزوج بحرام مال طفل یا دیوانه باشد وجوب خمس از آن اشکال است و مصرف
این خمس مصرف ارباب است و اگر مالک این حرام را بداند و صاحبش را نداند اقوی عدم
وجوب خمس است بلکه واجب است او را تصدق بدهد خواه قدر آن زیاده از خمس باشد
یا بقدر آن یا کمتر اگر چه آن شناختن صاحبش ممکن نباشد بنا بر اقرب ولکن تفتیش مالک
نمودن لازم است و بنا بر تصدق باید بکسانیکه مستحق زکوة اند تصدق نمود و بهتر است
عنوان رد و بنا بر اقرب یا واجب است که تصدق بعد از جدا کردن مال مجهول المالک و
قسمت شده یا نه اقرب اینست که بدون قسمت نمیتواند تصدق نماید لکن با عدم قسمت
تصرف موقوف است بر تصدق جمیع زیرا که بدون این علم حاصل نمیشود بتصدق مال
مجهول المالک بتمامه عدم تمیز و شرط نیست در تصدق کردن اذن حاکم و نه عدالت
مستحق و نه عدالت آنکه تصرف میکند در مال مخلوط بحرام اگر داند که از حرام زیاده
از خمس است نیز اقوی وجوب خمس است و حلال بودن زاید بر احتمال بعد از اخراج
لازم میداند تصدق بقدریکه مظنه دارد که زیاده بر خمس است و این احوط است

داکر داند که آن حرام کمتر از خمس است نیز اقوی وجوب خمس است و اگر در این مال مخلوط
از حلال و حرام صاحب داند و لکن قدر آنرا نداند واجب است که طلب ابرا یا صلح
با غیر آن را از وی نماید و اگر رضی نشود بصلح و غیر آن قدری که علم دارد که آن حق او در آن
مال است واجب است دادن آن و احوط اینست که آنقدر بدهد که یقین کند که دیگر حق
ندارد و فرقی نیست میان آنکه آن مال تلف شده باشد یا نه و اگر نداند که مال یکی از
جماعت محصورین باشد واجب است عند جمهور آن جمع اگر چه جمیع باشد اگر ضرری بر آن لازم
نیاید والله اعلم خبیر بوده و اگر مالک آن مرده باشد باید وارث را راضی کند چو بیکه گذشت
و اگر وارث نداشته باشد پس آن مال مال امام است قسم ششم در مصرف است بدانکه خمس
و مصارف آن واجب است شش سهام است که یکی از اهل ذمه از مسلمان بخرد و بدانکه خمس بر شش
سهم باشد سهم از جناب اقدس الهی جل عظمه جدا شد و سهمی از جناب پیغمبر صلعم و سهمی از
ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین و سهم از ابناء السبیل و مراد از ذوی القربی امام ع
بنا بر اظهر و بعد از پیغمبر خدا ص در رسول و ذوی القربی اثنا عشر امام ع است پس نصف خمس
مختص به امام است و فرقی نیست میان خمس و غنایم و معادن و کنز و ارباح و غیر اینها
بنا بر اظهر و سه صنف دیگر فرقی نیست خمس که از اولاد هاشم اند که نسب ایشان
که جد بالاعلی شخص است که از جد هاشم پدر ایشان
میباشند

میباشند که پدر باشند اگر چه مادر داشته باشند نه مادر تنها و یتیم و مساکین شامل فقرا میباشند
و فقیر در اینجا همان است که در زکوة بیانش گذشت و فرقی نیست در این سه صنف میان زن
و مرد و صغیر و کبیر و جد و پدر و پسر با شیعه و موقوف نیست در تقسیم کردن بایکه حاکم شرع
متوجه آن شود و احوط بلکه اقرب اینست که وجوب است مطلق و رسانیدن بهر یکی از این
سه طایفه و لکن واجب نیست بهمه افراد هر یک از این سه طایفه و لکن واجب نیست بهمه
افراد هر یک از این سه صنف برسانند بلکه جایز است که از هر صنف بیک نفر از آنها
برسانند بلکه تفاوت میان اصناف نیز جایز است بلی آنقدر بهتر است که باید آنرا از این
سه طایفه برسانند اگر چه متفاوت باشد و بهر سه طایفه رسانیدن واجب است اگر چه
جد از قسمت حصه هر یک با قیمتی جایز باشد و آیا ابن السبیل فقیر را دو سهم میتوان داد
یا نه در آن اشکال است در وقت دادن واجب نیست یعنی آنکه از فقرا از صنف
داکر تواند که بهر سه صنف برساند واجب است فقط و اول آن سهمی که نمی تواند برساند
دیگر از صنف آن جایز نیست بنا بر اقرب و در زمان غیبت مثل این زمان جایز است
عطا کردن بیکنفر از هر صنفی آن قدر که زیاد بر عیال او باشد بنا بر اقرب و بهر یک از
اصناف کمتر از آنچه کفایت کند او را می توان داد بنا بر اقوی و در زمان غیبت واجب است
که حصه امام عم را بفقیه و مجتهد جامع الشرایط بدهند که او باهلش برساند و ا

سهم دیگر اقوی اینست که جایز است مالک یا وکیل او او را بمستحق برساند لکن افضل اینست
که بمجتهد برساند که اقرب است به قسمت نماید و در یتیم هاشمی که مستحق خمس باشد دیگر سهام
از خمس باید بامر برسد معظم علماء فقر را شرط میدانند و آن احوط است لکن اقوی اینست
که فقر شرط نیست در ابن السبیل نیز فقر شرط نیست لکن احتیاج در آن جائی که خمس باو
میدهند شرط است اگر چه در بلد خود غنی باشد و شرط است در فقیر و ابن السبیل اینکه مؤنه خرج
داشتن عاجز باشد و شرط است در یتیم اینکه از اولاد شیعه اثنا عشری باشد و بدیوانه خمس
میتوان داد و احوط اینست که باولاد زنا ندهند و عدالت در مستحق خمس شرط نیست
بنا بر اظهر و شرط نیست گذشتن سال در وجوب خمس مگر در خمس ارباح و آیا فوری است
دادن خمس یا نه اقوی عدم فوریت است هم نسبت بمالک و هم نسبت بوکیل لکن
احوط فوریت است و اما در خمس جایز است تأخیر تا سال خواه وقت ظاهر شدن ربح بداند
که زیاده بر مؤنه میباشد یا نه بلی اگر بداند زیادی آن مؤنه است جایز است تعجیل در
اخراج آن و قول بعدم جواز ضعیف است پس اگر در اثنای سال خمس را بدهد به نیت
وجوب میدهد و وجوب را بجا آورده است و اگر ندهد تا سال آید فوری میشود یا نه
اقوی اینست که نه و اگر در اثنای سال خمس را بدهد و چون سال دید ربح که کفایه
مؤنه اش نمیکند و باقی دارد معلوم شد نمیتواند از آن فقیر پس گیرد اگر چه تلف نکرده

باشد

باشد بنا بر اقوی و اگر نداند پیش از گذشتن سال که ربح کفایه مؤنه میکند جایز نیست دادن
خمس بمستحق بقصد وجوب و اگر بقصد قربت داد پس معلوم شد که ربح کفایه سال او میکند
اقرب اینست که هیچ آنچه داده مجزی است و اگر بداند که ربح کفایه میکند و بقیه مؤنه او تا آخر
تأخیر نماید دادن خمس را تا سر سال اقوی اینست که واجب است آنرا باقی گذارد و تلف
در آن بشود خمس را بخشیده و دعوای آن جایز نیست و ابتدای سال وقت ظهور ربح است
نه وقت شروع بکسب بنا بر اقوی و وکیل کردن در خمس و ادا و گرفتن صحیح است و اگر کسی
وصیت کرده باخراج خمس آنرا از اصل مال اخراج میکند و حصهٔ غیر امام را جایز است
نقل آن بجائیکه خمس در آن بهم رسیده بجای دیگر اگر چه مستحق در آن بلد باشد بنا بر
اقوی خواه آن مکان دور باشد یا نزدیک و مؤنه نقل با او است و اگر تلف شد
احوط اینست که ضامن است و اگر مستحق در آنجا باشد نقل جایز و با فرض تلف ضامن نیست
و اما حصه امام ع اگر مجتهد که متوجه این امور شود در آنجا نباشد نقل جایز است و با وجود
آن احوط عدم نقل است لکن حکم بان مشکل است و چیزی از خمس در زمان غیبت
ساقط نمیباشد و واجب است اخراج آن حتی حصه امام ع را و واجب است اخراج
صرف نمودن غیر حصه امام ع بمستحقین آن و اما حصه امام ع را جایز است صرف نمودن
بانطریقی که بعد میدهد بمجتهد جامع الشرائط که صرف نماید و برساند باهلش و جایز است

حفظ نمودن و بر تقدیر وجوب اخراج اولی اینست که حصهٔ امام ع را باید بدهند
در او شرط است ایمان نه عدالت و نه مرد بودن و نه صاحب شغل بودن و نه عقل و نه
بلوغ و کیفیت خمس بطفل بایمان نحوی است که در زکوة گذشت و شرط است در کسیکه مال
امام را باو میدهند فقر و مراعات کورها و بیوه زنان و عاجزان اولی است و بجمیع
سادات حتی غیر اولاد فاطمه میتوان داد و آیا میتوان صرف نمود در حق فقرای شیعه
امامیه است و ابناء سبیل الله بعضی جایز میدانند لکن عدالت شرط میدانند و این قول اقرب است
اگرچه احوط منع است و بر تقدیر صرف بنی هاشم رسانیدن بهمه طوایف واجب نیست
بلکه بهر طایفه که خمس بایشان باید رسانید نیز لازم نیست و احوط اینست که زیاده
بر مؤنهٔ سال ندهند حصهٔ امام ع را و لکن جواز آن خالی از قوه نیست و آیا این
از صدقات است که قصد قربت لازم دارد یا نه اقرب اینست که نه لکن اولی اینست
که از جانب امام صدقه قرار دهند و ضرور نیست اعلام مستحق که این از حصهٔ
امام ع است و در غیر آن نیز ضرور نیست و اگر حصهٔ امام ع را او داد بی تفریط کند
و تلف شود ضامن است و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط متوجه این صرف این سهم بغیر اذن شود
ضامن است و میتواند مجتهد غیر مجتهد را وکیل کند در اخراج و صرف این سهم و اگر نتواند
بمجتهد برساند بعضی تجویز کرده اند که غیر مجتهد آنرا متوجه شود در آن تأمل است

فصل دوم

فصل دوم در روزه است بدانکه واجب است روزه بر هر کسیکه هلال ماه مبارک
رمضان را ببیند اگرچه کسی دیگر غیر از او نه بیند خواه حاکم شرع شهادت او را قبول
کند یا نه و همچنین ثابت میشود بگذشتن سی روز از ماه شعبان و بشیاع و تند بکه علم
از آن حاصل آید و اگر علم حاصل نشود از آن ثابت نمیشود بنا بر اقرب و بعد از حصول
علم بشیاع فرقی میان نمیکند میان زنان و مردان یا کفار و مسلمین باشند نیست
خواه حاکم شرع حکم بآن کند یا نه و در ثبوت هلال رمضان بعدول ثبت بعقل خلاف است
اگر روز ظاهر نیست و ثابت میشود خواه آن داخل بلد باشد یا از خارج خواه
ابر یا مانع دیگر باشد یا نه این در وقتی است که علم بخطای دو شاهد نباشد و الا قبول
نمیشود و اگر مظنه بخطا رسیده باشد یا در رفع شک باشد و ضرور نیست که اقامه شهادت
در پیش حاکم شرع شود پس اگر کسی شنیده و اقامه شهادت نماید هلال ثابت
میشود نزد او خواه هلال رمضان باشد یا شوال و ثابت نمیشود هلال بشهادت
یک عادل و نه بشهادت زنان خواه تنها باشند شهادت دهند یا با مردان و نه
بشهادت بر شهادت و جمعی تجویز کرده اند که اگر دو شاهد شهادت
بحضور اشیاع عدلی قرار دهند و او عالم حکم کند بشهادت ایشان مقبول است و شبه
صحیح از حضرت صادق ع روایت شده که راوی سؤال کرد که چند نوع است

در رؤیت هلال فرمود که چند نفر باشند یکی گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم اگر
یک یا چند صد نفر ببینند و اگر صد نفر چند هزار نفر حرف شنیدن جایز نیست در رؤیت هلال
اگر در میان علتی نباشد کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود
شهادت دو مرد که داخل شوند و خارج شوند از شهر و علی این روایة عاده از قوة نیست
و اگر هلال رمضان یا شوال در نزد حاکم شرع به بینه شرعیه ثابت شود و حکم کند آیا آن حکم
نافذ است بنا بر اقرب پس بعد از حکم او بر هر کس لازم نیست که خود شاهد بشنود
و بر خصوص ثابت شود و مجرد ثبوت در نزد حاکم کافی نیست تا حکم نفرماید بنا
بر اقرب و شرط است در حکم بلکه اینکه خود دیده مثل حکم کند فایده ندارد و حکم او
نسبت به حکم دیگری اثری ندارد و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط حکم کند اثری ندارد و هم چنین
اگر در اقوال دیگری شک باشد و ثابت نشود هلال که بجدول که بحساب مخصوص است و اعتماد
بقول منجمین نیست و غیر این امور از آنچه بعضی اعتبار کرده اند مثل طوق زدن
و غروب کردن بعد از شفق و غیر ذلک اعتبار نمیشود و اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر
ابر متصل مجموع از سی روز باید حساب نمود و اگر در شهری دیده نشد یا جای دیگر ماه را دیده اند
و در سایر جاها ندیده اند یا حکم مجتهد به اول ماه از است که ماه را دیده اند یا اینکه جای
دیگر نیز اگر ثابت شود که در فلان جا ماه دیده شده حکم آن مثل آنجایی است که ماه را
دیده اند

دیده اند اقرب این است که حکم مختص باهل آن بلد و جاهایی که نزدیک به آن جا باشد
پس اگر کسی در بغداد مثلا شب جمعه ماه را دیده و سفر کرده و رفت بخراسان
معلوم در خراسان شب شنبه ماه را دیده اند پس یکروز روزه بر او قضا است و اگر
عکس باشد قضای یک روز و در تفسیر بلد و قریب و بعید اختلاف در کلام علما است
و بهر حال احتیاط در این موارد اولی است و در شکی که شک شود که آیا از رمضان است
یا از شعبان آیا واجب است طلب دیدن هلال و جد و جهد کردن یا نه اقرب این است
که واجب نیست و هم چنین در آخر رمضان نیز واجب نیست بلکه تفحص در طلب هلال
واجب کفائی است بنا بر اقرب در ظاهر خواه مظنه بطلوع هلال باشد یا نه و اگر در شب
سی ام یا روز آن بشنود که جمعی ماه را دیده اند یا یابد بدیل از اطلبه یا غیره نزد
اشان [illegible] تا بر او معلوم شود حقیقت امر واجب نیست اگر چه معتقد است در ظاهر
عدم وجوب فحص است اگر چه شک در آن جا باشد در روزه هلال رمضان باشد
یا شوال و آیا میتواند که تحقیق شود که مبادا هلال بر او ثابت شود یا نه اقرب اول است
و دعای رؤیت هلال سنت است نه واجب اگر چه در اخبار است در روزه نیت قربت و اگر
بدون قصد قربت روزه میگرد روزه اش باطل است اگر چه روزه مستحبی
باشد و نیت وجوب در واجب و سنت در سنت لازم نیست اگر احتیاط

روزه محتاج [نیت] لکن احوط است و لازم نیست در روزه ماه مبارک و قصد اینکه از روزه رمضان است
بلکه همینکه قصد کند که فردا روزه میگیرم قربة الی الله کافی است در هر روزه که زمان
آن معین است در آن تعیین و قصد روزه مخصوص کردن لازم است و هم چنین روزه
سنت است اگر زمان آن معین نباشد لابد است در آن تعیین و در نیت روزه ماه
مبارک احوط ترک نیت ادا و قضا است و نیت اینکه از رمضان امسال است ضرور
ندارد و اما وجوب نیست و باید در نیت جزم داشته باشد پس اگر نیت کند فردا روزه
میگیرم اگر خدا خواهد نیتش صحیح نیست مگر مرادش از این تبرک باشد و از
اول شب تا آخر شب آن هر وقتیکه خواهد میتواند نیت کند در هر روزه که باشد و در
وقوع نیت در جزء آخر شب بنحویکه بجزء اول روز مقارن باشد خلاف است اقرب
جواز است و اما در جزء اول شب که مقارن آخر روز پیش است احوط ترک است
و در روز پیش نیت روزه روز بعد کردن صحیح نیست و جایز است تا اول زوال صائمی
بعد از نیت در شب لکن افضل اعاده نیت است بعد از [illegible] اما در آن چیزیکه باعث
غسل باشد و اگر یوم الشک را نیت شعبان کند و بعد معلوم شود که آن رمضان بوده است آن
روزه اجزا میکند است و اگر در اثنای روز معلوم شود که از رمضان است
احوط است که عدول به نیت رمضان کند و جمعی واجب میدانند و وجوب نیت

در نیت

در نیت روزه تصور کردن و در نظر آوردن هر یک از مفطرات مفصلا ضرور نیست بلکه کافی است
قصد اجمالی که متعلق بجمیع داشته باشد و ابتدای روزه صبح صادق است و انتهای او غروب
که اول وقت نماز مغرب است و غروب شناخته میشود به برطرف شدن سرخی مشرق از
بالای سر بنا بر اقرب و اگر وقت مشتبه شود تا یقین بدخول وقت بهم نرسد افطار نمیتوان
کرد اگر علم ممکن باشد و اگر پیش از برطرف شدن سرخی افطار کند باید کفاره بدهد
مگر اینکه بجهت تقیه باشد که خوف تلف بر ترک آن داشته باشد و اگر بجهت تقیه افطار
کند باید قضا کند و آیا در دخول وقت افطار اعتماد میشود بر آنچه اعتماد بدان
میشود در دخول وقت نماز بتفصیلی که گذشت اشکال است احوط در اینجا مراعات یقین است
اگرچه اعتماد بر قول دو عادل نیز اقوی است و اگر ظن غالب به بقای وقت
جایز است خوردن و آشامیدن و جماع کردن جایز نیست مگر اینکه وقت وسعت
جماع و غسل داشته باشد و ظن به بقای وقت از برای آن کافی است بنا بر اقرب و اگر
با علم به تنگی وقت جماع کرد روزه اش باطل و کفاره را واجب میدانند بعضی و بعضی
گفته اند که در صورت مظنه به بقای وقت اگر با عدم حفظ وقت و مراعات آن بعمل
فجر شود او نیست الا افطار [illegible] حرام است روزه و در روزه اش باطل است
بنا بر اقوی خواه روزه واجب باشد یا سنت خواه رمضان باشد خواه غیر آن

خواه آن مرض تب و بیماری باشد یا درد چشم و دندان و سر و غیر اینها بلکه شرط نیست
در جواز افطار مریض گویند و اگر مریض باشد که روزه با آن ضرر نداشته باشد جمعی تصریح کرده‌اند
که باعث افطار نمی‌شود و روزه با آن صحیح است و ضرر رسانیدن روزه به مرض به چند وجه است یکی آنکه
روزه باعث زیادتی آن شود اگرچه زیادتی ظاهر نباشد و دیگر آنکه باعث دیر چاق
شدن مرض باشد و هر دو باعث افطار می‌شود لیکن دیر چاق شدن باید بنحوی باشد که
آن را ضرر دانند نه آنکه مثل یک لحظه متفقاً تأخیر افتد و اما اگر باعث شود که هرگز
چاق نشود ظاهر است که باعث افطار می‌شود بنابر اقرب و اما اگر باعث شود که مبدل به مرض
است که ترا مثل آن شود باعث افطار نشود بنابر اقرب و اگر روزه باعث بهم رسیدن
مرض شود باید افطار کند و اگر روزه باعث شود مشقتی را بر مریض که بحسب عادة متحمل
آن نتوان شد جایز است افطار بلکه اگر غیر مریض باشد افطار جایز است پس معتبر
صدق ضرر است به هر راه که حاصل شود افطار جایز است اگرچه ضرر عظیم نباشد و اگر
معالجه مرض موقوف بر افطار باشد باید افطار کرد خواه اذیت برساند یا درد داشته
باشد و همچنین علم یا ظن بهم رسید افطار جایز است اگرچه مظنه آن قول طبیب صادق
نباشد پس مطلق مظنه کافی است بعضی از عارفی آن ضرور نیست پس اگر مظنه بجهة
آن طبیبی یا از جهتی دیگر بهم رسید ضرور نیست که از دیگری سراغ بکند که آیا در

و در تبع

و در تبع چه فایده است یا نه و ضرور نیست که مظنه قریب به علم باشد و اگر شک در ضرر داشته
باشد نمی‌تواند افطار نماید و اگر چند مرض داشته باشد که روزه بالنسبه به بعضی ضرر داشته
باشد و بالنسبه به بعضی نافع باشد پس اگر آن مرضی که بالنسبه به آن نفع دارد صعب‌تر است و
دفعش اولی است افطار نمی‌تواند کرد و اگر امر به عکس است افطار می‌کند و اگر صائم ترک
نموده است لیکن صحیح روزه در آن حال در کمال قوت است و اگر روزه را به توقع مضر باشد
داند روزه بگیرد و بعد از بردن نصفی وقت مطلع شود که ضرر داشته در وجوب
قضا اشکال است و اولی وجوب قضا است و لیکن اگر کشف حال شود که اگر بعد از وقت
علم به ضرر بهم رسانید قضا واجب است اگر مظنه بهم رسانیده به ضرر قضا واجب نیست
بعید نیست و اگر احتمال ضرر باشد ضرور نیست تجسس کردن اگرچه احوط است
بلکه تکلیف شرعی مدار بر ظن یا علم به ضرر است هر وقت حاصل شد افطار نماید و الله
اعلم و اذن پدر و مادر شرط نیست در صحت روزه سنتی بلکه اگر منع کنند نیز
روزه صحیح است بنابر اقرب و لیکن مکروه است روزه بی اذن ایشان اگرچه اذن
مادر باشد و حکم مخصوص به پدر و مادر است که بی واسطه است بنابر اقرب و مخصوص
به پدر و مادر است که عاقل و مسلمان و مؤمن باشند و اما از اولاد و اذن ایشان
شرط نیست و اگر منع کنند هر دو یا یکی بنحوی که شامل بعد از مرگ نیز باشد مثل

یا مکروه است روزه

اینکه بگوید هرگز منع از روزه را نمیکند یا هرگز روزه سنتی میگیرد بعد از ترک نیاجمعه و حرام
بنا بر قول دیگر یا منع ایشان فایده ندارد و احتمال اول اقوی است و علم برضا کافی است
اگرچه از او نه رسیده باشد و یا اذن لفظی نداده باشد و اگر اذن داشت در بین روزه
اذن برطرف شد تا باطل بودن روزه حرام و مکروه نیست و اگر یوم شک را روزه بگیرد
بی اذن ایشان بنا بر قول بحرام بودن روزه حرام و مکروه نیست و اگر یوم الشک را روزه
بگیرد بی اذن ایشان بنا بر قول بحرام بودن روزه مجزی نیست و بنا بر مکروه مجزی است
با کراهت و کراهت در نماز و حج مستحب بی اذن والدین نیست بنا بر اقوی و روزه مهمان
بی اذن مهماندار بدون منع مکروه است بنا بر اقوی اگرچه منع کند صریحاً و روزه
مهماندار بدون اذن مهمان مکروه است و نیز اصح نیست و روزه گرفتن روزه سنتی
بی اذن شوهر بنا بر اقوی حرام است زن دائمی باشد یا نه و اگر طلاق داده باشد اذن
ضرور نیست اگرچه طلاق رجعی باشد و در عده باشد و اما عده وفات بر عدم صحت روزه حرام
نیز میباشد یا نه اقوی اینست که حرام نیست و چون اذن ضرور شد پس اگر یوم الشک را
بی اذن روزه بگیرد روزه است مجزی نیست و اگر معلوم شود که آن ماه مبارک بوده
باید قضا کند و اذن شوهر در روزه واجب ضرور نیست بلکه اگر منع کند نیز میتواند
روزه را بگیرد اگرچه واجب موسع باشد و حصول اذن بعلم برضا است یا بظنه که از

کلام

کلام او حاصل شود نه بغیر دیگر و شهادت بعدل ثابت میشود و بدو عادل ثابت میشود
و شهادت زنان نیز حاصل نمیشود و نوشته که علم از آن بهم رسد کافی است و صحیح است
روزه بنده بی اذن آقا اگر روزه روزه سنتی باشد خواه آقایش حاضر باشد یا
غایب خواه روزه باعث ضعف او از خدمت آقایش بشود یا نه و فرقی میانه اقسام
بنده نیست و اگر آقایش صغیر باشد عدم اذن شاید اقرب باشد و هم چنین اگر شوهر
صغیر باشد نسبت بروزه سنتی زن

فصل چهارم

در بیان آنچه از آن امساک
باید کرد و از جمله آنها خوردن و آشامیدن است هر چه باشد و به هر طریقی که باشد
و بقیه که در بین دندان مانده اگر فرو برد روزه اش باطل میشود بلکه بعضی تصریح
کرده اند بوجوب کفاره نیز اگر عمداً باشد و اگر شک کند که آیا آب دهنش مشتمل
بر غذا یا خون یا چرک دندان منفصل شده یا نه آیا واجب است او را بیرون اندازد
یا میتواند فرو برد بعید است که اشکال است و اقرب جواز فرو بردن است اگرچه ظن
بآن نیز داشته باشد لکن احتیاط را در هیچ حال ترک نکند و آب دهن که از
دهن جدا نشده باشد اگر از خودش باشد میتواند فرو برد و بلا اگرچه بسیار باشد
و اگر چه بجهت مرض حرکت دهان یا بوی یا خیالی یا ترشی بجهت آن مبدل شود بعض
گفته اند اگر بطریق عادی باشد باید بیرون کرد و اما آن ضعیف است و اگر بی اختیار

بیرون آورد و بعد داخل دهان برد آنچه بر آن پیدا شده می‌تواند فرو برد و اگر سنگ‌ریزه
یا غیر آن در دهان کند و بیرون آورد و باز در دهان گذارد آن آبی که بر آن است
اگر مستهلک نباشد نمیتواند فرو برد و اگر فرو برد روزه‌اش باطل میشود و اگر آب دهن را
بیرون برد بر جامه یا دست مثلاً بعد از آن فرو برد روزه باطل میشود و بنابر احتیاط فاسد میشود روزه
بفرو بردن آب دهان اگر از دهان جدا شده باشد مطلقاً و همچنین از مخرج بلغم گذشت
اقرب آنست که جدا شده پس جایز نیست فرو بردنش لکن احوط این است که مجموع را
چند روز دو خوردن آب دهان غیر جایز نیست و باعث افطار نمیشود اگر چه زیاد
شود هر قدر باشد بلکه اگر از بیرون دهان فرو برده بنابر کفاره جمع را لازم میدانند
در آن احوط است و اما مکیدن زبان غیر باعث فساد روزه نمیشود مادامیکه آب دهان
فرو نبرده باشد و اما فضلات دماغ که از سر بحلق آید مادامیکه بفضای دهان نیامده
فرو بردن آن باعث فساد روزه نمیشود اگر چه تواند از آن بیرون کند بنابر اقوی
و اگر بفضای دهان آمد فرو بردن آن روزه را فاسد میکند و قضا بلکه کفاره
نیز واجب میشود بنابر احوط و اقوی و هم چنین حکم بلغم پیش از آنکه بفضای دهان
آید فرو بردن ضرر ندارد و بعد از آنکه بفضای دهان آمد فرو بردن آن باعث قضا و کفاره
میشود اگر عمداً باشد بنابر اقوی و اگر ترشی که از سینه برخاسته اگر چه عمداً باشد آن

باشد

باشد نمیتواند فرو برد و اگر فرو برد قضا آن نباشد نیز باید احتیاط نمود از آن بلکه
وجوب احتیاط از آن در غایت قوت است و اگر صبح طالع باشد و لقمه در دهانش باشد
باید آنرا بیندازد و اگر فرو برد روزه‌اش باطل قضا و کفاره لازم است و اگر
از مخرج خاء گذشته باشد واجب نیست بیرون کردنش بنابر اقوی و فاسد نمیشود
روزه بمکیدن انگشتر و خاییدن طعام بجهت طفل یا مرغ و چشیدن آب گوشت
شله و بالجمله هر چیزیکه بحلق نرسد باعث فساد نمیشود خواه در حال اضطرار باشد
یا نه خواه مرد باشد یا زن بلکه اکثر علما مکروه نیز ندانسته‌اند لکن حکم بکراهت چشیدن
و مکیدن احتیاط است باکی نیست با آن و اگر چیزی را بخاید و بی‌اختیار چیزی از آن فرو
رود بعضی گفته‌اند اگر باعث آن عمل را اگر داند بحلقش فرو رفته سهواً قضا در آن
و اگر بقصد غرض صحیح کرده قضا لازم نیست و این احوط است و از جمله مبطلات روزه
استمناء و انزال منی است بجهت طلب کردن آن خواه به بازی کردن یا به آلت خود
باشد یا به بوسیدن زن یا بنظر کردن یا بگوییدن یا غیر آن باشد و اگر
طلب منی کرده و لکن انزال نشد روزه‌اش باطل نیست و آنچه اقوی است طلب آن
اگر چه بعد عقب یا حلال خود باشد یا نه مدام که اکمال است و اگر مس نماید زن خود را
یا دست یا [illegible] را بجهت [illegible] لذت و قصد انزال [illegible] نداشته باشد پس انزال شد

روزه اش فاسد است بنا بر اقرب خواه حلال بوده باشد یا حرام خواه از عادتش بوده باشد آمدن منی
بعد از ملاعبه و قول بعدم فساد ضعیف است بلکه اگر بی آنکه چیزی از اینها را ملاحظه نماید انزال شود او را
همین حکم وارد بنا بر اقوی و همچنین اگر بملاعبه و بازی کردن انزال شود بنا بر اقوی اگرچه عادتش
باشد و اگرچه از عادتش بود از ملاعبه آمدن منی جاری نشده و اگر خوف آمدنش بسیار باشد بجهت شهوت
غالب و اتفاق باشد که انزال شود به بوسیدن نظر گفته اند ... حرام است بوسیدن و دست
مکروه است و اینها احوط است و اگر کسی به مکالمه کسی او انزال شود او را روزه اش باطل
نمیشود بنا بر اقرب و احوط بطلان است و بنا بر این فرقی نیست میان آنکه صاحب آواز مرد
باشد یا زن حلال باشد شنیدن او از او یا حرام از عادتش باشد یا انزال منی به شنیدن
او و آن زن باشد و اگر نظر کند یا بنا به قصد آمدن منی نداشته باشد پس انزال شود او را
اقوی اینست که روزه اش باطل نیست مطلقا و همچنین اگر صورتها را ابتداء اورده و انزال شود
او را بدون قصد آمدن منی اقوی عدم بطلان است و احتیاط را ترک نباید کرد و جماعتی
روزه را باطل میکنند و اگر در روز محتلم شود روزه اش باطل نمیشود و حجت روزه
نیست به اینکه غسل را فورا بجا آورد بلکه اگر غسل را بجا نیاورد روزه صحیح است
و کسیکه در روز محتلم شود میتواند استبراء به بول نماید اگرچه یقین داند که جزء از منی
با بول بیرون می آید خواه استبراء بعد از آن باشد یا قبل از آن و میتواند استبراء به بول

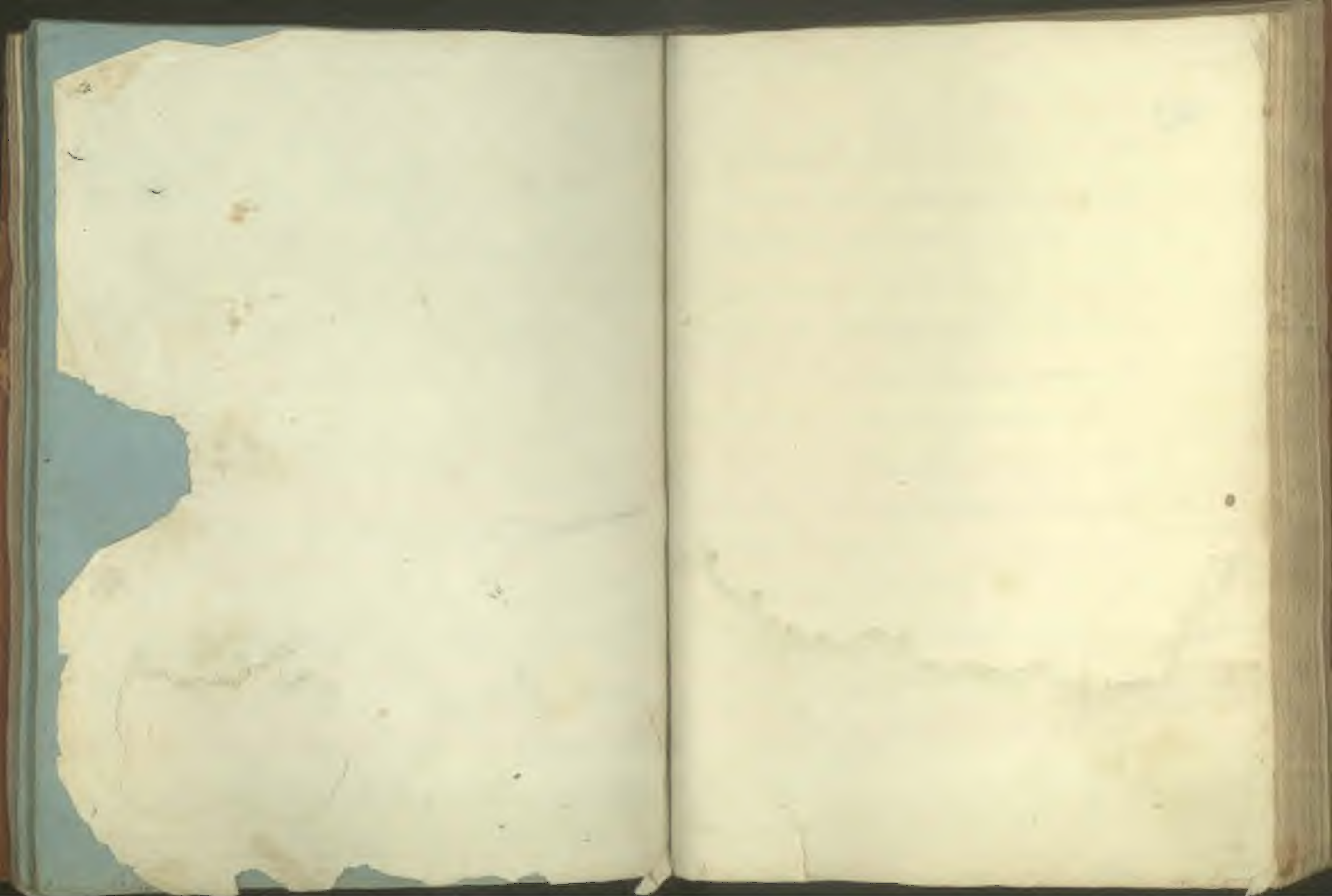
نماید

نماید از احتلامیکه در شب شده و اگر بیدار شود از خواب در وقت بیرون آمدن منی
واجب نیست منع نماید بلکه اگر قبل از بیرون آمدن بیدار شود نیز لازم نیست منع آن
و مکروه است بوسیدن زنان و بازی کردن و لمس نمودن ایشان اگر باکی که شهوه
بحرکت آید و اگر جوان باشد و جمال داشته باشد مرد یا پسر را ببوسد در آن منع و کراهتی
نیست و از جمله مبطلات روزه دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است بنا بر اقوی
و احوط خواه در امور دینی باشد یا دنیا و کذب بر سایر انبیا و اوصیا روزه را باطل
میکند اگرچه حرام است و کذب بر جناب فاطمه علیها السلام دلیلی نیافتم بر اینکه روزه را
باطل میکند لکن احوط ترک است و کذب بر علما که دروغ میگویند روزه را باطل نمیکند و آیا
کذب باید به لفظ باشد پس اگر کذب نوشته باشد یا [illegible] ده یا به اشاره روزه را باطل
میکند یا نمیکند تحقیق آنست که هر وجه را کذب باشد میگویند روزه را باطل
میکند و اقرب اینست که فرقی در کذب جهت بطلان نمیشود که هر وجه حرام باشد و الا
باطل نمیکند مثل اینکه تقیه بگوید لکن احتیاط را ترک نکند و سایر [illegible] از
قبیل غیبت و نحو آن روزه را باطل نمیکند و دیگر از مبطلات روزه ارتماس و سر زیر
آب کردن است و اگر بدن بیرون باشد تمام گوش و دماغ را زیر آب نماید ارتماس
نکرده بنا بر اقوی و شرط است در ارتماس فرو رفتن در آب یکدفعه پس اگر کم کم بچند دفعه

تمام بدن را زیر آب برد پس آن جزو را بیرون آورد و جزو دیگر را زیر آب برد به نحوی که گویا
سر در یک آن دفعه زیر آب برد روزه اش باطل نمیشود بنا بر اقوی و در آب ایستادن که
در غیر آب ارتماس بخود روزه را باطل نمیکند و در آب فرو بردن میان [illegible] و عرق
و نجس و پاک نیست و آب پس [illegible] جایز است و مکروه نیز نیست و اگر آب بر سر بریزد و آب
در حلقش رود و بعضی گفته اند اگر معلوم است که آب بحلقش میرود و باید [illegible] آن را از جهت
روزه اش باطل است و الا فلا و اگر فراموش نماید و ارتماس کند در آب غسلش صحیح است
و اگر جاهل بحکم بوده باشد و جنب غسل کند پس اگر تقصیر کرده در معرفت حکم غسلش باطل است
و غیر مقصر صحت غسلش قوت دارد و روزه برای مرد جایز است ایستادن و نشستن در آب
در حال روزه و مکروه نیز نیست و اما زنان پس نشستن یکبار روزه مکروه است نه حرام
بنا بر اقرب جایز و با کراهت باشد و روزه [illegible] و ممنوع نیز مکروه است و جایز است
بلکه استیاک و مکروه است روزه دار را بوئیدن ریاحین و گلها [illegible] روزه اش
باطل نمیشود و مراد از ریاحین هر گیاه خوش بوی است بلکه بوکردن جمیع بوهای خوش
جایز است و بوئیدن بوهای عطر دیگر باعث بطلان روزه نمیشود لکن بوئیدن ریاحین
مکروه است بلکه روزه دار را بوئیدن نرگس کراهتش بیشتر است از سایر ریاحین و مشک
نیز مثل نرگس میباشد و بوئیدن زعفران نیز مکروه است سایر بوها مکروه نیست بلکه

مستحب است

مستحب است بوی خوش و طیب که روزه دار بو کند و مکروه است روزه دار را داخل شدن
حمامیکه باعث خوف شود جواز روزه واجب باشد یا مستحب جواز که غسل شود یا نه
و اگر غسل واجب داشته ممکن نشود الا بدخول در حمام مذکور پس در وقت آن غسل تنگ باشد
پس کراهت برطرف میشود و اگر وقت تنگ نباشد و تأخیر غسل باعث فوت [illegible]
نشود کراهت باقی است و اگر باعث فوت مستحبی شود جمع است اگر فوت آن مستحب
مثل [illegible] کراهت باشد [illegible] و هر چیزیکه باعث ضعف شود حکم بکراهت آن
میشود و خوابیدن روزه دار ضرر ندارد بلکه اولی عدم ترک آن است
و اگر کسی نیت روزه را فراموش کند و بیدار نشود تا بعد از ظهر باید روزه را قضا کند
و اگر قبل از زوال بیدار شود نیت کند روزه اش صحیح است و اگر [illegible] بخورد که نیت
آن خواب برود نیز ضرر ندارد و تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب در روز چهارشنبه
بیستم جمادی الثانی [illegible] العبد الفقیر [illegible] حیدر [illegible] ابن مرحوم [illegible]
[illegible] الا
زیاده الله توفیقه در شهور سنه ۱۲۶۱





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین **اما بعد** چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم ابن الحسن الجیلانی که
این مختصریست در اصول دین بر سبیل اجمال موافق فهم و طاقت عوام
نوشته شود تا مبتدیان را شاید اگر مردم باشد رشد یابد جناب فاضل اگر
باشد وسیله از گناهان این روسیاه بی بضاعت بکند و در رحمت و عفو خود

تامل جاهل [illegible] گناه بار و در اوان جناب او خواهد و این مشتمل است بر مقدمه و چند
باب بدانکه اصول دین پنج است توحید و نبوت و معاد و اما عدل و امامت
پس اینها را اصول مذهب نامند هر کس منکر یکی از سه جز اول باشد کافر است

نجس است و ذبیحه او حلال نیست و سایر احکام کفر بر او جاریست
اما اگر اقرار باینها داشته باشد و منکر عدل یا امامت باشد
کافر نیست لیکن شیعه هم نیست و بلا شک ایشانهم اهل جهنم است
و اینها را اصول دین میگویند بجهت آنکه اصول عبارتست
از بنیاد و ریشه و هر چیزی که بر او اساس میکنند مانند مثل دیوار و ریشه
درخت و مثال اینها و سایر عبادات و سایر حلال و حرام فروع
دینند یعنی مثل دیوار و شاخ درختند پس اصل هر چیز اگر بجا باشد فرع بر او
قرار میگیرد و اگر اصل نباشد فرع را ثبات و بقا نیست پس کسیکه اصول
دین او صحیح باشد امید نجات از برای او هست هر چند فروع او خراب باشد
و احوال ناشایسته باشد هر چند بعد از سوختن در جهنم باشد و هر که اصول دین
او خراب باشد فروع و اعمال و طاعات و عبادات باو نفع ندارد هر چند
تمام شب و روز عبادت کند مگر توحید است و در آن سه فصل است

باب

فصل اول در اثبات صانع عالم است و باید دانست که عالم را
خدائی هست و دلیل بر این مطلب بسیار است و آنچه بفهم عوام
نزدیک باشد دو چیز است اول آنکه هر عاقلی که بچشم بصیرت نظر
کند در عالم و آنچه در او هست از آسمانها و زمینها و ستارها و آفتاب
و ماه و حرکات شبانه روزی آنها و حرکات مختلف آفتاب و ماه و انواع
آنچه در زمین هست از حیوانات و گیاهها و اشجار و انهار و معدنها و سایر
آنها و اختلاف چهار فصل و در خلقت انسان و اعضا و جوارح و قوای
ظاهره و باطنه و قوتها بلکه باعث ترتیب بدن انسان میشود و غذا را
بهمه اعضا برساند و بسبب آن تمیز حاصل میشود و گوشت و پوست
و سایر اجزای بدن و اخلاط از آن حاصل میشود یقین میکند
که این خود بخود نشده است و یقین میکند که چنین صانعی باید
کامل از همه جهت باشد و نقص در او نباشد دوم آنکه هرگاه

دوم

طفلی

طفلی از اندرون آید و بگوید در خانه فلان چیز را بخور مثل یا فلان
واقعه رو داده است ظن بصدق آن حاصل میشود و بسیار وقت است
که یقین بآن حاصل میشود و اگر دو طفل باشند دیگر اثر ظن صدق
بیشتر ظاهر میشود و همچنین هرچه بیشتر باشند چه جای آنکه مردی خردمند
بسیار اوقات مفید یقین است خصوصی هرگاه خوب و راستگو
باشند و حاکم باین عقل است و همچنین است در امور دیگر که مدرک آنها
عقل باشد هرگاه جمع کثیری که جمعیت ایشان بسیار باشند همه
خوب و راستگو و صاحب علم و فهم و زیرک و [illegible] باشند
متفق القول حکم بکنند نظر بعقل خود یقین صدق آنها حاصل میشود
پس بگوییم که از خبر دادن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که جمیع اشراف ایشان مثل نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد بن عبدالله باشند یقین حاصل نمی شود و این
معلوم است که از زمان حضرت آدم تا خاتم الانبیا جمیع پیغمبران دائما

ایشان و علما و حکما در هر عصر و زمانی هم گفته اند که عالم را خدای هست
یکانه متصف بهمه کمالات و منزه از جمیع نقص و عیب و دلایل وجود
این عقل حکم میکند بهمه اشیاء نکر میدانند و دروغ نگفته اند یقین میکند
که عین حق و صدق و صواب است بلکه وجود صانع فطری است باین
معنی که حق تعالی خلق انسان را چنان آفریده که بالضرورت یقین بوجود
خدای خود داشته باشد بلکه حیوانات نیز این معنی را فهمیده اند
چنانکه از آثار و اخبار و روایات و علامات بسیار ظاهر میشود

فصل دوم در صفات کمالیه است آنچه مشهور است این است
که قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است
اما قادر یعنی خدا توانا است و هر کاری را که بخواهد بکند و هر چه را خواهد میکند
و در افعال خود مجبور نیست مثل آتش نیست نتواند سوزاند و مجبور باشد
بر سوزانیدن و هر چه خواهد بکند مجبور نیست و اگر حکمتش اقتضا کند

چندین

چندین عالم دیگر میتواند خلق کند و فعل قبیح و ظلم را نمیتواند بکند اما از
قبیح را نمیکند و دلیل بر این معنی آن است که اگر قادر نباشد لازم می آید
که عاجز باشد و محتاج باشد بغیر و صانع عالم و کسیکه صاحب این امور
باشد که مذکور شد چگونه عاجز میتوان بود و کی رفع حاجت
او خواهد کرد و وقتیکه محتاج شد بدیگری واما عالم یعنی خدا دانا است
و جزئی و کلی و جمیع ذرات همه در نزد او حاضر و او ظاهر است
و علم او نسبت بهمه یکسان است و دلیل بر این است که
ثابت شد که حق تعالی صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است
چگونه میشود که علم آن نداشته باشد البته هر که خلق چیزی کرده
باعتبار اراده و بتحقیق از مطلع خواهد بود و دیگر اینکه علم همه مخلوق
او میدهد و او را جمیع میشود و کمالات همه از فیض بی منتهای او است و قدرت
همه حاصل از قدرت او است و چگونه میتواند شد که کسیکه علم و قدرت

باشند

بهمه جا و همه وقت اینها به قدرت دادهٔ حق عالم و قادر نباشد
و دیگر اینکه همه دانسته که این همه عجایب خدا که در آفاق و در
و در نفس انسانی است از آنچه متعلق به بدن اوست از اجزای و اعضا
و چشم و گوش و زبان و فهم آن و ترکیب هر یک از اعضا از اجزا و اینها که
عقلا و حکیمان عاجز و حیران شده‌اند از خلقت اوست و او صانع همه
همه است چگونه میتواند بود که چنین کسی نادان باشد و بدانکه نباید در محقق
الاهی و تفکر کرد همین قدر باید دانست که علم عبارت که صورتی از اشیا را
در ذهن حاصل میشود و این را علم میگوییم و نه هم میتوانیم گفت که علم خدا
بالبته که عین اشیاء در نزد او حاضرند اگر نه لازم می‌آید که تحقیق
بعد از چندین هزار سال خلق میشود در ازل با وجود حق تعالی بوده باشد
و این خلاف بدیهی عقل و دین است بلکه همین قدر باید از عالم و یقین
کنیم که حق تعالی جاهل و نادان نیست و بر او هیچ چیزی پوشیده نیست اما

انکه

آنچه دانستن او و چگونه است پس نمیتوان یافت و نه هم ما را تکلیف
بیان کرده اند بلکه نهی از آن وارد شده است و حاصل آنکه علم الهی و سایر صفات
کمال او عین ذات آن جنابند یعنی اینکه ذات مقدس او قائم مقام این صفات
و در ذات الهی تفکر کردن بجز غرق شدن در دریای ضلالت ثمری ندارد واما
سمیع و بصیر یعنی شنونده و بیننده و همه شنیدنی‌ها را میشنود اما بدون گوش و دیدنیها را
میبیند اما بدون آن آلات اگر عاجز باشد و خداوند عالم باید کامل بالذات باشد
و احتیاج به غیر نداشته باشد و حقیقت این دو صفت هم به علم بر میگردد
واما حی یعنی زنده و مراد از زنده کسی است که او را علم و قدرت از و ظاهر شود
پس هرگاه باید سبب زندگی و دانائی صادر میشود از وجود او شود و از این جا معلوم شد
که هر جا در عالم است حی هم است پس این صفت هم به علم و قدرت بر میگردد
واما مرید و کاره یعنی خواهنده هر کاری که میکند از روی اختیار میکند
و هر کاری که میکند علم باو دارد و باید که حکمت در آن باشد حصول آن کار میشود

پس میکرد و این هم متعقب میکند فی الحقیقه قادر مختار و عالم مطلع بر امورات است و صفت
اهم بیم میکرد و اراده خدا نه مثل اراده ما است که نفس قصد و فهمیدن را تصور میکنیم آن
چیز و حرکه ما میشود تا بجایی که عزم آن را میکنیم و اثر آن را ظاهر میسازیم بلکه همینکه حق تعالی در ازل
علم دارد که وجود فلان در فلان وقت مصلحت و حکمت است یعنی اراده بعمل آمدن
وصف فعل است نه صفت ذات و اما سادس متکلم پس اگر مراد از آن
خلق کردن کلام است مثل قرآن و تورات و انجیل پس آن صفت فعل است و از صفت
ذات و صفات کمال نیست اگر مراد علم بمعنی کلام است یا قدرت یا قدرت بر خلق این
کلمات است پس آن نیز بر میگردد بعلم و قدرت و اما سابع صادق بودن است
که ذات پس آن نیز مقصود صفت ذات است یا از صفات فعلیه است یعنی دروغ نمیگوید و دلیل
آن برای این است که دروغ قبیح است و عقلا قبیح است از اینکه دروغ متعدی که مرتکب شده
از غیر او دروغ نگفتند پس باید هیچ نوع از دروغ از او سر نزند و اما ثامن واجب

بل

یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و دلیل دیگر بر آن اینها است
که اگر حادث باشد و تازه بهم رسانیده باشد با غنا برابر و روا باشد
پس واجب الوجود نخواهد بود و وجود او از غیر خواهد بود پس خدا آن
او دیگری خواهد بود که او را ایجاد کرده است

فصل ششم

در صفات
تنزیه خداست یعنی چیزهایی که باید آنها را از خدا نفی کرد و باید تعلیم داد که
کدام آنها را برای خدا نیست اول نفی شریک است یعنی خدا یکی است
و دو نیست و دیگری نه کسی است که خلق ایجاد کند و شریکی نیست
که مستحق پرستش باشد و دلیل بر آن هم بسیار است و آنچه مناسب است
دلیل و فهم عوام باشد این است که هر کس ملاحظه انتظام عالم را میکند
و آنکه جمیع اوقات بیک نسق میگردد و حرکات افلاک و کواکب

و فصول ربیع و مابقیه و روییدن گیاهها و زاییدن حیوانات
و غیر اینها بر یک قرار و اختلاف دارند نیست یقین میکنند که این
همه کار یکنفر باشد بجهة آنکه هرگاه مملکتی دو پادشاه باشد همیشه
آن مملکت در خراب و فساد است و همچنین هر گاه شهری دو حاکم
باشد بلکه هرگاه در یک ده دو کدخدا و در خانه دو کدبانو باشد همیشه
در آنجا فساد است و باین اشاره کرده است حق تعالی در قرآن
مجید در سوره است **لو کان فیهما آلهة الا الله**
لفسدتا و دیگر آنکه خدای دیگر باشد بایست از جانب او
نیز پیغمبری و کتابی و دینی بیاید و مردم را راهنمائی کند بجهة آنکه
خدای عالم باید فیض رسان باشد بلکه یگانگی خداوند عالم نیز فطرت است

که هرکس

که هرکس در وقت اضطرار که کسی را در آن وقت بحال او نرسد
تفکر نیست بی اختیار اعانت میجوید از خداوند یگانه و هیچ مرتبه او را
خدای دیگر در نظر نمیاید و بعضی مجوس که قایل شده اند بدو خدا یکی را یزدان
میگویند و یکی دیگر را اهرمن و بعبارت دیگر نور و ظلمت میگویند قول
ایشان باطل و شبهه ایشان فاسد است و راه خیال این است
که در دنیا شرور و آفات هست مثل مار و عقرب و زهر و درنده و ظالم
و منقلب و خیرات و لذات هم هست مثل آب و میوه و [illegible] و کار
دیگر [illegible] و مردمان را گفت گویی نفاد درست نیست دار پس نمیتواند شد
که فاعل و خالق این هر دو یکنفر باشد پس میگویند فاعل خیر یزدانست
و فاعل شر اهرمن یعنی شیطان و بعضی از آنها نیز خدا را یک
مبدا الشدائد میگویند خدا شیطان را خلق کرد و او شرور
و آفات خلق کرد و وجه بطلان شبهه ایشان بسیار است

وهمین بس است که بدانی انچه در دنیا هست انچه بیشتر محض ست

و انچه در نظر فانی میاید بعد از انکه در او تفکر بکنی [illegible] در او

هست که ضرر [illegible] او [illegible] ان نیست [illegible] بود است ببین که اگر

کسی را [illegible] کرده باشد چه [illegible] کردن از [illegible] حباب او [illegible]

در ظاهر چه [illegible] از برای ان طفل [illegible] ضرر [illegible] و درد [illegible] است و اگر [illegible] باشد

فایده باین [illegible] ندارد [illegible] تشویش بردن و آرام

رسول بودن که باعث عظیم [illegible] است [illegible]

پس خواهد بود چه جای انکه هر یک فایده های بسیار هست انجا

مجال ذکر انها نیست و از عمده فواید انها [illegible] کردن [illegible]

دینها است [illegible] کردن انها [illegible] اهل [illegible] باعث [illegible]

ثبات ان باشد و باعث تغیر [illegible] باشد و اما بطلان

بت پرستی یا پرستش ستاره ها و آب و آتش و حیوانات

پس [illegible]

نسخه

[illegible] و شراب

پس واضح تر ان است که کسی بیان کند بجهت انکه بعضی

از انها را خود انسان میسازد بعضی دیگر مخلوقات خدا اند

که احتیاج [illegible] انها [illegible] ثابت شد [illegible]

اگر حق تعالی مرکب از اجزا نیست [illegible] اجزا مثل سر و دست [illegible]

[illegible] و گوشت و پوست و استخوان [illegible] از اجزای عقل مثل انسان [illegible]

از حیوان و ناطق او را امکان نباشد و جسم بعضی چیز دیگر قابل طول

[illegible] باشد [illegible] مانند رنگ و بو و طعم

که [illegible] نیست [illegible] از برای او [illegible]

بجهته انکه مرکب محتاج است باجزای خود و جسم محتاج است

بمکان و عرض محتاج است بمحلیکه با وی برپا باشد و خدا [illegible] عالم

نمیتواند شد که محتاج باشد و اگر [illegible] او از برای او قرار داده

پس خدا خواهد بود از این شبهه و انکار و معین او زیر ... جهت انکه
هر چه شبه و نظر داشته باشد محتاج خواهد بود و از انچه گفتیم معلوم شد
که خداوند عالم دیده نمیشود نه در دنیا و نه در اخرت
بجهت انکه کسی که بچشم سر دیده میشود البته چیزی است اگر انکه در برابر
باشد و در سمت مواجه او باشد و از انی لازم می آید خدا را
مکانی باشد و از انچه نقص و احتیاج لازم می آید و قران مجید هم
باین ناطق است که در سوره مبارکه لا تدرکه الابصار بعضی ایات
انها و خلاق این دلالت ظاهر در مراد بدلیل عقل است یعنی تعیین کردن
بخداوند عالم سیم انکه حق تعالی محل حوادث نمیشود یعنی لذت
و الم و خواب و بیکی و سهو و نسیان و جوانی و پیری عارض نمیشود و امثال
انها از برای او نیست بجهت انکه همه نقص و عیب و باعث حدوث و
و احتیاج است چهارم انکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند

و داخل

و داخل نمیشود و بصورت چیزی ظاهر نمیشود و با او چیزی یکی
نمیشود چنانکه جماعت صوفیه میگویند که خدا در عارف حلول میکند
یا با او یکی میشود یا بصورت او ظاهر میشود چنانکه مذهب نصاری است
در باب عیسی و مذهب غالیها است و ابرار او و زن و فرزندان نمیشود
بجهت انکه بعضی از انها محال است مثل یک شدن دو چیز و بعضی مستلزم
نقص و احتیاج است مثل اینها و حق تعالی منزه بوده است که با او هیچ
چیز نبوده است پس در تعدد نبودن هم شریک ندارد چنانکه اجماع
اهل همه دینها است

باب دوم

در عدل است بدانکه عدل
از صفات فعل الهی است یعنی حق تعالی راست رفتار و درست کردار است
و ظلم نمیکند و بدون استحقاق مواخذه و عقاب نمیکند و توضیح این
مطلب در ضمن چند بحث است بحث اول انکه فرق میان
صفات فعل و صفات ذات خدا انست که صفات ذات انچه را

و از جملهٔ افعال آنکه عقل حکم میکند بقبح آن تکلیف کردن کسی است
بچیزی که طاقت آن نداشته باشد پس تسلیم آنکه قبیح از خداوند عالم
سر نمی‌شود بجهت آنکه اگر کردن قبیح لازم می‌آید یا جهل خدا یا عجز خدا
یا احتیاج او یا عبث بودن آن بجهت آنکه اگر نداند که قبیح است پس
جاهل است اگر بداند و نمیتواند که نکند عاجز است یا میتواند نکند اما محتاج است
یا بدون احتیاج از باب عبث و لغو میکند پس سفیه است و این همه مستلزم
نقص و عیب است در خالق عالم از همه اینها بری است هرگاه دانستی
پس بدانکه اغلب اکثر اهل سنت قایل شده اند که افعال بندگی از خداست
و خدا بر دست انها خیر و شر را خلق کند این مستلزم قبیح و ظلم و جور
بر خدا بوده که در عالم و این باطل است و وجه قبیح الا این است که حق تعالی
بنده گان را امر و نهی کرده و ایشان را وعده ثواب و وعید عقاب داده
پس هرگاه بنده قادر بر فعل نباشد و افعال بنده از خدا باشد و [illegible] میکنند

بعلی

زننده

پس کسی را که بمعصیت وا میدارد و در قیامت که طاعت کند پس
چگونه او را بر کردن معصیت عقاب میکند و حال آنکه تقصیری ندارد
و اگر بنده گان یکی از خدمتکار خود را بر دزدی و کاری بدارد که او را امکان نباشد مخالفت
و بعد از آن او را مواخذه کند که چرا این کار را کردی هر کس او را مذمت و سرزنش
میکند پس چگونه چنین امری را نسبت بخالق عالم میتوان داد و روا داشت و همچنین
چنین کسی که فعل را نسبت قدرت او نیست و لغو هم عبث و لغو هم هست
فایده در ضمن آن نیست و ایضا مکرر حق تعالی در قرآن مجید مدح مومنان و نیکوکاران بر فعل
ایشان و مذمت عاصیان و بدکاران بدکردار بر ایشان [illegible] طاعت و معصیت
فعل ایشان و باقیماندن نباشد [illegible] وجهی ندارد و دیگر اینکه حق تعالی در قرآن
مجید مکرر نسبت افعال را بر بنده گان داده و از خود دور کرده چنانکه فرموده و ما
ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و اما بعض
آیات متشابه که ظاهرا دلالت میکند بر جبر مثل یضل الله

من یشاء و یهدی من یشاء پس چون ظاهر اینها منافی

عقل قاطع و سایر آیات و اخبار محکم است باید اینها را تاویل کرد مانند آیاتی

که دلالت میکنند در ظاهر بجسم بودن خدا و امثال آنها و بعده میشود تاویل آنها

چنانکه مشهور علما اقامت کرده و این است که مراد از هدایت

توفیق و از اضلال خذلان است و توضیح این مطلب این است

که حق تعالی بنده را مختار کرده و عقل داده و شهوت هم داده و طریق

نجات و هلاکت نموده و رفتاریکه باعث نجات است چون در خلاف

طبع انسانی و مشتمل بر محنت و مشقت است نفس از او دگر بر آن

و رفتاریکه باعث هلاکت است چون در ظاهر موافق طبع و خواهش

از محنت است بجهت آنکه مقتضای خواهش و لذات است نفس میل دارد

پس خوردن و خوابیدن و جماع کردن و اکثر گردیدن و بوزگی کردن

راه هلاکت است و نماز کردن و روزه گرفتن و اجتناب از لذات

کردن که

کردن خصوص ترک محرمات راه نجات است هرگاه بنده بمطلب [illegible]

کمال رغبت بمقتضای لذات و شهوات انسانیها است بر دارد و [illegible] و محنت

و مشقت بسیار در طاعت و عبادت بردارد حق تعالی از روی لطف

خود را است که او دیگر داند فیض توفیق را معین او میکند و او در علم کامل

میکند و هرگاه عقل را پشت سر گرد و بمقتضای شهوات و راه لذات دنیا

بس بر و از طاعت دور گردانیده مستحق آن است که خدا او را بخود واگذارد

اینجا حق تعالی از لطف خود را معین او میکند و بغیر و امام براو تعیین میکند

و اضطرار دیگر او را منع میکند و با وجود این عقل و با این همه الطاف و عظم

[illegible] از این لذات [illegible] نمیشود و از بزرگی خداوند خود و [illegible] میگرداند

پس خدا او را بخود وامیگذارد و کمک او میکند و این است معنی خذلان پس

مراد از هدایت آن توفیق است و از اضلال خذلان و اینجا [illegible] اینها ظلم

و تعدی لازم نمیاید و قبیح و او را نمیشود پس از اینجا معلوم شد که [illegible] نشود

کردند در افعال عباد مدخلیتی میباشد اما بر حد جبر نرسد و همین معنی گفته‌اند

و در تفسیر حدیث مشهور که وارد شده لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین یعنی

این است که جبر محض نباشد که بنده را هیچ اختیار نباشد و فعل بنده همه از خدا

باشد و نه هم تفویض محض است یعنی اینکه خدا بنده را مطلق کرده باشد و کار

بدست او داده باشد که خدا دیگر اختیار نداشته باشد بلکه امر است میان این دو امر

که حق تعالی را هم فی الجمله مدخلیتی در افعال عباد هست مبحث چهارم

اینکه حق تعالی حکیم است و افعال او بی غرض و مصلحت

نیست اما آن غرض و مصلحت نه این است که بخود او نفعی

عاید شود بلکه از برای اینکه که نفع و فیض بمخلوقات برساند

و اگر افعال خالی از حکمت و مصلحت باشد لغو خواهد بود

و آن بر خدا روا نیست کلام الهی نیز با آن ناطق است چنانکه

فرموده و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما

باطلا

باطلا ذلك ظن الذين كفروا باب سیم

در نبوت است یعنی باید اعتقاد کنیم که واجب است بر حق

تعالی که پیغمبر بر بندگان بفرستد و پیغمبر ما محمد ابن عبد الله المطلب

صلی الله علیه و آله است و در این چند مطلب است مطلب اول اینکه

این است

بر خداوند عالم واجب است که پیغمبر بفرستد و دلیل بر آن

که چون نوع انسان بسبب احتیاج باکل و شرب و جماع و غیره محتاج

اند بمعاشرت با یک دیگر و در معاشرت بالضروره تعدی

و کشمکش و دالش حاصل میشود و در محاسبت است ابطال و احقاق

حق و رفع دعاوی اشکال است بلا میل و در صورت

تعدی و کاهت قتل و جرح و اتلاف جوارح و ننگ اعراض و غیر آن

رو میدهد و در علاج و چاره آنها طریقه ضروریات که موافق حق

باشد و عقل در بسیاری از آنها عاجز است پس ناچار است

که کسی از جانب خدا باشد که عالم بسبب اینها باشد و عالم را انتظام
داشته باشد و فساد و فتنه را دفع میکنند بعلم و بطریق توارث
و الهام الهی باشد و دیگر آنکه چون افعال الهی بغرض نیس و بیفایده
نیست و از برای خلق عالم و آدم باشد مقصود بکمال ایشان حکیم
باشد پس ظاهر است که خلق بنده کان را از برای اعانت کردن
و امداد کردن از برای خود و نفع شدن از ایشان نیافریده
بجهة آنکه او نه عاجز است و نه محتاج پس باید از برای نفع
بخشد که بنده کان برساند و فیضیکه بایشان عاید شود در این دنیا
نمیشود بجهة آنکه در دنیا بغیر محنت و الم و اندوه و غم و ناکامی چیز نیست
و هم چنانکه هیچ در او لذات در نظر می آید هیچیک لذات نیست بلکه
سوای رفع بدیهای چند نشد مثل خوردن سوای کرسنگیت و آب
خوردن سوای درد تشنگیت و جماع کردن سوای درد جمع شدن

منی است

منی است در محل خود چنانکه بول و غایط هم کاه جمع
شد از آن بیمار میشد تا او از آن بیرون بریزند و دوای در
ده آنرا خدا داده و بسیار اوقات این دواها هم
بلا و درد بغیر هیچ که اینها هم لذات باشند در پهلوی هر یکی از
هزار هزار الم و غم موجود است که اثر ابراز آن ناگوار میکند و اینکه
بزودی فانی میشود اگر کسی صد صد سال عمر کنند و بلذت
بگذرانند و در وقت رفتن بغیر شبیه خواب دیده لی برای
او چیزی نیست پس نمیتواند شد که مقصود جناب اقدس
الهی از خلقت بنده کان این فیض فانی باشد پس باید خلقت
ایشان را برای فیض دائمی که لایق او باشد کرده باشد و چون
این دنیا بالضرورت فانیست پس باید سوای این یکی باشد
که فیض او ابدی باشد و زحمت و الم نداشته باشد و لذات

او زوال نداشته باشد کدام نعمت جاوید و رضوان رب
مجید است و چون لطف بی منتهای او مقتضای آن است که فیض
او اکمل و اشمل باشد و بر معلوم است که عطای او در عرض استحقاق
و نزد در برابر عمل چند تر وقوع او در قلوب بیشتر است چنانی
قرار داد که این فیض در برابر عمل که استحقاق باشد پس بنده را
مکلف کرد بر بندگی و عبارت که چند روزیکه در دار دنیا است بعبارت
او بردارند و بعد از آنکه ایشان را به بهشت بی سرست داخل کرداند
و با حور العین هم آغوش و با حسنیا و یکان همسر و شو و با انواع
فواکه و نعمتها و لذتها قرین و با انبیا و اولیا هم نشین کرده اند
بنوه جزاء بما کانوا یعملون خوش حال باشند یعنی
یعنی شعوف باشند یا اینکه این جزاء اعمال و عوض طاعات
ایشان است و چون طریقه تکلیف بنده که کامل موقوف بالهام

و اعلام

استعداد

و اعلام جناب اقدس الهی است و کافه بندگان را
قابلیت نیست که به پیرامون ساحت کبریای او روند و از درگاه
کرویین پناه او مطلبی است استعلام نماید پس ناچار است که باید
که از جزء ایشان و بنی نوع بشر شخصی را برگزینند که بهمه استعداد داشته
باشد و مناسبت هم بان جناب که از جناب مناسب قدسیه
داو نیابة عقلا ملکوتیه از جناب اقدس الهی اخذ نموده و بواسطه
ملایمت و مناسبت بشریه بندگان را عطا و پیغمبر همین است

مطلب دوم اینکه پیغمبر چند چیز شرط است اول

عصمت یعنی باید از او معصیت سر نزند و خطا نکند در ظاهر
و نه در باطن و سهو و نسیان و فراموشی خصوص در احکام دین
و الهی متعلق تبلیغ رسالت نداشته باشد بدلیل آنکه پیغمبر حافظ
شرع خدا و امین وحی او و واسطه میانه او و خلق

او ست و بدون عصمت محل اعتماد نمیتواند شد زیرا که بدون
عدالت و عدم معصیت فی الجمله راه سهو و خطا از و منقطع نیست
پس باید که از همه جهت محل اعتماد باشد دوم آنکه افضل و اعلم از همه
باشد بجهت آنکه قبیح است بر خدا که کسیرا افضل و داناتر باشد او را تبعیت
کند و او را بگوید که اطاعت مفضول و نادان را بکند و هم چنین قبیح است
که یکی از دو نفر که مساوی باشد در فضل و کمال بگوید واجب است
که یکی از شما تابع دیگری باشد پس باید که غیر پیغمبر هیچکدام در درجه او نباشد
تا آنکه باشد از خدا امر متابعت او و هم چنین از جمیع صفات حسنه باید که
باشد و از جمیع ذمیمه مبرا باشد بلکه در نسب او عیبی نباشد و جبلی
بار آرد بلکه طبعها از او نفرت میکند هم نباشد مثل خوره و پیسی و مثل
اینها و دیگر آنکه پیغمبر در عصمت مجبور نیست باین معنی که خدا او را معصوم
کرده باشد و خود در آن مدخلیتی نداشته باشد والا بر عصمت

برای

برای او کمالی نخواهد بود و بر آن ثوابی نخواهد داشت بلکه بجهت
قوت نفس و مجاهده بسیار تن در دادن بمشقتهای عبادت
و بندگی و اختیار خود مستحق الطاف بی نهایت جناب باری تعالی
شده که آنجناب معین و یاور او شده و او را در کسب معالی اعانت
و امداد کرده مطلب سیم آنکه شناخته میشود پیغمبر و دانسته
میشود پیغمبری او بظهور معجزه و معجزه عبارت است از آنکه آن پیغمبر
کاری کند که انسان عاجز باشد از کردن مثل آن و افعال مکرری الهی
که عادت خدا بآن جاری شده است هم نباشد پس هرگاه چنین
کاری را مقارن دعوی پیغمبری کرد معلوم است که پیغمبر است
باعتقاد آنکه هر کس چنین کاری را یقین میکند که از جانب خدا است
اما آنکه گفتیم که باید انسان از دو عاجز باشد و از افعال مخلوق نباشد
تا مثل سحر و شعبده و چشم بندی بیرون نرود بجهت آنکه هر آن [illegible]

آن جوره عملها از [illegible]

از ایشان ظاهر میشود و گفتیم از افعال الله نباشد که عادت خدا
بان جاری شده باشد از برای اینکه در بعضان امری تعجبی و غرابتی
نیست مثل اینکه کسی بگوید در وقت طلوع آفتاب که من
پیغمبرم و معجزه من این است که الحال آفتاب طلوع میکند
پس آفتاب طلوع کند بجهة اینکه عادت خدا جاری شده است
که در هر روز همان وقت آفتاب طلوع میکند بلکه
باید خارج عادت باشد مثل اینکه بگوید من این عصا را اژدها
میکنم و ماه را دو نیم میکنم یا مرده را زنده میکنم و امثال آن
و دلیل بر اینکه هرگاه مقارن دعوی پیغمبری این کار را کرد یقین بر
راستی او میشود این است که پیش گفتیم که حق تعالی فعل قبیح از او
سر نزند و شکی نیست که دروغ قبیح است و اطاعت دروغگو قبیح است
پس اگر آن پیغمبر دروغگو باشد و معجزه از او ظاهر میشود پس لازم می‌آید
که خدا

که خدا باید است دروغگو کاری ظاهر کنند که باعث این
شود که بنده گان پیروی او کنند و این قبیح است و دیگر شرط
شرط است در معجزه که مطابق دعوی باشد که اگر مطابق
نباشد اثبات حقیقت نمیکند بلکه اثبات کذب او میکند
چنانکه مذکور است از مسیلمه کذاب که باو گفتند که پیغمبر
کور را بدعا شفا میداد و هم دعا کرد چشم داری را کور کرد
و گفتند آنجناب آب دهن مبارک را در چاه خشک
انداخت پر آب شد آن ملعون آب دهن در چاه
آب داری انداخت خشک شد مطلب چهارم
در نبوة پیغمبر ما محمد ابن عبدالله ابن المطلب صلعم واله است
بدانکه شکی و شبهه نیست در اینکه آنجناب مبعوث شد
و دعوی پیغمبری کرد و در طبق آن هم معجزه ظاهر کرد

پس پیغمبر خواهد بود چنانکه پیش گفتیم که هر که دعوی پیغمبری کند و در دست او
معجزه ظاهر کرد و مطابق ... پس پیغمبر خواهد بود اما اینکه آمده و دعوی
پیغمبری کرد پس این جمله متواتر است و یقینیات است و چنانکه علم
داریم باینکه در زمانهای سابق حاتم در عالم بود و اسکندر در زمانها
بود و آن شجاعت بسیار داشت و این بود ... علم داریم
علم بسبب بسیار گفتگوی این خبر و گوش بگوش رسیدن
حاصل شد همچنین در دعوی این جناب نیز یقین حاصل شده
که آمد این دعوی را کرد اما اینکه معجزه بر طبق
آن ظاهر کرد پس معجزات آنحضرت زیاده از آن است
که توان احصا کرد اما چیزی که در نقل اینها در نظر مردم
ظاهرتر و بفهم نزدیکتر و بقبول اقرب و از وسواس شیطان
و شکوک و شبهات دورتر است دو چیز است که اول آنها

دیگر

دیگر میگوییم بجهت آنکه سایر معجزات امور چندند که باخبار
و روایات باید ثابت شود و هرگاه از آنها یقین حاصل
کند بجهت آنکه عامی است که تا بسیار را نمیتواند خواند و از نقل کردن
مطمئن نشود و اما آن دو چیز که اول موجود است و از آنها
اول قرآن مجید است که نسبت آن بآنجناب نیز متواتر
و یقینی است و چنانکه علم داریم بوجود شهرها که هر چند آنها را
ندیده ایم باینکه این قرآن را آن پیغمبر آورده و اما اینکه معجز
پس جهت آن بسیار است و ما بعضی از آن را ذکر میکنیم
و توضیح آن این است که چون عادت الهی جاری شده
بود که در هر زمانیکه پیغمبری میفرستاد اینکه معجزه او از جنس
آن عملی باشد که در زمان شایع باشد و علمای آن زمان شهرت
داشته باشند و مهارت کامل آن علم در نزد آنها حاصل باشد مثل

انکه در زمان حضرت موسی علیه السلام علم سحر شهرت داشته
و ساحران بسیار بودند و در ان وقت بسیار بودند که کارهای
عجیب و غریب میکردند و عصاها و ریسمانهای ایشان را بهیئت
مار و اژدها مینمودند و بحرکت در آمدند حق تعالی معجزه موسی را
هم از ان نوع کرد اما نه سحر بلکه ید بیضا نوعی ان
بر نیاید پس آخر چنان شد سحر ساحران فرو برد
و دیگر اثری از انها ظاهر نشد و همه ساحران دانستند
که این از باب سحر و جادوی نیست بلکه بغیر خدای
نیست و باین سبب ایمان آوردند و جان خود را
در راه خدا دادند و مضایقه نکردند از انکه فرعون انها را بکشد
و بدار بکشد و هم چنین در زمان عیسی علیه السلام علم حکمت
و طبابت شیوع تمام داشت مثل افلاطون و جالینوس

دران زمان

دران زمان بودند و دردهای بسیار گران را دوا میکردند و آثار نامی
مثل [illegible] میکردند حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام معجزه بهتر از انها عطا کرد
که همه انها از ان عاجز بودند مثل انکه مرده چندین ساله را زنده میکرد و کور مادر
زاد را شفا میداد و گر و پیس و جذامی را علاج میکرد و هم چنین در زمان
حضرت ختمی رسالت پناه علیه السلام علم بلاغت شیوع تمام داشت و طایفه عرب که
دیگر [illegible] عبارات بلیغه و کلمات فصیحه تفاخر میکردند حق تعالی مثل این قران
بیاورید یا ده سوره مثل این قران بیاورید یا یک سوره مثل این قران
بیاورید هر چند سعی کردند یک سوره کوچک مثل ان نتوانستند بیاورند
و اگر میتوانستند این همه بلا بر خود قرار نمیدادند و کشته نمیشدند و اهل و عیال
خود را اسیری نمیدادند و [illegible] عاقلی نمیکند چنان
امر شد او برابر [illegible] شود و هیچ عاجز نخواهند شد
کرامت را دانی باشد که حقتعالی دلهای انها را گردانیده از این معنی

گران نارسیده شد این معنی با آنکه حقیقت بلاغت قرآن بحدی است
که ممکن نبود ایشان را که مثل او بیاورند و در بعد بی صحیح است چونکه
بر بعد ندانک فهم دارد فرق میانه قرآن و سایر کلام مولانا می بدو میدانند
که صحیح هیچ در برابر او نمی ایستند و دیگر آنکه نظم قرآن و ترکیب آن بدیع
کلامی نمیمانند نه از بابت شعر است و نه از بابت خطبه است و نه
از بابت انشا و املائی که در مکاتبات و رسایل میکنند و هیچ کسی را
قدرت نیست که بدین اسلوب غریب و طور عجیب تکلم
کند و دیگر آنکه اختلاف در او نمیباشد و هر کسی از اهالی ابلغ
تر باشد تفاوتی در اول و آخر کلام او بهم رساند خصوص
هرگاه سخن طولانی باشد در الفاظ آن یا بسبب تفاوت
در فصاحت و بلاغت یا در صفات آن بسبب غفلت
و التباس یکدیگر بهم رساند و قرآن هیچ اختلاف نیست
ودیگر

ودیگر اینکه هر کلامی را اگر کسی یکبار خوانده بالطبع
اول دفعه دوم و سیوم ملول میشود و هر چند کلام رفیع باشد
که از خواندن آن ملول باشد و این کلام هر چند مکرر میکنی
ملول نمیشود و همیشه تازه است و دوم آن است که این
جناب مکتب نرفته و درس نخوانده و خط ننوشته و چنین
بزرگ شده در میان قوم عرب نشو و نما کرده علوم را
و اکرام چنین از او ظاهر شود بغیر آنکه از جانب خدا است
هیچ وجه ندارد اما قوم عرب پس حال ایشان معلوم
از برای کسیکه اندکی با ایشان معاشرت کرده است
خصوص بادیه ایشان که نه فهم دارند و نه ادب
و نه عقل و نه شعور و نه سلیقه از بیت حیوانات تمیز
صورت ... ندارد و خبیث و ... را

میخوردند از موش و مار و حشرات و کفتار و غیر اینها و
همه را حلال دانند و انواع طعام بدون تذکیه و تطهیر با احشا و امعا خام
و میته میخوردند و بول شتر شرب و غسل مینمودند و امثال
و امثال اینها و مجملا حال ایشان چگونه بوده است چنانکه
معلوم است از حال ایشان که عبادات ایشان
از این قبیل بوده که عریان میشدند و دور خانه کعبه
میگشتند و دست بهم میزدند و صفیر میکشیدند پس
معلوم است که سایر اعمال ایشان چه بوده و همه
صفات عصبیت و حسد و عداوت و سایر
صفات ذمیمه در میان ایشان کامل بوده و اما
علوم و ادابی که از آن حضرت ظاهر شد و صفات حسنه
و اخلاق حسنه آن جناب پس بیش از آن
که در کتابها

که در کتابها و دفاتر احصا توان کرد همین بس است
که هر کس ملاحظه کند و ببیند که هزار سال و کسری است
که علمای فحول عظیم الشأن در هر مکان در علوم
او تفکر میکنند و شرح آن میکنند و بیان اخلاق و
اداب آنجناب میکنند و هنوز بهیچ جای آن نرسیده‌اند
و اساس کشورداری داده و احکامیکه آورده از برای رفع
و انتقام ظلم و تعدی و بجهت رفع نزاع و دعاوی و دست
درازی در میان و عرض و مال از احکام مرافعه و تقاص
حقوق و اثبات مطالب بینه و یمین و تجویز کردن
قصاص و اثبات کردن زیارت و اقرار دادن حج
و طلاق و اعتبار بید تصرف و بر اعتبار دعوی خارج
از بینه و امثال اینها و تقرب بذات اقدس باری در انواع

عبادات وار کار یقین میکنند که مرد عرب مکتب
نرفته و درس نخوانده از میان چنین طایفه قبیح
برخیزد و چنین دعوی بکند و چنین علوم وارانی
چنان اطوار و اخلاق که از او منقول شده از تواضع
و عفت و فهم و ادراک و وسعت و وقار و علم و جود و سخا
و غیرت و جرئت و حلم و سایر صفات کمال یقین میکنند
که این نیست مگر از جانب جناب اقدس الهی و از جمله
علوم مبنی و آداب است قرآن مجید هرچند قرآن در حقیقت
مشتمل بر همه چیز هست اما از ظاهر آن هیچ چیز بر غیر پیغمبر
و وصی ظاهر نمیشود از این است که در اعصار و سنوات اوله
و در هر زمان از ازمنه جمیع علمای دنیا تفسیرهای عمیق
کرده اند و تفسیرهای بیحد و نهایت نوشته اند و هنوز
بقطره

بقطرهٔ از دریای او نرسیده اند وگویا اجمالی بلکه است
که کسی دارد تصرف بکر نشان و بهمین معجزه که بعضی
از جناب ظاهر شد درستگوئی آن جناب هم ظاهر
است پس هرچه که خبر داده راست است و از جمله خبر
های او این است که دین او ناسخ دین سایر پیغمبران
است پس مذهب اهل ادیان سابقه از یهود
و نصاری و غیرهم باطل شد و شبهه که یهود کرده است که
نسخ قبیح است از برای آنکه اگر دین موسی علیه السلام خوب
بود پس چگونه شد عمل بآن بد است و هرچند که احکام
عمل بآن بد است و هرچند که ذات او خوب است
دیگر بد نمیشود و اگر بد بود پس به هر حال روز او عمل
خدای تعالی این دین را آورده و باطل است بجهة

بلکه میگوییم که واجب نیست که هر چیزی بالذات
خوب باشد یا بالذات بد باشد بلکه میشود که یک چیزی
از یک جهتی خوب باشد از یک جهت بد مثل سیلی زدن
یتیم اگر کسی برای تادیب بزند خوب است و اگر از برای
اذیت کردن بزند بد است هم چنین میشود که یک چیزی
در یک زمان صلاح از امت باشد و خوب باشد و از برای
زمانی دیگر نباشد و بد باشد مثل دواها طبیبهای بدنی که دواهای
ایشان در یک وقت خوب است و در وقت دیگر ضرر
دارد و هر دوا برای یک شخص مناسب است و برای دیگری نیست

ختم فساد

باب چهارم در امامت

و در آن نیز دو مقصد است مقصد اول در اینکه
لابد تعیین امام ضرورت و مراد از امام کسی است که پیشوای
همه

همه مردم باشد به نیابت پیغمبر در امور دین و دنیا و وجود
امام نیز مثل وجود پیغمبر واجب و دلیل بر وجوب آن همان
دلیل است که قائم شد بر وجوب وجود پیغمبر چه جمیع آنکه رفع
مفاسد که لازمه معاشرت بنی نوع انسان است ضرور است
از کسیکه عالم دین و دنیای مردم باشد و حافظ شریعت باشد
خصوصاً بعد از خاتم انبیاء ص که دیگر کسی بعد از ایشان پیغمبری نخواهد
بود علی الخصوص که آنجناب مبعوث بود بر جمیع خلایق
از جن و انس تا روز قیامت و هنوز از مردم عالم اصلاح نشده
بود مگر قلیلی که از دار دنیا رحلت فرمود و آن قلیلی که اسلام
آورده بودند اکثر ایشان منافق بودند و چنانچه دلالت میکند بر ذکر
نمودن ایشان بحکم فتنه ها مهاجرت شریعت و رسانیدن
نفاقی در دست بلست رسانیدن بیگانه خلایق باو خود

عدم عصمت ایشان وعدم عدالت اکثر ایشان بلکه عدم
ایمان اکثر ایشان وچگونه توان شد که ان اهتمامیکه رسول
خدا صلعم درامر دین داشت ودر تعلیم شرایع واداب در جمیع جزئیات
وکلیات حتی آنکه بر نفس شریف خود خریدان همه آزار ومحنت
ودرد ورنجهائیکه در راه دین بود باوجود ملک وسروری از دنیا لذات
برنخورده ودر کمال زهد بسر برده که معلوم بود که غرض نداشته ازین
اساس الا ترویج دین غفلت بکنند مهم را مهمل بگذارند وبراو ودور نگه
در او امید بازگشتی نیست درحالا نیکه هرکس که اندک شعوری
دارد وهمینکه آثار رفتن از خود دید در وصیت امر بازماندگان خود
کوتاهی نمیکند واهمال امور جزئیه ودنیویه را بر خود روا نمی دارد پس چگونه
مثل رسول خدا صلعم برامت مهربان تر از پدر ومادر امر ایشان را
مهمل میگذارند ونه وصیت ونعیین خلیفه ودیگر جناب اقدس الهی فرموده

الیوم

الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شما را وتمام
کردم بر شما نعمت خود را شکی نیست که تعیین خلیفه وامام
بر جهة اتمام دین واکمال نعمت مدخلیتی تمام دارد
بلکه بدون ان ممکن نیست پس معلوم شد که این
معنی بوقوع آمده اگر نبود حق تعالی تعیین خلیفه کرده بود
که خبر داده وامام در مذهب شیعه امامیه باید افضل
مردم باشد ومعصوم باشد به همان دلیلها که در
نبوت گذشت وباید از قریش باشد وهاشمی باشد
چنانکه از اخبار متواتره ظاهر شده است وبدانکه امام
[illegible] باشد پس شود یکی از این سه جهت اول آنکه افضل
امت باشد پس هرگاه کسی دعوی امامت کند وافضل نباشد

در همه امت یا از غیر ان اشخاصی که دعوی امامت دارند ایشان
ایشان نشده پس باید او امام باشد بجهت آنکه اگر غیر او امام باشد لازم آید
تقدیم مفضول بر فاضل و این خود قبیح است چنانکه دانستی دوم
معجزه که هرگاه دعوی امامت کند و بر طبق ان معجزه ظاهر دلالت میکند
بر حقیقت او چنانکه در نبوت گذشت سیم نص خدا و رسول او
اکثر قرآن با کلام پیغمبر دلالت کند بر اینکه ان امام واجب الاطاعه
است مقصد دوم در اینکه امام واجب الاطاعه بعد از جناب
خاتم النبیین کیست بدانکه بعد از رسول خدا فرقه شدند شیعه امامیه
قایل شدند باینکه خلیفه بر حق بعد از ان جناب بلا فاصله امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب است صلواة الله وسلامه علیه و بعد از ان جناب
حضرت امام حسن و امام حسین و بعد از جناب ابی عبد الله الحسین
و بعد از ان امام زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از ان فرزند او محمد ابن

علی باقر

علی الباقر و فرزند او علی ابن موسی الرضا و بعد از ان فرزند او محمد ابن علی
علی الجواد التقی و بعد از ان فرزند او علی الهادی النقی و بعد از او
فرزند او حسن ابن علی العسکری و بعد از ان فرزند او حجة ابن الحسن القائم
المنتظر المهدی صلواة الله وسلامه علیهم اجمعین و اهل سنت قایل شدند
باینکه امام بعد از رسول خدا ابوبکر ابن ابی قحافه است و بعد از ان عمر ابن الخطاب
است و بعد از ان عثمان ابن عفان رضی الله عنهم و بعد از او علی ابن ابی طالب
صلواة الله وسلامه علیه است و چون این رساله را مخصوص عوام
نوشته‌ایم در اینجا تعرض دلیلهایی که از قرآن و احادیث ظاهر میشود نمی نماییم
که بسیار کم بجهة آنکه آن کار دانشوری بهره میگردد در قبول قول
ان علمایی که از قرآن و حدیث را برای ایشان نقل میکنند
و ترجمه میکنند پس این هم تقلید میشود و ما میخواهیم
که بگوییم که عوام هم باید در این مسایل اجتهاد کنند

مثال بدلیل به فهمید شود هر چند که ممکن است که آن تقلید عالم
عالم هم بنوعی از اجتهاد و استدلال برگردد بجهت آنکه هرگاه آن
آن عالم را بفضل و علم و دیانت و ورع و تقوی شناسد و از حال او
او بداند که دروغ نمیگوید و وضع کردن حدیث را حرام میداند
میداند و افترا بر خدا و رسول بستن حرام میداند پس
پس گاهست که از کلام او یقینی از برای او حاصل میشود
بلکه گاهست که اطمینانی که از برای اکثر عامی از کلام آن عالم
به هم رسد خصوصا هرگاه اهل او بسیار بنحو او وجوه
دلالت آنها بیان کند بیشتر است از آنچه علما بدلیل حاصل
میشود بهر حال ما دلیل اجمالی در باب حقیقت مذهب
شیعه بیان میکنیم و بعد از آن تفضیل آنچه مناسب
باشد مذکور خواهیم کرد و آن این است که علی ابن
تقدیر

تقدیرا امامی ضروریست که باشد خواه بر مذهب شیعه
و خواه بر مذهب سنی پس هرگاه یکی از این مذهب
باطل باشد باید آن دیگری صحیح باشد و ما میگوئیم که ثبوت
دعوی امامت یا باید به خبر دادن خدا و رسول باشد یا با ظهور معجزه
باشد یا بگمان کسیکه دعوی امامت میکند افضل از همه
مردم باشد یا از آن باب که مردم یکی از ایشان را امام میکنند و در حق
دعوی امامت میکنند و سنیان میگویند که امامت به بیعت حاصل میشود
و باینکه مردم جمع میشوند و یکی را اختیار کنند امام گویند خواه این کار از روی
رغبت بر آید خواه با جماع جمیع از ایشان باشد چنانکه در روز اول
اول جماعت از اصحاب جنازه پیغمبر را در میان گذاشته و جناب
علی ابن ابی طالب ع مشغول غسل و کفن آن حضرت شده و آن
و آن جماعت در سقیفه بنی ساعده جمع شده اند و بیعت چنانکه

و بدانند که خلافت را از برای ابوبکر علیه اللعنه قرار بدهند و بعد از
ابوبکر ستونهای [illegible] کرد که خلافت را از برای عمر باشد و بعد از
عمر بنای شورای کذائی گذاشت که در میان شش نفر شوری
انداخت بنحوی که فایده این باشد که عثمان خلیفه میشود
چنانکه بعد [illegible] معلوم کرد و این خلافت عثمان ثابت [illegible]
[illegible] که ما هم را از خدا و رسول قبول نداریم [illegible]
و معجزه علی ابن ابی طالب را قبول نداریم با وجود اینکه ایشان انکار [illegible]
[illegible] بگوئیم که کدام دلیل [illegible] میکنند از معقول و منقول
که با جمع را جماعتی را در باب غیر حق که معصوم باشند و نه علم بباطل
داشته باشند و نه علم مصلحت [illegible] خلایق داشته باشند چنان مرتبه
بزرگی از برای [illegible] سرو [illegible] کنند و همینکه رای ایشان [illegible]
قرار گرفت باید متابعت او کرد هر چند مثل معاویه و یزید باشد

که معاویه

که معاویه با وجود خونهای ناحق [illegible]
سبب علی ابن ابی طالب ع در منبرها [illegible] و مادر اولاد [illegible] و فتنه
در روی امام زمان [illegible] کشید و باز [illegible] بر یزید با وجود [illegible]
[illegible] واقعات [illegible] از شرب خمر و غیره راضی شد
بقتل حسین ابن علی ع چگونه [illegible] رسول خدا ص و هر که مخالفت
او کند باید کشت و هر چند مخالفت کننده مثل علی ابن ابی طالب
باشند و همین طریقه بود که [illegible] باشد و طول کشید دفعه
خلفای بنی امیه و بنی عباس [illegible] باطل [illegible] مشهور
و معروف بودند و به همین [illegible] امامت از برای چنین
اشخاص ثابت میشد آیا کدام عقل تجویز میکند
که ناموس الهی و اسرار ربانی و حقایق قرآنی که بیان آن
منصب [illegible] ابن عبد المطلب باشد الحال

حافظ آن دو موسّع حجاجی ان مثل معاویه و یزید و امثال آنها
باشد چون آن بعد تغیر کرد در اول این جماعه پوشیدند
درویشی که اختیار این امر کردند که هنوز تا حجه در میان
بود و هنوز لباس خلافت معاویه جبر سر قرار نگرفته
بود تا جاه ایشان در لباس زهد و سالوسی و طاعت
و عبادت ترویج دنیا میدادند و مکر این طایفه مسلم شد
و مردم چون اغلب ایشان تابع دنیا و تابع هر کس که در دنیا
دنیا را برای ایشان بار کنند میباشند و در تلبیس این اساس
باطل کوشیدند تا اینکه عثمان از حد تجاوز کرده و سالار دنیا
دنیاپرستی را بر روی مردم بیشتر گشود و آهسته آهسته
آنها که دعوی خلافت میکردند علی رؤس الاشهاد
آن فسوق و ظلم و تعدی ما سابقه نمیکردند و را آنچه
تقبل
که معاویه

تقبل ائمه طاهرین میشدند و بعضی از ایشان اظهار عداوت
ایشان میکردند بلکه از بعضی کفتنی هم ظاهر شد چنانکه از توهی
عباس مسعون که اظهار عداوت کرد و به قرآن مجید استخفاف
استخفاف کرد و هم صفین بهر دو زهم بنای پادشاهی بر اجتماع
و بیعت و هرکه را پادشاهی کردند او را واجب الاطاعه
میدانند آنها که میگوئیم شنوائیم چه عداوت از برای
رسوائی این معنی که کار بزرگ جنسی که تالی مرتبه نبوة است
هرگاه بدست مردم بگذاری که به هواهای باکنند آخرش
باین جاها میرسد و آنها هم شبهه آن است که در امامت جماعت
جابر میدانند که فاسق و فاجر باشد و میگویند که جایز است
نماز در عقب هر بری و فاجری اگر بآن گویند که ما
دلیل داریم بر اینکه بیعت خوب است و باجتماع برای

مردم میتوان بهر نا ثابت کرد بجهت آنکه اجماع حجت و اجماع
حجت است و مراد از اجماع این است که همه علمای امت
محمد جمع شوند بر چیزی و هرگاه چنین باشد بر آن حق
و صواب است گوئیم که چه دلیل هست بر حجیت اجماع
و حال آنکه سنیان در کتابهای خود که بر اصول فقه نوشته اند
اختلاف عظیم دارند در اینکه اجماع حجت است
یا نه و در اینکه آیا ممکن است که همه امت جمع شوند بر چیزی
یا نه و آیا هیچ چیزی مسلم تحقق شده است در عالم یا نه
اینها که قایل شده اند به ثبوت و تحقق حجیت
بودن آن اختلاف کردند که اجماع از چه جهت حجت است
و دلیل بر حجیت آن چیز است بعضی میگویند عقل
دلالت میکند که حجت است اما این جماعت

نمیشود

نمیشود که همه بر باطل جمع شوند و بعضی میگویند که آیه
قرآن دلالت میکند و بعضی دیگر گفته اند که آیات دلالت
ندارند بلکه حدیثهای از پیغمبر وارد شده است که امت من
جمع نمیکنند بر غلط و دایم بر این نظر و معرکه دیگر
میسر نشد که هیچ کدام از اینها که گفته اند در آن دلالت
بر حجیت انصاف در آن کتابها نظر کند بیابد اینکه هیچ کدام
از اینها که گفته اند دلالتی بر مطلب ایشان ندارد و بعد از
تسلیم همه این مقدمات میگوئیم که کی بود اجماع که جا
جمیع علمای امت آیا جناب امیر المؤمنین علیه السلام از علمای
امت نبود و آیا حسنین و سلمان و ابا ذر و مقداد و غیر
اینها و مثل سعد بن عباده و غیر ایشان از بزرگان اوس و خزرج
داخل علمای امت نبودند چگونه شد که در این

وقت علمای امت بحر شد بعد قول علمای اثنا
باب عزیمه و بنای اثنا مقصد عالم ثابت شد و هر کلام
که دعوی مطلب [illegible] این میکنند که این جماعت حاضر بودند
با وجود دیگر انکار بدیهی محض دعوی مطلب ایشان ثابت نمیشود
خلاصه اینکه داشتن مسائل دین با این همه وفور اشکال و اختلاف
و موافقت مصالح ملت مسلمین سد سیاست و ریاست در جمیع
آفاق و تنقیح امور دین و دنیای اهل عالم باید بکسی موکول باشد که معتمد
باشد و محفوظ باشد از خطا و جاهل نباشد به حکمهای ان بجهت
و چنین کسی را بغیر خدا و پیغمبر نباشد و تعیین نمیتواند کرد اگر ایشان
گویند که ما قبول نداریم که خدا و پیغمبر تعیین کرده‌اند کسی را که شیعه میگویند
و بر شیعه است که اثبات کنند گوئیم اولا آیت و امامت امام را
لا بالجمله مسلم شیعه است [illegible] بر حقیقت او دلایل بسیار هست شیعه دعوی
زبان را

زبان را میکند بر شیعه است که اثبات کنند بر ما و چون گفتیم که با وجود
ادعای باید بکشند پس هر گاه مذهب شیعه بی اساس و باطل و بیدلیل باشد بیا
ناچار مذهب اهل جماعت باشد و اگر سنیان از روی انصاف بگویند چون مذهب
شیعه باید برهان داری خدا و پیغمبر ثابت شود و چون میتوانند شد که خدا و پیغمبر
خبر داده باشند با اینکه خلیفه بعد از رسول خدا علی ابن ابی طالب است
و با وجود این همه صحابه کبار مهاجر و انصار که جان و مال و اولاد خود را در راه
رسول خدا نثار کردند شب و روز در خدمت او جان فشانی کردند
و اطاعت و بندگی خدا و رسول او میکردند و شنیده و با وجود اینکه شنیده
باشند از پیغمبر خود که علی ابن ابی طالب خلیفه بلافصل است بلا تامل بمحض
فوت آن جناب همه از دین برگردانند و هیچ یکی مخالفت او بکنند و دیگری
را از برای این امر اختیار کنند و هیچ اثر قبول میکنند ملا در جواب
میگوئیم که هیچ استبعاد ممکن در این رد نیست که قدرت دستگاه اسلام

پس از آن رفت واسلام عالم را فرو گرفته است امتی آنکه بعد بین کو
عالم فاضل ودینی کامل ظاهر شود در مردم مراد عوت بدین وهدایت وارشاد
کند بر سر او واجب میشود دیگران ایشان اند یا متغلبی بعید بین مذهبی
مذهب خروج کند ومال مردم را از برای قشون وتابعان خود مباح کند
وایشان را القبل زنان را رخصت دهد وورا تنفع ودنیو را بر دوش ایشان
یکشاید یقین بدانکه متبعه اکثر مردم خواهند بود
و متبعه این قبیلی وانشا قبیلی هم اغلبی از برای امور
دنیا خود در دوران عالم میگردند یکباره بطمع انکه
و واسطه اقتضای مواعج افان خود ویکباره
میخواهند بجهة امور دنیا التقرب بکنند ویکباره
میخواهند از او اخذ علم بکنند که پیش او مقتدا شوند
وریاست پناه بکشند کسیکه آن عالم ربحقی

از برای کمال

از برای خدا وطاعت در دین خواهد وجود چون کبریت احمر خواهد
بود دیگر بنشد مردم میگوید آنانکه معروف دنیا پرستی است باطل این
طالب آنکه عقیل برادرش را از بیت المال القدر نمیداد که گرسنگی نشود
واطفال او از گرسنگی در ضعف وبیحال بودند وبا وجود این خواست از راه
خوش آمد آنجناب را ضیافت کند که شاید جلب قلب آن حضرت بکند که او را
بیشتر بدهد چند روزی از قوت خود وعیال خیلی اگر گرفت که یک
روز آنحضرت را ضیافت کرد آنحضرت از او پرسیدند که یا عقیل این را
از کجا آوردی عرض کرد که از خود وعیال کم گرفتم که تو را ضیافت کنم پس آن
حضرت فرمودند که معلوم است که تو کمتر از آنچه بتو میدادم میتوانی گذرانی
کند ارند پس از این زیاده تی را باید بسایر مسلمانان داد چرا بر وی قتل
شخص نکنند که به چهار نفر از دامادهای خود چهار صد هزار اشرفی دارد
و دیگر اینکه چرا از این امر استعار میکنند وحال آنکه اعظم از این

در بنی اسرائیل واقع شد و انرا قبول دارند و این حکایت موسی
و هارون و سامری و گوساله پرستی است پس چنانکه پیغمبر محنت
در راه امت کشیده بود و انها را براه آورده بود موسی هم ان
محنتها را کشید تا بنی اسرائیل را از قوم فرعون خلاص کرد و رفت
بکوه طور که توریت را بیاورد و هارون برادرش را خلیفه کرد و وعده کرد
که چهل روز برگردد موسی که رفت سامری از طلا و نقره بصورت
گوساله ساخت و کفی از خاک پای اسب جبرئیل که بنظر او آمده بود در دهن
بود دید آن گوساله صدا کرد و به بنی اسرائیل گفت که این گوساله خدای
شما و خدای موسی است پس قوم گوساله پرستی شدند
و هر چند هارون سعی کرد بجایی نرسید موسی بعد چهل روز
که برگشت قوم خود را گوساله پرست دید ای اهل عرب
و انصاف بگویید که این حکایت بعید تر است یا حکایت
تا موسی

تا موسی رفت که بعد چهل روز برگردد و پیغمبر ما از دنیا رفت
که دیگری وعده کار قیامت است و سامری گوساله را بر پا کرد و تجویز
عبادت گوساله کرد و گفت خدا است و مردم اطاعت او کردند
و در این وقت جماعت عمر ابن ابوبکر را بر منبر برد و گفت این خلیفه
رسول خدا است با اینکه ابوبکر قابل نبود امت پیغمبر استعداد
بیشتر است یا قایل به خدا بودن گوساله از برای امت موسی
و بنظر این استعداد امت شبهه دیگر اینست که اگر حق در اول
دفعه با علی ابن ابی طالب بود و او خلیفه بود پس باید است
دعوی حق خود بکند با ان شجاعت و قرابتی که با رسول خدا
داشت هیچ یک نگفت و تقاعد کرد در حق خود و در آخر
که نوبت بامامت او رسید قتال و کشتار بسیار کرد و حق
خود را بر جا کرد پس معلوم است که در اول حق با

نداشته و جواب این از آفتاب روشن تر است و همینکه شبهه
شبهه را در زمان حضرت امیرالمؤمنین ع اهل کوفه کردند و آن
حضرت جواب شافی فرمودند و تفصیل جواب در این مقام
بطول می آید مختصر را اینکه میگوئیم که آن حضرت گفتگو
فرمودند و بجای تر رسید و بجهة آنکه خوف میکرد
که بجهة قلت اعوان و کمی مسلمانان و کثرت منافقان
نحوی شود که اسم اسلام هم از میان برود و حاجتی که
رسول خدا ص بآن تسلط و پادشاهی با منافقان بد اوا
داداده میرفت تا اینکه بتدبیر تقویت اسلام امیرالمؤمنین ع
تنهائی را لازم تر است که چنان کنند و شکی نیست
که رسول خدا ص افضل از امیرالمؤمنین ع و در اوایل امور
مدتها در کمال ذلت میگذرانیدند تا اینکه قصه لیله

اوکی

او کردند فرار کردند و بغار مخفی شدند و انواع اذیت
و اهانت کشیدند تا بتدریج جمع از مسلمانان بدست آمدند
و بعد از آن اکثر مسلمانان هم منافق بودند و دایم از
ایشان در محنت بود و در آن وقت هم قرب الهی را
داشت و استیلا بت و سارا داشت و امیرالمؤمنین را هم
داشت و باز بان نحو سلوک میکرد و هر گاه فرمان
الهی این باشد که در اول کار مهلت داد و نرمی رفتار و قوتی در
در ظاهر بهم رسد پیغمبر نمیتواند نفی لعنت خدا کرد و نه وصی
پیغمبر و حکمت الهی بآن قرار گرفت که دین بحجت و بینه در اوایل
یافته شوند بروز و شمشیر بلی در وقتیکه فی الجمله قوتی
بهم رسید آن وقت شمشیر بر منافقین و معاندین
کذاشتن بفرمان الهی ضرر ندارد و دیگر این شیوش

نسهج

اختصاص بآنجناب ندارد پیغمبران اولو العزم خدا همیشه خائف وترسان
بوده چنانکه معلوم است از حال نوح وابراهیم وموسی وعیسی وآیات قرآن
دلالت صریح است پس اوصیای پیغمبران هم بایست که خائف باشند
بلکه باید عبرت گرفت از اینکه فرعون ونمرود دعوی خدائی کردند وجناب
اقدس الهی مدتها ایشانرا مهلت داد وهرگاه حکمت مقتضی [illegible]
باشد با خدا چه بحث میتوان کرد ودیگر شواهد از برای بطلان طریقه ایشان
بسیار است که دیگر جای بیان آنها نیست از آنجمله امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب علیه السلام که امام چهارم ایشان است هرگاه معاویه و
عایشه وطلحه وزبیر با او جنگ کنند وقتال کنند معاویه در مدت [illegible]
اربعین وسبّ آن حضرت بکند بمنبر واینکه بگوید که معاویه اجتهاد
کرده بود خطا کرد اما معذور است وعایشه هم توبه کرد خود را
راضی کنند واین قبایح را پامال کنند چه هرگاه اما [illegible] علمای اجتهاد کنند

که سبب

که سبب مشخص میتوان کرد ایشان در این خطا معذور نباشد واجب
القتل لمن [illegible] علی ابن ابی طالب کمتر از ابوبکر وعمر است با معاویه ارفع
علمای [illegible] اعظم است اگر دعوی میکنند که معاویه مرد [illegible]
عالمی بود در اجتهاد خود گناهی نکرده واز راه عصبیت
وعداوت وحمیت نبود پس ما هم این دعوی را در حق علما
میکنیم اگر از تو ما را قبول نداری ما هم از تو را قبول نداریم
شاهد دیگر آنکه محمد ابن ابی بکر با وجود یکه برادر
عایشه است که افضل زنان پیغمبر است در مذهب ایشان
ملقب بخال المؤمنین نیست ومعاویه که برادر ام حبیبه است
باید خال المؤمنین باشد وامر یکه باعث این باشد بغیر اینکه
محمد ابن ابی بکر از محبان علی ابن ابی طالب بود ومعاویه از دشمنان
او بر فکر نیست واما تفصیل بعضی از آنچه نزدیک

بفهم عوام باشد در اثبات امامت ائمه هدی
علیهم السلام و ابطال امامت خلفای جور پس این
در ضمن چند مطلب میشود مطلب اول در امامت
جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و ان ثابت
میشود باینکه ان جناب افضل بود از ان سه نفر و از جمیع
امت بغیر نبی یعنی در همه کمالات افزون بود و باین سبب رتبه
قرب او در نزد حق تعالی بیشتر بود پس اولی است
بتقدیم بجهة آنکه عقل حکم صریح میکند که تقدیم مفضول
بر فاضل قبیح و صریح عاقل تجویز نمیکند که کسی اعلم
از همه کس و عمل بعلم خود از همه کس بیشتر کند و باید
متابعت کند نادانتر خود را که به همه علم خود عمل
نمیکند چنانکه صریح آیه قرآن هم دلالت بر این

دارد

دارد اما افضلیت امیر المؤمنین پس باین است که جمیع
علمای اسلام از علمای فقه و حدیث و تفسیر و کلام و عربیت
و غیر ان در مسائل خود دار و استمداد میرسانند بان جناب
و هر که اندک تأمل در خطبها و دعاها که از ان جناب نقل
شده نظر میکند میداند که مرتبه علم وی چه بود و فصحا
و بلغا گفته اند که کلام او فوق مخلوق است و دون کلام خالق
از حیث بلاغت و فصاحت و هم از حیث اشتمال بر علوم عربیت
و حکمتهای رفیعه و وفور علم ان جناب و مزایای دیگر ان جناب
باعث این شد که جمعی بخدای او شدند و الحال در عالم این جماعت
بسیارند و دیگر افضلیت او از حیثیات دیگر
مثل آفتاب روشن است بجهة آنکه جهاد در راه
خدا از همه بیشتر کرد و قوت دین بغیر از شمشیر او

او حاصل شد بکوشش همه مسلمانان کافر بر است از او سر زد در جنگ
بدر و احد و خیبر و حنین و جنگ خندق و کشتن عمرو ابن عبدود که هیچ کس در برابر او
نرفت از مسلمانان بغیر علی ابن ابی طالب و اگر آن جناب او را نمیکشت او باعث
زوال دین میشد و از این جا بود که پیغمبر فرمود که ضربت علی در روز خندق بهتر است
از عبادت تمام انس و جن و شبه نیست که جهاد در راه دین خدا افضل است از غیر مجاهد
و از کسیکه جهاد او کمتر باشد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید بکرات باین اشاره کرده و شبه نیست
که شجاعت و جوانمردی هم از اعظم مراتب امامت و از کارهاست بلکه امام و خلیفه صاحب
لشکر و شجاعت باشد میبایند بتجربه کهن و به تعیین که اینکه سردار قشون با جرات است
اگر صد هزار رستم داستان در میان قشون باشد همینکه سردار خوف کرد و پا اندکی واپس
کشید قشون متفرق میشود و بالعکس اینکه هرگاه سردار دلاور و شجیع باشد شکی
نیست که آن جناب اشجع است و از خلفای ثلثه اشجع بود پس هرگاه با وجود
اشجع بودن این عمل بی بهره از مجاهدات عظیمه را تمام کرده باشد پس اولی خواهد

بودکه

بود به این مرتبه و هم چنین آن جناب در مرتبه زهد و بی رغبتی از دنیا چنان بود که هیچ
کس در مرتبه او نبود هرگز در دنیا سیر نخورد و نان خود که نپخته یا نان خورش
خوراک او بود و همیشه جامه او وصله دار که پیغمبر وصله میکرد و کلاهی بر
و شبهه نیست که مؤمنین و مسلمانان را و اشخاص را از التفات باین دنیا کشیده تر نیست
و هر که به جهنم برود از برای اشتغال با نها میرود و امام و خلیفه دایم باید مردم را از انها منع
کند و کسی تا خود منع پرهیز نباشد و دوری از چیز نکند دیگران را منع نتواند کرد پس چون امام باید
مردم را وادارد به مرتبهای کمال که حاصل میشود از زهد در دنیا پس باید خود هم در همه آن مرتبها کامل
باشد و هر چند زهد او بیشتر باشد استحقاق او از برای امر و نهی بیشتر خواهد بود و هم چنین عمل
و عبادت آن جناب از همه بیشتر بود و حکایت کثرت عبادت او و نور تضرع و گریه و زاری
و مناجات و حضور دل و جان او در ساحت قرب الهی واقع شد آنقدر است که بیان کنیم پیشانی آن
حضرت مثل زانوی شتر شده بود از ... سجده و مکرر آن حضرت در مناجات گریه و زاری
غش میکرد و بیخود میشد و در حال نماز چنان متوجه جناب محبوب حقیقی بود از خود بیخبر

که بچشم امیر را از نای مبارکش جگر شکافیدند نمی‌شنید و دیگر سخاوت و جود و حلم و بردباری

و سایر کمالات نفسانی و روحانی و قرب بجناب رسالت پناه صلعم و بزرگی نسبت دامادی که با رسول

خدا داشت انحصار عظمی از بیان است و این مطالب از برای هیچ یک از خلفا و سایر امت

نبود و با وجود جامعیت این کمالات فایق بر خلایق و اقرب به درگاه خالق میشود بلی

از همه جهت افضل است از غیر خود و با وجود این چگونه تواند شد که کسی در اغلب مسائل

دین حیران و سرگردان و در هر جهادی اگر علی بداد او نمی‌رسید خائف و گریزان باشد و این نقصان

و مرتبت هیچ یک از برای او حاصل نباشد او را خدا امام کند و بشر دارد و این را بگوید

تابع او باشد و مطیع و فرمان بردار او باشد و این نسبت کمال ظلم و قبیح و این خود بر خدا روا نیست

و علاوه بر این هر گاه صاحب فسوق و فجور داشته باشند دیگر حال او چون خواهد بود و اینها

معروف و معلوم است از حال ابوبکر که غصب فدک کرد از فاطمه زهرا صلوات

الله و سلامه علیها و با وجود آنکه دلالت آن حضرت بود و در تصرف او بود

و شاهد هم خواست و بعد از آن شاهدی مثل علی بن ابی طالب او و دو مثل امام حسین و حسن

مثل

مثل فاطمه زهرا که ابا به عصمت و طهارت ایشان آیت تطهیر نازل شده

باشد رد کند که میراث پدر را میخواهم و حدیثی وضع کند که پیغمبر فرموده است

که ما گروه پیغمبران چیزی بمیراث نمیگذاریم آنچه از ما باشد خیرات است

و این حدیث مخالف صریح است و منافی آیات قرآن است با وجود

این علمای ایشان متمسک میشوند در دفن کردن ابوبکر و عمر

در حجره رسول الله که با آنکه حجره به حق الارث رسیده بود بعایشه

و حفصه باذن ایشان دفن کردند و بعضی میگویند حجره

عایشه بوده که پیغمبر را شهادت و بینه در این

باب نخواست و بعد از آن که جناب فاطمه زهرا و جناب علی ابن ابی

طالب صلوات الله علیهما اثبات حق خود کردند

ابوبکر کاغذی نوشت که فدک را بفاطمه رد کنند عمر مطلع شد و کاغذ

را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و او را آزار کرد در حالی که پیغمبر فرموده

که هر که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت مرا اذیت کرده است و هر که اذیت
کند خدا را اذیت کرده است بدترین کارهای که صادر کرده اند و شنیعتر یکی دیگر اذیت سید المرسلین
کردن و نسبت هذیان دادن است در کتابهای خود نوشته اند مشهور و نانوشتن نامه طلبیدن دوات و
کتف که بهرین بهین کشیده شد حکایت منع عمر بود آوردن
دوات و قلم را در وقتیکه رسول خدا صلعم از دنیا رحلت نمود که علمای
و معتمد سنیان مثل بخاری و مسلم نقل کرده اند و سنیان بخوش ایشان را
در صحت مثل قرآن میدانند در وقتیکه از آن حضرت شدت کرد
نمود که بیاورید شانه گوسفندی که برای شما نامه بنویسم عمر گفت

ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله

یعنی این مرد هذیان میگوید از شدت آزار صحت ما را کتاب خدا بس است
و این معلوم است که در آن وقت تنگ در یک شانه جمع مسائل دین
و دعاوی منقضه را ممکن است بنویسد بلکه امر جلیل بود که در بردا حاجت علیه

جمع

جمع محتاج الیه امت باو ان نیست بغیر وصیت خلافت
و این همه بجهت آن بود که چون نصوص و سنن آنکه در حال حیات
بان خبر داده بود بخلافت امیر المؤمنین م میدانست که اگر شنیده
ی انکار نمیتوانند و بزبان نمیتوانند انکار کرد خواست که چیزی موجود در میان
است نباشد که انکار نتوانند کرد و این مرد نامنوش خود منع نشد
و رسول خدا صلعم بصریح قرآن هرچه میگوید وحی است نسبت بهذیان
داد و او را بدار بار گفت که این مرد هذیان میگوید و نسبت خطا باو
داد و گفت کتاب خدا ما را بس است پس خود را عالم دانست
از پیغمبر دانا بود این نمیدانم پرا خود ان همه سعی کردند و سبب
خلیفه و چرا ابابکر وصیت کرد که عمر خلیفه باشد و چرا عمر امر شود
کتاب در میان بود با وجود این هم نمیدانم از کتاب خدا
هزار حکم نفهمیده به نیز نفهمیدند کسیکه نفهمید انها بلکه

بسیار جاری کرده اند از کتاب خدا و از حکم نقض نموده اند
مسائل دین در هر وقتی صد هزار تغییر هست و روز بروز زیاده
میشود و این مرد متعه حکم خدا و پیغمبر خدا را تغییر داد و متعه زنان
و حج را حرام کرد و حی علی خیر العمل را از اذان
ساقط کرد و از جمله کارهای او آن بود که در وقت
مردن امر شوری کرد و حاصل آن این است که در وقت
مردن مشورت خلافت میان شش کس انداخت
انداخت امیر المؤمنین و عثمان و زبیر و طلحه و عبد
و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و گفت
که اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد
و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد
کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند دو نفر یک کس را
اختیار کرده و دو نفر دیگر کسی دیگر را

آن سه نفر که کس

دیگر را آن سه نفر که عبد الرحمن در میان ایشان است اختیار کنند و اگر سه نفر دیگر اتفاق کنند ایشان را بکشند بعد از آن
که این قرار گذاشت و از خانه بیرون آمد حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای [illegible] عبد الرحمن
[illegible] سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن [illegible] نفر ایشان [illegible] است که طلحه
[illegible] نقل کرده اند
که [illegible] آن است که در دین او [illegible] کردیم
و اما عثمان چون از خدا [illegible] خلافت [illegible] دنیا پرستی [illegible]
[illegible] کرد مثل اینکه ابا ذر را که بهترین خادم او را
[illegible] اهل بیت [illegible] و گفت آسمان سر سایه نیفکنده و زمین [illegible] بر [illegible] کسی
[illegible] ابا ذر را انواع اهانت و اذیت کرد و از مدینه اخراج کرد و عبد الله ابن
مسعود [illegible] برای آنکه [illegible] مصحف [illegible]
و آخر گفت مصحف او را بسوزانند [illegible] عمار یاسر را که [illegible] اعظم بود
در [illegible] مسلمانان [illegible] احادیث در مدح او از حضرت رسول [illegible] بسیار است [illegible]

زندگی از رونق بهم رسانده جمیع از فتاح و شادیها خرسندی میکرد و در اطراف
بیمر ستاد و بسبب کثرت فساد و ظلم برادر شد بنحوی تا کار بجائی رسید که او را
بذلت و خواری کشتند و امیر المؤمنین ع بقتل او راضی نبود و سه روز
او را هم نگذاشتند دفن کنند و این همه ای به نفر ع او را با این حال
بگذاشتن نبود مگر از جهة عدم قابلیت تجهیز و تکفین و استحقاق
خذلان و دیگر نه بی شبهه بعد از قتل عثمن بیعت بعلی ابن ابی طالب
ع کردند و ان حضرت خلیفه باستقلال شد و بظاهر چنانکه در باطن
هم بود و با وجود این معنی بود و این نحو است که استعاد یکی از برای
خلافت امیر المؤمنین ع میکردند که چگونه میشود که صحابه پیغمبر خدا
با این همه جان بازی در راه او بمجرد اینکه رحلت از دنیا رفت پیغمبر متفق
شدند و معاند شدند علی ابن ابی طالب امام ع او بود این چنین شد
انجا اگر کسی ع بگوید که چه گونه میشود که علی ابن ابی طالب امام زمان نبود

مطیع

~~کس را اختیار و دو نفر دیگر کسی دیگر را~~
و مطیع او بودند و او را امام بر حق میدانستند
پس چگونه که همهٔ انها مجتمع شده اند بر خذلان
او و هیچ یک متوجه کفن و دفن او نشدند تا بعد از
سه روز بعض از محبان او او را برداشتند و در مقبرهٔ
محبان یهودان دفن کردند بکمال و جمهور از جملهٔ اهل سنت
دلالت میکنند بر امامت علی ابن ابی طالب بغیر او
ما اکتفا بذکر یک حدیث میکنیم تا این رساله خالی از احادیث
هم نباشد و ان حدیث غدیر خم است که تواتراً از رسول
خدا رسیده است و سنیان این را بحد تواتر نقل کرده اند
بلکه این حکایت اثبات وجود مکه و مدینه است و انکار
انرا بغیر معاندی که بالمره چشم از واقعات بپوشد

نمیتواند کرد و بعضی از سنیان از زاید
و بیست نفر از صحابه نقل کرده‌اند و بعضی بصد و
طریق روایت کرده‌اند و بعضی انتقاد نیز طرق و
از اینها بیشتر هم نقل کرده‌اند و بهر تقدیر منکر اصل حدیث
در میان اینها در امت نیست بلکه اشکال در دلالت آن کرده‌اند
و حاصل آن واقعه این است که جناب رسول صلعم بعد از مراجعت از
حجة الوداع بموضع نامی که از او دی خم میگویند رسید و جمعیت
بسیار همراه ایشان بود در وقت ظهر در گرمی شدت
گرما امر فرمودند که مردم فرود آیند که و منبری از برای آن حضرت
تهیه کردند آن حضرت بالا رفتند و بعد از حمد و ثنا خطبه
فرمودند ای گروه مردم آیا من نبودم اولی از شما از نفسهای
شما و اختیار از شما از ایشان از شما نداشتم همه گفتند بلی پس
آن حضرت

آن حضرت فرمودند فمن کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه یعنی پس هر که کسی هست
من مولای او بودم پس مولای او است خداوندا
دار دوست کسی را که او را دوست داره و دشمن دار کسی
که او را دشمن دارد و مولا در کلام عرب بسیار دارد
که هیچ یک در این مقام مناسب نیست بغیر اولی بتصرف
بودن و صاحب اختیار بودن و بعضی سنیان از راه نادانی
در اینجا میگویند که معنیهای مولا ناصر و یکی محب است
و ناصر معنی دوست است و چه میشود آن مولا در این کلمه بر این
دو معنی باشد و هر کس چشم بینا و دل با انصاف
داشته باشد میداند که در چنین وقتی در چنین حال

و چه

قبل رسول خدا، بنزد که قافله کذا اینکه کثرت او از حد بیرون
باشد بجهت چنین امر جزئی فرود نمی آمد که ای مردم
هر که من یار اویم علی یار اوست بلکه اگر غرض این بود که پیغمبر
که باید علی یاری بکنند بالیست این وصیت را با دستها
بکند و اعلام همه مردم در کار نبود و اگر از برای جلب قلوب
مردم بوده است نسبت بان جناب پس انهم دلالت
دارد که معنی و است که همه مردم متابع او باشند با وجود اینکه
پادشاه زمان یاری کس نمیتواند کرد و اما
یک نفر رعیت تنهائی چگونه میتواند منصب شاهی را
در یاری مردم همگی داشته باشد پس این همه
دلیل این است که غرض خلافت است که توهم در این
معنی باشین مدلی امر باشد و هم چنین اظهار

این

این معنی که هر کس من دوست اویم علی دوست اوست
این معنی هم لایق این مجلس نبود و فایده چندان بر این مترتب
نبود و از امور دین هم از این نبود و فایده آمدن در این وقت این
مشقت به جهت این مناسب نشود و با وجود اینکه از سایر
آیات قرآن مستفاد میشود چنانکه فرموده است المؤمنین بعضهم
اولیاء بعض یعنی مؤمنها بعضی ایشان دوست بعض
دیگر اند دیگر این اهتمام چه ضرور بود و اگر بگویند که از برای
جلب قلوب مردم و مائل کردن انها بان جناب بود پس
ان نیز نخواهد بود مگر از برای متابعت او و در امر نواهی
که معنی خلافت است با وجود اینکه اول حدیث فریاد میکند که
مراد همان اولویت و صاحب اختیاریست که از برای جناب رسول
خدا بود نه غیر ان مطلب کوئیم در حقیقت امامت [illegible]

ائمه اثنا عشر نبودا اینکه باطل کردیم مذهب اهل سنت که اعظم
مذاهب اهل اسلام است و دلیل بر حقیقت سایر ارباب
مذاهب نیست و مذهب فرقه امامیه همین است که این دوازده
نفر بعد از رسول خدا امام باشند و چون البته باید دین در میان
باشد پس منحصر شود در امامت ائمه و دیگر اینکه خلافتی که باید
در هر عصری امامی باشد و شرط است در امام اینکه معصوم باشد
و باتفاق کسی در هر عصر غیر از ائمه معصوم دیگر نبود پس باید
ایشان امام باشند که امامیه بعصمت ایشان قائلند و دیگر اینکه
سنیان در کتابهای معتبر خود احادیث بسیار نقل کردند
از رسول خدا اینکه امامان بعد از امامان و بعد از من دوازده نفرند
و همه از قریش اند و در بعضی از حدیثهای ایشان این است
که خلافت قریش باقی است تا روز قیامت و باین عدد و شرایط

و ترتیب

و ترتیب هیچ کس قائل نشده بغیر امامیه و ایضا احادیث
هم دلیل ایشان است و دیگر سنیان در اخبار بسیار نقل کرده اند
از رسول خدا که فرموده است که انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی
یعنی میان شما دو چیز بزرگ یکی کتاب خدا و دیگر عترت
اهل بیت من و در بعضی اینها فرموده انی تارک فیکم
ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب الله
و عترتی یعنی من میگذاریم میان شما دو چیز را
که اگر بآن بچسبید هرگز گمراه نمیشوید کتاب الله
و عترتی من و این حدیث را اکثر سنیان قبول
دارند و بر فرض قبول آن و تسلیم آن که این را پیغمبر خدا
فرموده است پس باید یقین [illegible] بکند بعترت

دادی شکه دیگر باشد غیر ائمه طاهرین یا باید مراد از ائمه طاهرین باشند و سنیان بغیر از دوازده

گویند اند و از حضرت و ذریه آن حضرت از جمله سادات و اولاد آن آنحضرت کسی را واجب الاطاعه

نمیدانند که بگویند مراد از انها است پس ثابت شد در اینکه مراد ائمه طاهرین باشند و دیگر اینکه گفتیم که باید امام

افضل از غیر باشد که شکی نیست در اینکه هیچ یک از اعدای ائمه با ایشان افضل نبودند از هیچ جهت که دعوی امامت

بکنند چنانکه حسین بن علی افضل از معاویه و یزید بود و زید بن علی بن الحسین افضل از عبد الملک بن مروان

و هم چنین از سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس در هر زمان که دعوی خلافت کردند و اقرار بر افضلیت ایشان

داشتند و بر تمام عالم هم ظاهر بود و اگر کسی بود که قدحی در افضلیت ایشان البته از خلفا کسی که در عصر ایشان

بودند با بیست عامل بیشتر خصوصا مثل هرون الرشید که پادشاه سنی متعصبی بود و جمیع علمای مخالفین

رعیت انها بودند و بر هر عاقلی معلوم است که ایشان اگر خلفا که میخواستند دعوی خلافت بغیر حق بکنند چه قدر خود را

آراسته به کمالات ظاهر و باطن نمایند تا عوام را نیز فریب توانند نمود و بعلاوه که از نبوت و تشیع [illegible]

بکنند حاصل آنکه ممکن نمیشد ایشان را که در لباس استحقاق حاصل آیت خلافت را دعوی کنند [illegible] بود

سال و شبی و در [illegible] گویا مرور شده بیست و ... نمیبود کنند تا آنکه [illegible]

و جمیع

و جبر و غلبه اختیار کنند پس اگر ممکن میشد مثل جناب پادشاهان صوفیه الله را اگر قدحی

بر افضلیت آن بزرگواران بکنند البته بایست ایشان را تخفیف کنند و اظهار عدم قابلیت

آنها بکنند و مردم را جاهلیکه در ظاهر مطیع کرده بودند در باطن هم مرید خود بکنند

و خود نشوند با اینکه آن بزرگواران را به زهر و بلادت با شمشیر ان شهید کنند و خود را

سوای دنیا و آخرت کنند و با وجود این همه سعیهای بسیار کردند چنانکه مامون الرشید

و جمیع علمای مالکی و یهود و نصاری و صابیه و غیر انها جمع کردند که جناب امام رضا گفتگو

کنند که با اینکه قدحی بران جناب ظاهر کنند و آن حضرت به همه را از کتب و ملتهای خود ایشان ملزم ساخت

کرد و هم چنین سایر خلفای بنی امیه غرض همین بود و این گفتگوی ما نظیر گفتگو

کسی است در معجزه بودن قرآن که گفتیم که هرگاه کفار قریش ممکن میشد که یک سوره کوچکی مثل سوره های قرآن

بیاورند میاوردند و بغیر مقاتله متحمل جنگ و جدال و قتل و اسیر و غیر آن نمیشدند

ظاهر شد در زمان هر یک از خلفا حق ... ندارد و با وجود که در دولت ایشان

مغلوب و مقهور بودند شیعیان جرئت نمیکردند که از خدمت ایشان

استفاده کنند بلی در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که اواخر دولت
بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود و اینها با یکدیگر گرفتار بودند و جنگ و جدال داشتند و ملتفت آن حضرات نبودند فی الجمله فرصتی
از برای شیعیان شد که خدمت ایشان برسند و روایت اخذ کنند و بدین سبب اکثر احادیث ما از آن دو بزرگوار است
قلیل از آنکه جمیع امت نشر کردند و چهار هزار از فضلا بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند
و حدیث اخذ میکردند و مناظرات آن حضرت بسیار است با علمای آن عصر و معروف است و مباحثه
و گفتگوهای ابو حنیفه با مؤمن الطاق و غیر اینها بسیار است و همیشه علمای عامه از ایشان و از آن
حضرت استفاده میکردند **و دیگر اینکه** معجزات بسیار از ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم در هر عصر ظاهر شده و بسیاری از آنها را ضبط کرده‌اند اگر چشم
عبرت باشد همین معجزه که در زیارت سید الشهدا و سایر ائمه معجزه مستمر است کافیست از
ابتدای ظهور تا حال همیشه مردم بزیارت آن حضرت میروند و دل بر آن دارند هر چیز
از آن عزیزتر نباشد اگر کسی بمیرد شبهای او تا یکسال ماتم او میگیرند و بعد از آن
دل ساکن میشود و مصیبت آن بزرگواران بعد از هزار سال هنوز تازه است

که گویا امروز شده است

که گویا امروز شده است و هرگز کهنه نمیشود و مقابر پادشاهان و خلفا همه متروک است و همیشه مردم
مردم عالم از اطراف و جوانب ترک اهل و عیال نموده تن به محنت سفر داده و کرورها مال
و عمارات عالیه ساخته‌اند و میسازند بیا ببین این معجزه و اگر چشم عبرت باشد همین کافیست
کافیست و دیگر آنکه اگر فی الجمله فهم و معرفتی باشد و نظر کنند در علومی که آن بزرگواران نشر کردند
از انواع علوم دینیه از فقه و تفسیر و اختلاف و تواریخ و طب و سایر علوم دنیویه یقین میکنند
که این نسبت مگر از جانب خدا و هر چیز در ادعیه و مناجاتهای که از ایشان به یادگار
مانده است هر که تامل میکند میداند که معرفت الهی کدام است و طریقه پرستش و مسئلت
و مطالب و حقیقت تمجید و ثنا و تمجید و استغاثه و انابه و اقوال و توبه و انابه کدام است
علی الخصوص با این لطافت الفاظ که از آنها تراوش در آمده لالی شیرین تر از عسل
مصفا و دلپسند تر از محبوب خوش نغمه که از فصاحت و بلاغت بجای معجز نمای الهی رسیده است
بر این نمیتوان آورد و در حقیقت مانع البلاغه و صحیفه سجادیه که مشهور بزبور آل محمد و انجیل اهل بیت است
که شبیه الکتابهای آسمانی است و همچنین سایر ادعیه و مناجاتها مثل دعای ابو حمزه ثمالی

که در شب [illegible] ماه مبارک رمضان خوانده میشود و بعد از اینها همه یک دلیل دیگر که از برای حقیقت شیعه

خوب بگشند همان احادیث است که علمای ما در کتابهای خود ثابت کرده‌اند که هر یک از ائمه وصیت

کرده‌اند به امامت امام بعد با وجود آنکه [illegible] تواتر [illegible] و یقین میکند و معلوم است که علمای ما در زمان

تقیه در [illegible] بوده که [illegible] طلب منفعت دنیا در این نبود بلکه از ائمه ایشان بیم خوف

و تهمتهای [illegible] شیعیان [illegible] در نقل و ضبط آن احادیث شده‌اند از برای

[illegible] دینداری [illegible] اینکه اکثر [illegible] ایشان نیست [illegible]

نفعی [illegible] این [illegible] ضبط [illegible] بجهة جان و مال

و عرض ایشان بود این همه [illegible] در ضبط [illegible] این اخبار کرده‌اند تا این

خلاصه جمع شد این همه قرائن و دلایل و محتملات مطلب نتیجه در بیان

غایب بودن امام دوازده هم حجة [illegible] و زنده بودن آن علامتی که

شیعیان در کتابهای خود احادیث بسیار از رسول خدا نقل کرده‌اند که آن حضرت خبر داد

از ظهور مهدی و موعود بودن آن و اینکه زمین را پر از عدل و داد میکند بعد از اینکه

پر از ظلم شد

پر از ظلم شده باشد که اسم آن حضرت موافق آن جناب است و بعضی از علمای شیعه از محدثین چند

مجلد از کتابهای ایشان در این باب نقل کرده‌اند اما احادیث که شیعیان در کتابهای خود

از آباء آن خود از پیغمبر خدا روایت کرده‌اند پس اینها از حیث [illegible] زیادتر در سایر

کتابها قبل از ولادت آن تالیف شده که علاوه بر آنکه یقین از راه تواتر آن اخبار آن

احادیث [illegible] بجهة اینکه اخبار از غیب [illegible] نوعی [illegible] بانها خبر داده‌اند و قطع

نظر از این احادیث بعضی از دلایل سابقه نیز در اینجا جاری است مثل اینکه در زمانی اجماع

میخواهد باید معصوم باشد و کسی که چنین باشد کسی که دعوی وجود آن کرده بغیر شیعه

آن جناب بعد از بطلان مذهب سنیان و برابر دعوی شیعه کسی که امامت دلیل بر خلاف

آن نکرده و البته باید دینی ثابت باشد هرگاه دین غیر شیعه باطل شد دین شیعه [illegible]

و استبعادی که سنیان کرده‌اند که چگونه میشود که چنین امامی باشد که بعد از ولادت

دیگر مردم بر او مطلع نشده باشد با وجود او [illegible]

او مخفی باشد پس چه فایده به امت خواهد داشت و چگونه میشود که در این قدر مدت زنده

باشد باطل است و نظایر همه اینها در امم سابقه حاصل

شده چنانکه نبی آن زمان خبر داده بود که در زمان طاغوت کسی بهم خواهد رسید که باعث

زوال دولت او شود و مردان نیز پسران را میکشتند و حضرت ابراهیم را مادرش در غاری پنهان کرده بود

متولد شد و مدتی پنهان بود و هم چنانکه نبی آن زمان خبر داده بود که در بنی اسرائیل

خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون در کشتن پسران بنی اسرائیل مشغول بود و ولادت آن حضرت مخفی

آمد بعد از آن هم که بزرگ شد و آن قبطی را کشت و فرار کرد مدتی در حوالی

مصر بود و فرعون با این سلطنت بر او مطلع نشد و آن حکایتها معروف و مشهور

و در قرآن و احادیث مذکور است پس چه مانعی دارد که چون پیغمبر خدا و ائمه

صلوات الله علیهم اجمعین خبر داده بودند که مهدی ظاهر خواهد شد که زمین را

پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد فرعونهای زمان در پی

مطلع شدن بر آن نور ... الهی بودند و در تفحص

آن بزرگوار بودند حق تعالی بفضل خود آن بزرگوار را از دشمنان مخفی

گردانید بعضی از دوستان مطلع بودند و بعد از آن جمع کثیر از شیعیان بخدمت آن حضرت رسیدند

و در خدمت ایشان

و در خدمت ایشان استفاده کرده‌اند و معجزات و حکایات بسیار از آن حضرت نقل کرده‌اند و این منقولات

بسیار در کتب علمای شیعه مسطور است و ... و بعضی از ... در زمان غیبت بخدمت آن حضرت رسیده‌اند

پنهان از بعضی باشد و پنهان از ... چون خواهد آمد ... بعد از ... ظاهر خواهد شد

قائم شده ... در باب ... غیبت ... و حال آنکه شیعیان به وجود او ...

کرده‌اند قبل از ... و معروف و مشهور است ... که در زمان غیبت ... تا قیامت خواهد بود

واما ... غایب بودن ... از ...

و ... است ... یا ... امام ظاهر ...

کرده باشد ... از خدمت او ... باشد چنانکه ...

که ... بسیار ... با وجود آنکه ... غایب ...

که ... تکلیف ... اعتقاد ... دلیل ...

... خواهد بود ... فایده عظیم است ...

که حکمت الهی ... عقول ... حقیقت ... حضرت ...

او را الغرض [illegible] نیاورده [illegible] صاحب بنده [illegible] آن خدا که حضرت خضر بود و نتوانست حکمت کارهای او را

فهمید [illegible] کشتی [illegible] نفس [illegible] دیوار [illegible] (حاشیه: کردن)

[illegible] ایشان [illegible] (حاشیه: آنرا)

و دیگر آنکه سنی و شیعه حدیث نقل کرده اند از رسول خدا که فرموده است که من مات و لم یعرف [illegible] (حاشیه: امام زمانه مات میتة جاهلیة)

[illegible] مسلم [illegible] یعنی هر کس بمیرد و نشناخته باشد امام زمان خود را پس [illegible]

بعضی [illegible] و مشهور است [illegible] این حدیث [illegible] انکار [illegible]

[illegible] امام زمان خود [illegible] این حدیث بسیار [illegible]

[illegible] امام [illegible] این حدیث [illegible]

زمان [illegible] مثل [illegible] نقل [illegible]

[illegible] امام زمان [illegible] این حدیث [illegible]

بعضی گفتند امام زمان پادشاه است [illegible]

و گفت [illegible] آیه [illegible] را

نشناختی باری بهار عالم هرگاه

نشناختی باری بهار عالم هرگاه بیدین در عالم معلوم باشد در اخبار [illegible] سؤال کردند [illegible] دلیل [illegible] (حاشیه: بینا شد)

قایم نیست بجهت آنکه تصور اینها [illegible] مخالفین و معظم فرق اسلام شیعه اثنی عشریه که طریقه

ایشان باطل شد دین دیگر دلیلی بر صحت [illegible] است در مذهب [illegible] مصطفی

[illegible] است که منتظر موجود [illegible] ظهور [illegible] وقتی که مشیت الهی باشد پیدا شدن

و تعیین کرد عجل الله فرجه و فرج اجداده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

و دیگر آنکه آنحضرت را دو غیبت بود که یکی [illegible] هفتاد سال و کسری بود که بسیاری

از شیعیان [illegible] وقتی بخدمت ایشان میرسیدند که از سفرا بودند و بعضی از علما

شیعیان را بخدمت ایشان می بردند و جواب میگرفتند و مشهورترین آن سفرا

چهار نفر بودند اول عثمان ابن سعید الاسدی [illegible] بود و بعد از آن محمد ابن عثمان

پسر او بود و بعد از ابو القاسم الحسین ابن روح بود و بعد از علی ابن محمد سمری

و بعد از فوت او ابتدای غیبت کبری بود که [illegible] و اخبار آن حضرت هم منقطع شد

و احادیث که بواسطه این سفرا گرفته اند در میان شیعیان الحال بسیار است

و در دست و زبان این پیغمبر بواسطه امام عم از آن معجزات ظاهر شده نیز رسید

از امور معینه از احوال شیعیان اطهار که در حقوق ائمه چه خود و چه

این پیغمبر گفته اند که انها بخدمت امام زمان میرسند و در کتب شیعیان

از این باب احادیث بسیار است و در این باب کتابها تالیف نموده اند

و همان کتابها که از برای تجدد شیعه کافیست اگر غیر انها باشد

و حاصل انکه لله الحمد مرد را صح است انا انکه مخفی نماند باب یا نجیم

در معاد است یعنی باید اعتقاد کرد که دوباره زنده گان عود بکند بعد مردن

و روح باز متعلق بگردد به همین بدن که در این دنیا بعد مرگ است

و یا رسیدن نحو استعدادی که کفایت کند در جنت قدرت جناب اقدس الهی

چنانکه سرای دیگر باید باشد که در ان نیز زنده گانی باشد و یاد آن

واجب داده شود و نیکوکردار از برای خوب رسد هم از غفلت است

و هم انتقام و اما دلیل برین اشاره بکند و در این نیز میگویم که بعد از انکه

کسی که خدا را شناختی

کسی که خدا را شناختی و دانست که او حکیم و عادل است و درست یقین میکند

بوجوب معاد بجهة انکه خلق عالم و اولاد آدم را عبث نمیکند و باید غرض و فایده داشته

باشد و آن فایده هم ناچار چیزی باشد که عاید خلق شود بجهت انکه خود غنی است از همه

و آن فایده که از برای خلق تصور توان کردن در دنیا نیست بجهة انکه هم در دنیا

دولت است و المی و اذا لذتی که تصور کنند با وجود الم مهم فی الحقیقه رافع الم

نشد قوت جه بیش بعد هزار درد مقرون است که فی الآن نیست که مطلع نظر من

خداوند کریم باشد و اگر واقع نگردد غرض خداوند باشد کار او لغو و عبث بلکه ظلم خواهد

بود چنانکه خود فرموده است که افحسبتم انما خلقناکم عبثا

ذالکم الله مرجعون فتعالی الله الملک

الحق یعنی آیا پس گمان کرده اید که ما شما را خلق کرده ایم عبث

و اینکه شما بسوی ما باز گشت نخواهید کرد بلند است مرتبه خداوند

پادشاه حق که چنین کاری بکند و خوب مثالی گفته اند بعضی اهل معروف

در آبادی دنیا گفته اند که همه او اکرام کردن و تبعیض رسانیدن خداوند که کارساز اوست جاهل

هر دار دنیا اگر چه بعض نعمت و لذت دنیا را می‌نماید که شخصی بر بعضی کسی را اتفاق بکند و دیدنده

در خرابه به جهت نحمه از زنبور و مار و عقرب و از دندان شیر و پلنگ و خرس و انواع جانوران آنجا

و زهر دیگند و لعابی و زهر او بگذارند که به خود داد و نفر جلاد با شمشیر بر همه در بالای سر و ارد

سر او ایستاده باشد که او همین که طعام خود را خورده گردنش را بزنند و مرقمه

سر زنده بگزیند و زنده‌ها بر او حمله کنند و شمشیر در بالا در قصد او باشند به همین چنین ضیافتی

لایق خداوند کار کریم نیست با آنکه این خانه دنیا همان خراب است که همه در سد ها در هر

و مار تیها آلوده است و شمشیر اجل منتظر تمام شدن مدت عمر و نگار کردن روزی ای است جان

او را که در دنیا تو مناقب در خانه بهشت است که نعمت او دایم و لذت او بی‌الم و قطع ناکوه

و مکروه موت و مرض و هم و الم در آن نیست و دیگر آنکه بسیاری هم که ظالم با کمال آزرد

و وسعت در نهایت شقاوت و خذلان ظلم و تعدی بسیار نسبت به مظلومان کرده و ستمها کرده‌اند و در

ملا و تعدی کسی مثل یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و شمر و امثال ایشان بجز شهدا علیهم التحیه و العذاب نسبت الجناب

سید الشهدا

سید الشهدا و اولاد او و اصحاب و اهل او علیهم افضل الصلوات کردند و درگاه این هر دو

فرقه بمیرند و فات خوشنود با هم را به بر دو و دیگر نباشد که حق تعالی یاد این مظلومان

مظلومان را از آن ظالمان بگیرد و این مظلومان را به درجات عالیه مقربین علیین

برساند پس حق تعالی ظالم و حامی آن کسی نیست که داد مظلوم بگیرد تعالی الله

عن ذلک علوا کبیرا پس عقل صریح حاکم است به وجوب معاد

و ممکن نیست کسی قائل باشد به عدل و حکمت خدا و منزه بودن او از فعل

قبیح و منکر معاد باشد و اما دلیل نقلی پس از اجماع غیر آن و اهل ادیان است و آیات

قاطعه قرآن و هم کتابهای آسمان بر این است و صحیح بدیگران نیست و یکی از آیات نقلها

بود که کافی است همه کلام خدا است تمام بر آن دلالت باید دانست که معاد جسمانی است

یعنی روح باز به بدن متعلق می‌شود و همین بدن بعینه عود می‌کند و به بهشت خانه جسمانی است

مشتمل بر درختان و میوه‌ها و حور و قصور و انواع فرشته‌ها و ظرفها و نهرها و انواع فرشها

و جواهر و مشان بی‌بها اللذات از خورده خوردن میوه‌ها و تشنه بیرون آب از ... صحبت

نشان خویش تعالی وغیر اینها تعلق نفس خواهش کند و هم نیز جامعیت پر از آتش
وزنجیر وغل وگرزهای گران که گران نیست که بود دلست هایکه علاوه شده او است و خوراک آنها گوار
منتهای گداخته جوشیده و دیگر که در میم زقوم نام آن که مثل تهای و بلکه های جهنم جوشیده
وصی شیاطین داشته این از انواع عذابها و دلیل بر آنها همه قول خدا و پیغمبر و هم کتابهای
آسمانی است و هر که انکار معاد جسمانی کند و اکتفا بمعاد روحانی کند چنانکه حکمای یونان
گفته اند کافر است بجهت آنکه این معنی بدیهی دین پیغمبر است و صریح آیات قرآن است
واین معنی انکار رسالت که خدا و پیغمبر است و هر که انکار خدا و پیغمبر کند کافر است و حکمای یونان گفته اند
که روح بعد از مفارقت بدن یا خبیثه است و اگر در دنیا اعمال نیکو کرده از آن بکردار خوش
حال است و لذت میبرد همین بهشت او است و اگر اعمال ناشایسته کرده از آن بکردار بد حال
و در کدورت و الم است در آن جهنم او است و اعتقاد بآنکه معاد همین است نیز این
کفر است و از جمله آیات قرآن که صریح است که صریح در معاد جسمانی است یک آیه اکتفا میکنیم
و آن این است که حق تعالی در سورهٔ یس فرموده است وضرب لنا مثلا

ونسی

ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم
قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل
خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا
فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی
وهو الخلاق العلیم یعنی زده است ان ناداری را مثلی
ایست که کفر است و فراموش کرده است خلقت خود را و آن مثل این است
من یحیی العظام وهی رمیم پوسیده را آورد نزد حضرت رسول صلعم
و در دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده
میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه نازل شد وضرب لنا
مثلا ونسی خلقه و حاصل شبههٔ آن کافر محض استبعاد بود پس رد او را
کرد که استخوان پوسیده دوباره زنده شود حق تعالی برفع استبعاد او فرمود که فراموش کرده است

خلقت خود را که او را از خاک بعد از نطفه خلق کردیم و خاک با نطفه ای بی جان

کردیم که بی بینند صاحب اعضاء در غیر اجسام به یاری گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و خون و چشم و گوش

و قوتهای ظاهری از بینائی و شنوائی و بوئیدن طعمها و تمییز بویها و تفرقه کردن میان سردی و گرمی

و نرمی و درشتی و غیر آن و قوای باطنه از عقل و وهم و خیال و ادراک آلات مختلفه و انا قوای وهم و حس [illegible] و دقایق

که در بدن انسان هست و ترکیباتی که در هر یک از اعضا هست و کیفیت حالات الم و طرب و آرات نفیس

دیگران که یارا جبلی این و شماره از ابتحر خود ریش کسی نمیتواند آیا آن مشکل تر است یا آنکه این استخوانهای پوسیده را

که وقتی آب آن کلیم بود تا نیا ان آن کلیم بعد از ان فرموده **قل یحییها الذی انشأها**

اول مرة وهو بکل خلق علیم یعنی بگو زنده میکند

این استخوانها را آن کسی که خلق کرد آنها را اول بار هیچ نبود و نه خاک را خلق کرد از

آن آن را بی هیچ خلق کرد الحال که [illegible] از برای منفعت ایشان هست و این کمال

ذات او است **وهو بکل خلق علیم** یعنی خدای تعالی با همه که خود را خلقت

کردن دانا است [illegible] هم میتواند [illegible] خلق کند چنانکه در اول کرده

میتواند

میتواند مرده را زنده کند هر چند ان مرده خاک شده باشد و غبار برده باشد بلکه هر چند با خاک

اوکان و کوزه شده باشد یا جزو بدن درنده گان شده باشد بلکه هر چند اجزای آن [illegible] نموده باشد

حق تعالی اجزای اصلیه خود زنده را جمع کند و خورده شده آنرا از او زنده کند و بعد از آن باز از جهت رفع

استبعاد تمثیل در برابر مثل آن که آورده و فرموده **الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون** یعنی

آن پروردگاری که قرار داده است از برای شما از درخت سبز آتش ناگاه شما از ان می‌فروزید زنده کرده و درخت

هست و با دیگر که یکی [illegible] دیگری را اعتقاد میکنند [illegible] بر یکدیگر [illegible] مثل سنگ و چخماق آتش

[illegible] بیرون که او توانسته آتش در میان آب قرار بدهد که در شب بسرات [illegible] آب در آتش [illegible]

آیا نمیتواند روح را در استخوان پوسیده داخل کند و او را دوباره زنده کند بعد از آن باز از برای زیادتی احکام فرموده

اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آن کسی که خلق کرده است

آسمانها را و زمینها را قادر بر اینکه خلق کند مثل انسان را یعنی کسی که خلق کرده است آسمانها را

باین عظمت و آن غرایب و عجایب و هم چنین کوههای و درختان و دریاها و درختان و غیر آنها

قادر نیست بلکه تا نیابدن ایشان را خلق کند بلی و هو الخلاق العلیم

بلی قادر هست و توانا است بسیار خلق کننده و قدرت او کامل و تمام است او بسیار دانا است و علم او شامل جمیع

دانستنیها است و دیگر بعضی از چیزهای که شیاطین و انس و جن منظر بسیار ورزند هر که

بعد از آن که خلاف آن از کلام خدا و پیغمبر خدا خبر داده صریح قبل از قیامت چه بعد از آن مثل سؤال منکر و نکیر در آن

و عالم برزخ یعنی بین دنیا و قیامت از منکر و نکیر در قبر و فشار قبر و بهشت و دوزخ دنیا و نعیم و تعیش کردن

و عذاب در این و نفخ صور و مردن جمیع جانداران حتی ملائکه الا ما شاء الله و جمله برزخ و نفخ صور و مبعوث شدن از آن

جمیع خلایق و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و حوض و شفاعت و غیر اینها از آنچه از قیامت و قبل اینها را

وقوع می شود و متحقق آنها را پیغمبر آن خبر داده و باید که همگی اعتقاد کند و ظاهر آنها را قبول کرده و علم تحقیق

بحد اصول و کذلک است بر عامه مومنین واجب است که آنها را در آنچه که پیغمبر ... گردانیده علاوه اینکه هر چه تعبیر ... کن

که خدا و پیغمبر آورده است انکار خدا و پیغمبر کفر است پس هر که انکار یکی از اینها بکند کافر است و هر گاه به دلیل عقل

و نقل نتواند فهمید خود را تسلیم نماید هر گاه از علمای دین دار صاحب تقوی که تابع رسول خدا و

والحمد لله

وائمه هدی باشد بر تو بخواند از آن چیزها باید از عقائد کنی و انکار نکنی و اگر از علمای و بعضی

بر تو حاصل شود با این معنی که آنها ... اشتباه کرده باشند و سهو یا خطا کرده باشد پس ...

و کلام پیغمبر ... اعتقاد در هر چند تفصیل آنها را ندانیم این اصول دین بود که گفتیم و اما فروع دین

که دلیل رسیدن پیغمبر و امام ... که مسائل فروع را از کلام خدا و رسول و ائمه طاهرین استنباط کنند

بقدر وسع و طاقت خود چنین بفهمد که حکم خدا هر چند مطابق نباشد با واقع بآن عمل میکنند و این شخص در مجتهد

میگویند و اگر کسی با آن قوت نباشد و آن مرتبه را نداشته باشد تکلیف او آنست که تقلید آن مجتهد بکند

و مسائل دین خود را از او اخذ کند و بر همه مردم قابلیت و استعداد داشته باشند و این معنی واجب است که مجتهد شوند

بوجوب کفائی و همین که مجتهد بهم رسید و در ناحیه و قبیله که رفع حاجت آنها بآو میشود این وجوب از گردن

دیگران ساقط می شود و لکن واجب کفائی است که جماعتی دیگر مشغول تحصیل باشند هر چند یک مجتهد موجود

باشد بجهت آنکه هر گاه هیچ کس مشغول نباشند و اکتفا به همان یک مجتهد بکنند مجتهد که مرد مجتهد شدن

آسان نیست که در آن وقت فورا دیگری مجتهد شود و مشهور مذهب

علمای شیعه نیست که باید در فروع یا کسی مجتهد باشد یا مقلد مجتهد اگر تبع

یکی از اینها نباشد عبادات او صحیح نیست هر چند درست کرده باشد [illegible]

برادر چشم و گوش خود را درست کن و اصول و فروع خود را درست کن که [illegible]

برای همین شده است تقریب

شیطان مخور و خود را غافل
مکن که طاقت عذاب
جهنم نداری تمام شد

تمام شد کتاب اصول دین [illegible] الصالحة النجیبة بنت سیادت پناه [illegible] الموسوی

در یوم دوشنبه [?] شهر جمادی الثانی

۱۲۴۲

۱۴۴ برگ